چند سؤال

از

محضر استادم

تنظیم:
خدانظر طوقی‌پور

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

مجموعه حاضر ـ بخشی از پرسشهایی است که یکی از طلاب مدارس علمیه اهل سنت بنام ع.م مرادزهی از استاد خود جناب مولوی ط ن طیّ نشستها و بحثهای خصوصی و گاهی سر کلاس درس، پرسیده و بعضا بی‌پاسخ مانده، و توسط یکی از دوستان او تنظیم و در نسخه‌های محدود، تکثیر و به دست دیگر اساتید و حضرات مولویها داده تا اگر چیزی به نظرشان رسیده پاسخ دهند.

از این دوست طلبه کرارا شنیده شده بود که می‌گفت: امیدوارم مرا متّهم به طرفداری از مکتب مودودی و برلوی، و یا دیگر گرایشهای اسلامی و غیر اسلامی نکنید، چون من همیشه پیرو دیوبند بوده و هستم ولی انتظار داشته و دارم استادم مرا درک کند و شبهاتم را بی‌پاسخ نگذارد.

و ما نیز صلاح ندیدیم که نام و مشخصات این شخص برده شود. تا مبادا خدای نخواسته از طرف عده‌ای از جهّال مورد تعرّض قرار گیرد. بویژه ما بخش کمی از سؤالات او را تنظیم کرده‌ایم و در فرصتهای آینده به بخشهای دیگری از آن می‌پردازیم.

ولی ـ او مدتی در مدارس علمیه دار العلوم زاهدان، و مخزن العلوم خاش و شمس العلوم و حقّانیه ایرانشهر تحصیل و بعضا تدریس و جهت تبلیغ به پاکستان و هندوستان مسافرتهای فراوانی داشته و دارد لذا از چهره‌هایی است که در قاره هند اکثرا او را می‌شناسند و به نیکی و خوبی از او یاد می‌کنند.

او تمام برنامه چهار ساله دوره ابتدایی و اعدادیه اعم از قاعده مولانا ابراهیم دامنی و اسلامیّات یک و دو، و قرآن مجید، و فارسی پنجم و اجتماعی و تعلیم الاسلام و چهل دعاء مسنون و کتاب العربیهٔ للناشئین یک، دو، ۳ و ۴ و صرف بهایی و شروط الصلاهٔ و چهل حدیث و صرف میر و فقه قدوری و زاد الطالبین، و مختصر ریاض الصالحین، و مرقات و اصول شاشی و فقه اکبر، و تمامی مراحل سطح اول تا چهار: که از سوره یوسف و هدایه، و نور الانوار (در اصول فقه) و العقیدهٔ الطحاویهٔ و فلسفهٔ میبذی، و تیسیر مصطلح الحدیث، و آثار السنن و الحصون الحمیدیهٔ و تفسیر جلالین و نخبهٔ الفِکَر، و شرح معانی الآثار را طی کرده و همچنین تمامی مراحل کلاس اوّل و دوّم خارج: اعم از کتابهای مشکوهٔ و تفسیر بیضاوی و علوم القرآن قطان و سراجی، والهیئهٔ الوسطی تا کتاب بخاری اوّل و دوّم و سپس نسائی، و ترمذی و صحیح مسلم و مسند امام اعظم و ابن ماجه، و موطّأ مالک را خوانده و این مراحل را با موفقیت پشت سر گذرانیده، و از طرفی

در مدارس علمیه پاکستان همانند دار العلوم ـ منطقه دیوبند ـ اوتراپرادش و مدرسه مظاهر العلوم ـ سعادت علی ـ نیز تردد داشته و به کسب معارف پرداخته، و همگی او را می‌شناسند.

پیشتر مجموعه‌ای از پرسشهای او مطرح شد و در این دفتر برخی از سوالات جدید او نیز به آن اضافه گردید. امیدواریم بتوانیم در جزوه‌های بعدی مجموعه دیگری از سؤالات فراوان را در اختیار حضرات بگذاریم و پاسخ قانع کننده‌ای بشنویم، و ذهن را از شبهات رهایی بخشیم.

خدانظر طوقی‌پور

ایرانشهر

چند سؤال

استاد بزرگورام، دانشمند توانا، علامه، فاضل، جناب مولوی...

به حق، لیاقت شیخ الاسلامی را داری، چون واقعا اهل سنت و جماعت را یاری کردی، و مکتب سلفیت را نصرت، و به خط فکری و اعتقادی ابن تیمیه و ابن وهاب، کمال مساعدت را داشته و داری، و در کلاسها و جلسات خصوصی، از شما استفاده‌ها بردم، و بدون اغراق می‌گویم که ما پیروان سلف، و طرفداران وهابیت، به امثال و نمونه‌های شما سرافراز و سربلند هستیم.

استاد بزرگوارم

پیشتر مجموعه‌ای از پرسش‌ها و شبهات را با شما در میان گذاشتم! به طور قطع می‌دانم که تمامی شبهات و اشکالات علیه مذهب ما را با قدرت پاسخ می‌دهی، و هیچ سؤال و ایرادی را بی‌پاسخ نمی‌گذاری، لذا پاره‌ای از شبهاتی را که سر کلاس، و در جمع خصوصی خودم و بعضی از شاگردان و هم کلاسیهایم مطرح کرده، و گاهی جواب هم داده شده را دوباره مطرح می‌کنم تا به پاسخ آن استاد

بزرگوار مزین شده و همگان استفاده کنند و ضمنا شبهات دیگری نیز در لابلای مطالعاتم به ذهنم رسیده و بلا جواب مانده است که برخی از آنها خدمتتان عرضه می‌دارم .

در خاتمه انتظار دارم که این سؤالات تا پیش از پاسخ، سرّی بماند و عناصر نفوذی از جماعت مودودی و رافضهٔ به آن دست نیابند. چون ممکن است با القاء شبهات بیشتر مخصوصا در قشر روشنفکر، آنان را از خط و مذهب سلفی گری ـ خدای نخواسته ـ گمراه کنند.

شاگرد شما: ع . م مرادزهی

خلیفه اول رضی‌الله‌عنه

سؤال ۱: آیا صحیح است که می گویند: ابوبکر رضی‌الله‌عنه پس از پنجاه نفر و حتی پس از عمربن الخطاب رضی‌الله‌عنه اسلام آورد، چنانچه از سعدبن أبی وقاص نقل شده است که ادعای بعضی، مبنی بر اینکه او اولین مردی است که اسلام آورد، دروغ و کذب است ؛ «**محمد بن سعد، قلت لأبی، أکان ابوبکر اولکم اسلاما؟ فقال: لا و لقد اسلم قبله اکثر من خمسین.**»[۱]

سؤال ۲: آیا صحیح است که خالد بن سعید بن العاص قبل از ابوبکر رضی‌الله‌عنه اسلام آورده است و اولین کسی که به اعتراف ـ محمد بن ابی بکر ـ و دهها نفر از محققان و مؤرخان اسلام آورد، حضرت علی رضی‌الله‌عنه بود؟ چنانچه در نامه‌ای برای معاویه این حقیقت را اعتراف کرده و عمر رضی‌الله‌عنه نیز قبل از ابوبکر اسلام آورده و ابوبکر بعد از پنجاه و اندی اسلام آورد. اگر این مطالب واقعیت داشته باشد، چرا اینقدر واقعیات را وارونه میکنیم؟ و دائما چنین می گوییم که اولین مردی که اسلام آورد ابوبکر بود. منظور ما از این جعلیات و دروغ پردازیها تراشیدن فضائل بیشتری برای خلیفه اول است یا انکار فضائل

[۱] . تاریخ طبری ۱: ۵۴۰. عسقلانی می‌گوید: «... فقد کان حینئذ جماعة ممن أسلم لکنهم کانوا یخفونه من أقاربهم» فتح الباری ۷: ۲۹.

حضرت علی رضی‌الله‌عنه برای ما مهم است؟

۱ـ نامه فرزند ابوبکر: «**فکان اوّل من أجاب و أناب و آمن و صدّق و وافق فأسلم، وسلّم، اخوه و ابن عمه علی و هو السابق المبرز فی کلّ خیر، اوّل الناس إسلاما**»[۱].

۲ـ ابوالیقظان می‌گوید: **اِنَّ خالد بن سعید بن العاص أسلم قبل أبی بکر الصدیق.**[۲]

۳ـ سعد و قاص می‌گوید: ابوبکر اولین کسی نبود که مسلمان شد، بلکه قبل از او بیش از پنجاه نفر مسلمان شدند[۳].

۴ـ زهری می‌گوید: عمر پس از چهل و اندی نفر از مرد و زن، اسلام آورد.[۴]

سؤال ۳: آیا صحیح است که می‌گویند حضرت ابوبکر رضی‌الله‌عنه در جنگها و جهاد هیچ نقشی نداشته، حتی یک‌بار دست به شمشیر نبرده است و

---

[۱] . شرح نهج البلاغه ۳: ۱۸۸.

[۲] . المستدرك على الصحيحين ۳: ۲۷۸.

[۳] . محمد بن سعد، قلت لأبي: أكان ابوبكر اوّلكم اسلاما فقال: لا ولقد اسلم قبله أكثر من خمسين... تاريخ طبری ۱: ۵۴۰.

[۴] . تاريخ الاسلام السيرة النبوية ۱۸۰ ـ طبقات ابن سعد ۳: ۲۶۹ ـ صفة الصفوة ۱: ۲۷۴.

یک تیر به طرف دشمن نینداخته و قطره‌ای از خون کفار را به زمین نریخته است ؛ چنانچه ابوجعفر اسکافی این مطلب را فرموده‌است:

لم یرم ابوبکر بسهم قط و لاسلّ سیفاً و لا اراق دماً.[1]

با این حال چرا ما او را جزء مجاهدان و جهاد او را از جهاد حضرت علی رضی‌الله‌عنه بالاتر می‌دانیم.[2]

آیا اگر روافض به ما سلفی ها بگویند: شما درباره حضرت ابوبکر رضی‌الله‌عنه غلو می‌کنید ما چه جوابی داریم؟

سؤال ۴: آیا صحیح است که می‌گویند یار غار حضرت پیامبر- صلی الله علیه و سلّم - ابن بکر - عبدالله بن بکر بن اریقط - همان راهنما و دلیل پیامبر- صلی الله علیه و سلّم - بوده و نه حضرت ابوبکر رضی‌الله‌عنه.[3]

و این تشابه و تقارب إسمی سبب شده که آنرا ابوبکر بخوانیم.

چون اولاً: حضرت ابوبکر در هیچ کجا به این فضیلت اعتراف نکرده است، در حالیکه در روز سقیفه به کمتر از آن اشاره کرد. **نحن عشیرۀ رسول الله و اوسط العرب أنسابا و لیست قبیلۀ من قبائل العرب الا و**

---

[1] ـ شرح نهج البلاغه ۱۳: ۲۹۳

[2] ـ فخر رازی در تفسیر خود جهاد ابوبکر را از جهاد علی أفضل می‌داند. ۱۰: ۱۷۳

[3] ـ البدایة و النهایة ۳: ۱۷۶.

لقريش فيها ولادة[1]

ثانیاً: به گفته عسقلانی، از تابعین کسانی بودند که منکر ارتباط داشتن آیۀ غار با ابوبکر بودند؛ همانند ابوجعفر مؤمن طاق.[2]

ثالثاً: حضرت عائشه رضی‌الله‌عنه تصریح دارد که هرگز آیه‌ای در حق ما نازل نشده است.[3]

لم ينزل الله فينا شيئاً من القرآن.

رابعاً: معروف است که ابوبکر رضی‌الله‌عنه در مدینه به استقبال پیامبر-صلی الله علیه و سلّم - آمد و این بدان معناست که ابوبکر رضی‌الله‌عنه همراه پیامبر اکرم -صلی الله علیه و سلّم -نبوده است.

خامساً: وجود حدیث صحیح دال بر اینکه به هنگام هجرت به غار، حضرت تنها بود.[4]

سادساً: آن قیافه شناس فقط آثار و جای پای پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلّم -را دید و هرگز سخن از ابوبکر رضی‌الله‌عنه به میان نیاورد[5] و از

---

[1] ـ البداية و النهاية ۶: ۲۰۵

[2] ـ لسان الميزان ۵: ۱۱۵

[3] ـ صحيح بخارى ۶: ۴۲ ـ تاريخ ابن الاثير ۳: ۱۹۹ ـ البداية و النهاية ۸: ۹۶ ـ الاغاني ۱۶: ۹۰.

[4] ـ البداية و النهاية ۶: ۲۰۵.

[5] . فتوح البلدان ۱: ۶۴.

یحیی بن معین تشکیک در آن فهمیده می‌شود.[1]
سابعاً: طبق روایت بخاری و دیگران، ابوبکر جزء اولین گروه از مهاجرین بوده و قبل از پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ وارد مدینه شده و در نماز جماعت گروه اول از مهاجرین شرکت می کرد.[2]
سؤال ۵: اینگه گفته می‌شود خلافت ابوبکر رضی‌الله‌عنه اجماعی بوده، آیا صحیح است که می گویند: حضرت علی رضی‌الله‌عنه و یاران ایشان ضمن آنان نبوده، و چنین اجماعی مورد لعنت خداوند است، چنانچه امام ابن حزم می گوید: «**لعنة اللّه علی کل اجماع یخرج منه علی بن أبیطالب ومن بحضرته من الصحابة**»[3].

سؤال ۶: آیا صحیح است آنچه را که می گویند: خلافت ابوبکر رضی‌الله‌عنه نه با شوری بوده و نه با إجماع مسلمانان، بلکه فقط و فقط با اشاره و رأی یک نفر و آنهم عمر بن الخطاب رضی‌الله‌عنه بوده است. اگر چنین باشد: آیا راستی بر تمامی مسلمانان تبعیت از یک نفر ـ که خود در آن وقت

---

[1] ـ تهذیب الکمال ۲۹: ۲۶.

[2] ـ صحیح بخاری ۱: ۱۲۸، کتاب الاذان ج ۴ ص ۲۴۰، کتاب الاحکام باب إستقضاء الموالي و استعمالهم، سنن البیهقی ۳: ۸۹، فتح الباری ۱۳: ۱۷۹ ج ۷: ۲۶۱ و ۳۰۷.

[3] . المحلی ۹: ۳۴۵.

خليفه هم نبوده بلکه يکی از آحاد مسلمين و شهروند بلاد اسلامی شمرده می‌شده ـ واجب و لازم است؟ و اگر کسی تبعيت نکند چرا مهدور الدم است؟ آيا اين يک نفر بر تمامی بشريت تا قيام قيامت قيّم است؟؟

جمعی از علماء ما ـ اهل سنت ـ همانند ابويعلی[1] حنبلی ـ ۴۵۸ ه و قرطبی[2] ت ۶۷۱ ه ـ و غزالی[3] ت۴۷۸ ه . وعضدالدين[4]

---

[1] . ابويعلى حنبلى مى‌گويد: لا تنعقد الا بجمهور أهل العقد والحل من كل بلد، ليكون الرضا به عاما، والتسليم لإمامته اِجماعا. وهذا مذهب مدفوع ببيعة أبي بكر على الخلافة بأختيار من حضرها ولم ينتظر ببيعته قدوم غائب عنها الاحكام السلطانية ص ٣٣.

[2] . قرطبى مى‌گويد: فإن عقدها واحد من أهل الحلّ والعقد فذلك ثابت ويلزم الغير فعله، خلافا لبعض الناس حيث قال: لاينعقد الا بجماعة من أهل الحلِّ والعقد، ودليلنا: أنَّ عمر عقد البيعة لأبي بكر» جامع أحكام القرآن ١: ٢٧٢.

[3] . غزالي امام الحرمين مى‌گويد: اعلموا أنه لا يشـــترط في عقد الإمامة الاجماع بل تنعقد الامامة وإن لم تجمع الأمة على عقدها، والدليل عليه أن الأمامة لما عقدت لأبي بكر ابتدر لإمضاء أحكام المسلمين ولم يتأن لانتشار الأخبار الى من نأي من الصحابة في الأقطار ولم ينكر منكر، فاذا لم يشترط الاجماع في عقد الإمامة، لم يثبت عدد معدود ولا حدّ محدود. فالوجه الحكم بأنَّ الأمامة تنعقد بعقد واحد من أهل الحلِّ والعقد. الارشاد في الكلام: ٤٢٤.

[4] . عضد الدين ايحى: ت ٧٥٦ ه .
واذا ثبت حصول الإمامة بالأختيار والبيعة فاعلم أن ذلك لايفتقر الى الإجماع، اذ لم يقم عليه دليل من العقل والسمع بل الواحد والإثنان من أهل الحلِّ والعقد كاف، لعلمنا أن الصحابة مع صلابتهم في الدين اكتفوا بذلك، كعقد عمر لأبي بكر، وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان ولم يشترطوا اجتماع من في المدينة فضلاً عن اجتماع الأُمة، هذا ولم ينكر عليه أحدُ، وعليه انطوت الأعصار الى وقتنا هذا.» المواقف في الكلام ٨: ٣٥١.

ایجی ۷۵۶ ه و محی‌الدین[۱] عربی مالکی ت ۵۴۳ ه : وجود هر گونه اجماعی را اساسا انکار کرده، بلکه آنرا غیر لازم دانسته‌اند.

سؤال ۷: آیا صحیح است که می گویند: تمامی انصار، و جمع بزرگی از مهاجرین با بیعت ابوبکر رضی‌الله‌عنه مخالف بودند. چنانچه عمربن الخطاب رضی‌الله‌عنه تصریح کرده و می گوید: **حین توفی الله نبیه ـ أنَّ الانصار خالفونا، واجتمعوا بأسرهم فی سقیفهٔ بنی ساعدهٔ وخالف عنا علی والزبیر ومن معهما.**[۲]

هنگام رحلت رسول خدا ـ صلی الله علیه و سلّم ـ أنصار با ما مخالف بوده و مخالفت کردند، و همگی در سقیفه بنی ساعده گِرد هم آمده، و حضرت علی و زبیر و همراهان آنان نیز با ما مخالف بودند، بنابر این

[۱] . ابن العربي المالكي ۵۴۳: قال: لايلزم في عقد البيعة للأمام أن تكون من جميع الأنام بل يكفي لعقد ذلك إثنان أو واحد.» شرح سنن الترمذي ۱۳: ۲۲۹.

[۲] . صحیح بخاری ۸: ۲۶ ـ کتاب المحاربین، باب رجم الحبلی.

چگونه مدعی هستیم که خلافت ابوبکر رضی‌الله‌عنه بإجماع و اتفاق مسلمین بوده؟

سؤال ۸: آیا صحیح است که می‌گویند حضرت علی رضی‌الله‌عنه هرگز با ابوبکر بیعت نکرده است و مشت دست خود را بسته بود و هر چه تلاش کردند نتوانستند آن را برای بیعت باز کنند! به ناچار ابوبکر دست خود را روی دست علی و به عنوان بیعت علی گذارد؛ چنانچه مسعودی می‌گوید: **فقالوا له: مدَّ یدک فبایع، فأبی علیهم فمدوا یده کرها فقبض علی أنامله فراموا بأجمعهم فتحها فلم یقدروا فمسح علیها ابوبکر وهی مضمومۀ.**[1] باز هم می‌گوییم که بیعت‌با اجماع اهل حل و عقد بوده است؟ و حدیث (**علی مع الحق والحق مع علی یدور معه حیثما دار**)[2] یعنی علی با حق است و حق با علی است و به هر سمت و سوئی برود، حق به همراه او می‌رود، را چگونه می‌توان تفسیر کرد؟

سؤال ۹: آیا صحیح است که می‌گویند: حضرت علی رضی‌الله‌عنه و عباس بن

---

[1] . اثبات الوصية: ۱۴۶. الشافي ۳: ۲۴۴.

[2] . مستدرك الحاكم ۳: ۱۲۵، جامع الترمذي ۵: ۵۹۲ ح ۳۷۱۴، مناقب الخوارزمي: ۱۷۶ ح ۲۱۴، فرائد السمطين ۱: ۱۷۷ ح ۱۴۰، شرح المواهب اللدنيه ۷: ۱۳.

عبدالمطّلب ـ عم پیامبر اکرم ـ حکومت ابوبکر و عمربن الخطاب رضی‌الله‌عنه را حکومت‌های بر اساس دروغ و خیانت، پیمان شکنی و گناهکاری می‌دانستند. و تا آخر عمر نظرشان همین بود. در صحیح مسلم آمده که، عمربن الخطاب به حضرت علی و عباس می‌گوید: «**فلما توفی رسول الله قال ابوبکر: أنا ولی رسول الله، فجئتما تطلب میراثک من ابن أخیک ویطلب هذا میراث إمراءته عن أبیها، فقال ابوبکر قال رسول الله: ما نُورث ما ترکنا صدقهٔ، فرأیتماه کاذبا آثما، غادرا خائنا، والله یعلم اِنه لصادق بارّ راشد تابع للحق ثم توفی ابوبکر وأنا ولی رسول الله** ـ صلی الله علیه و سلّم ـ **وولی أبی بکر فرأیتمانی کاذبا آثما غادرا خائنا.**»[1]

سؤال ۱۰: آیا صحیح است که می‌گویند امام بخاری همین حدیث را در بیش از چهار جای از کتاب خود آورده، ولی این عبارت ـ دروغگو، خائن، پیمان شکن و گناهکار ـ را حذف کرده است و به جای آن عبارت **کذا و کذا** و یا عبارت **کلمتکما واحدهٔ** آورده است، تا بدین ترتیب

[1] . صحیح مسلم ۳: ۱۴۳ کتاب الجهاد ـ باب حکم الفيء ـ بخاری، ۳: ۲۸۷، کتاب النفقات، باب ۳ حبس نفقه الرجل قوت سـنته علی اهله و ج ۴: ۲۶۲ کتاب الاعتصـام بالکتاب و السـنة، باب ما یکره من التعمق و التنازع و ج۴، ص ۱۶۵، کتاب الفرائض، باب قول النبي لا نورث ج ۲، ص ۱۸۷ و کتاب الخمس ج ۲ ص ۱۸۷ باب فرض الخمس.

نظر منفی اهل بیت پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ نسبت به حکومت حضرت ابوبکر و عمر ـ رضی الله عنهما ـ معلوم نشود؟

می‌گویند: امام بخاری، در باب خمس، و نفقات، و الاعتصام، و فرائض؛ روایت را نقل کرده، ولی در آن تصرف و تغییر داده است، در کتاب نفقات گفته است: **تزعمان أن ابابکر کذا وکذا.**

و در فرائض گفته: **ثم جئتمانی وکلمتکما واحدة..**

سؤال ۱۱: آیا صحیح است که ابوبکر رضی‌الله‌عنه توطئه ترور حضرت علی را طراحی کرد و این مأموریت را به خالدبن ولید واگذار نمود؟ ولی از اجرای آن و لو رفتن نقشه و عواقب آن ترسید و آن را در نماز لغو کرد.[۱] چنانچه سمعانی آنرا نقل می‌کند. آیا باز هم می‌توان ادعا کرد که روابط آن دو حسنه بوده و به یکدیگر احترام می‌گذاشتند.؟

سؤال ۱۲: آیا درست است آنچه را که علمای ما، مخصوصا بیضاوی، درباره امامت می‌گویند: که از عظیم‌ترین مسائل اصول دین است و

[۱] . سمعاني: «روى عنه ـ اى الرواجني حديث ابى بكر انه قال لا يفعل خالد ما أمر به. سألت الشريف عمر بن ابراهيم الحسيني بالكوفة عن معنى هذا الأثر فقال: كان أمر خالد بن الوليد أن يقتل عليا ثم ندم بعد ذلك فنهى عن ذلك. الأنساب ۳: ۹۵.

مخالف با آن موجب کفر و بدعت است.

«إنَّ الامامۀ من اعظم مسائل اصول الدین. التی مخالفتها توجب الکفر والبدعۀ..».[1]

راستی منظور کدام امام است؟ منظور امامت ابوبکر رضی‌الله‌عنه است که نه پشتوانه اجماع ـ و مردمی ـ را دارد، و نه دلیل افضلیت چنانچه دلیل آن گذشت. بلکه فقط و فقط به اشاره و نظر یک نفر ـ آنهم جناب عمر بن الخطاب رضی‌الله‌عنه ـ بود؟

آیا واقعا چنین امامتی از اصول دین است؟ و مخالفت با آن موجب کفر و بدعت است!؟

یا منظور امامتی است که خداوند عزوجل آن را جعل کرده ـ ﴿**انی جاعلك للناس إماما**﴾[2] ـ و پیامبر اکرم مبلّغ و (تبلیغ کننده) از آن است.!

سؤال ۱۳: آیا صحیح است که ما اهل سنت، ابوبکر رضی‌الله‌عنه را از پیامبر اکرم بالاتر می‌دانیم؟ و می گوئیم که زنی نزد پیامبر آمده و گفت خواب دیدم درختی که در خانه‌ام هست شکسته، پیامبر فرمود شوهرت می‌میرد.، او ناراحت شد و از محضر حضرت بیرون آمد و در راه

---

[1] . الصوارم المحرقة ۳: ۲۲.

[2] . البقرة: آیه ۱۲۴.

ابوبکر را دید و خواب را برای او تعریف کرد. ابوبکر گفت: شوهرت از سفر باز می‌گردد. همانطور هم شد، آن زن روز بعد به عنوان گلایه نزد پیامبر آمد و اعتراض کرد، ناگهان جبرئیل نازل شد و گفت: خدا شرم دارد از اینکه دروغ بر زبان ابوبکر صدیق جاری کند، یعنی بر زبان پیامبر دروغ جاری بشود تا مبادا شخصیت ابوبکر زیر سؤال برود.[1]
یا محمد! الذی قلته هو الحق، ولکنَّ لمّا قال الصدّیق إنّکِ تجتمعین به فی هذه اللیلهٔ. إستحیا اللّه منه أن یجری علی لسانه الکذب لانه صدیقٌ فأحیاه کرامهٔ له.»

سؤال ۱۴: آیا صحیح است که می‌گویند خلیفه اول احادیث پیامبر را آتش می‌زد؟ متقی هندی می‌گوید: «**إن الخلیفهٔ أبابکر أحرق خمس ماءهٔ حدیث کتبه عن رسول اللّه**[2] ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ».
یعنی ابوبکر رضی‌الله‌عنه پانصد حدیثی را که از پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ نوشته بود به آتش کشید.

سؤال ۱۵: آیا صحیح است که می‌گویند: حضرت عمر و ابوبکر رضی‌الله‌عنه با هم روابط حسنه‌ای نداشتند و یک بار در محضر پیامبر با هم درگیر

[1] . نزهة المجالس ۲: ۱۸۴.

[2] . کنز العمال ۱۰: ۲۸۵.

شده و با صدای بلند با هم برخورد کردند و سپس آیه «**لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النّبی**»[1]... در نکوهش آنان نازل گردید؟![2]

و یک بار در دوران خلافت ابوبکر، او سند مالکیت زمینی را به دو نفر داده و آنرا امضاء کرده بود و عمر در آن نامه و روی امضاء ابوبکر آب دهان انداخته و آنرا پاره کرد.[3]

و نظر عمر رضی‌الله‌عنه این بود که حسد ده جزء است، نُه جزء آن در ابوبکر رضی‌الله‌عنه و یک جزء دیگر آن در تمامی قریش است و ابوبکر در آن جزء نیز شریک است[4].

خلیفه دوم رضی‌الله‌عنه

سؤال ۱۶: آیا صحیح است که می‌گویند: حضرت عمربن الخطاب در اسلام خود شک داشت و عقیده داشت که جزء منافقین است.

[1] . حجرات: آیه ۲.

[2] . كاد الخيّران أن يهلكا: ابوبكر و عمر. لمّا قدم على النبي وفد بني تميم أشار احدهما بالاقرع واشار الاخر بغيره. قال ابوبكر لعمر: إنما اردت خلافي، فقال عمر: ما اردت خلافك فارتفعت اصواتهما عند النبي فنزلت يا ايها الذين آمنو لا ترفعوا.. مسند احمد ٤: ٦ ـ بخارى ج ٣: ١٩٠ كتاب التفسير الحجرات.

[3] . الدر المنثور ٣: ٢٥٢.

[4] . شرح ابن أبي‌الحديد ١: ٣٠.

امام ذهبی در تاریخ خود آورده است که حضرت عمر از حذیفهٔ بن الیمان عاجزانه می‌خواست که به او بگوید: آیا جزء منافقان هستم یا نه؟

«**حذیفهٔ أحد أصحاب النبی... کان النبی** ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ **أسرّ اِلیه أسماء المنافقین... وناشده عمر باللّه: أنا من المنافقین؟..**[1]

سؤال ۱۷: آیا صحیح است که پیامبر اکرم ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ هر زمان که آمدن وحی برایشان به تأخیر می‌افتاد؛ یا قصد خودکشی می‌کرد، و کرارا می‌خواست خود را از فراز قلّه پرت کند و یا در نبوت خود به شک افتاده و گمان می‌کرد که وحی به خانه عمر بن الخطاب رضی‌الله‌عنه انتقال یافته و ایشان از این پس پیامبر شده است؟

امام بخاری می‌گوید: «**وفَتَر الوحی فترهٔ، حتی حزن النبی فیما بلغنا حزنا غدا منه مرارا، کی یتردّی من رؤوس شواهق الجبال، فکلما اوفی بذروهٔ جبل، لکی یلقی منه نفسه، تبدّی له جبرئیل فقال: یا محمد انک رسول اللّه حقا. فیسکن لذلک جأشه، وتقَر نفسه، فیرجع فاِذا طالت علیه فترهٔ الوحی غدا لمثل ذلک...**»[2].

و به پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ نسبت داده شد که فرمود: **ما احتبس**

---

[1] . تاریخ الاسلام الخلفاء ۴۹۴ ـ البدایة والنهایة ۵: ۲۵؛ جامع البیان ۱۱: ۱۶.

[2] . صحیح بخاری کتاب التعبیر ۲۹۸۲ ـ کتاب الانبیاء ۳۳۹۲ ـ کتاب التفسیر ۴۹۵۳. الامام البخاری ۱۴۲.

عنی الوحی قط إلا ظننته قد نزل علی آل الخطاب.[1]

سؤال ۱۸: آیا صحیح است که حضرت عمر رضی‌الله‌عنه بسیار کُند ذهن و دیرفهم بودند، و تنها سوره بقره را طی دوازده سال تلاش فرا گرفت و به شکرانه این پیروزی، یک شتر قربانی کرد.

امام ذهبی می‌گوید: **قال ابن عمر: تعلّم عمر البقرهٔ فی اثنتی عشرهٔ سنهٔ، فلمّا تعلّمها نحر جزوراً.**[2]

و همچنین درباره آیه کلالهٔ، انرا درک نمی‌کرد و طبق نقل جصاص و سیوطی: **کان عمر لم یفهم...**[3] یعنی حضرت عمر رضی‌الله‌عنه مطلب را نمی‌فهمیده و درک نمی‌کرد.

---

[1] . الارشاد: ۳۱۹ ـ شرح نهج‌البلاغه ۱۲: ۱۷۸ ـ ما أبطأ عني جبرئيل إلاّ ظننتُ أنه بعث الى عمر.

[2] . تاریخ الاسلام الخلفاء ۲۶۷.

[3] . عن سعيد بن المسيب أن عمر سأل رسول الله: كيف يورث الكلالة؟ قال: اوليس قد بيّن الله ذلك ثم قرآ: و ان كان رجل يورث كلالة او امراة، الى آخر الاية، فكان عمر لم يفهم، فانزل الله... يستفتونك قل الله يفتيكم فى الكلالة» الى اخر الايه، فكان عمر لم يفهم، فقال لحفصة: اذا ارايت من رسول الله طيب نفس. فاسأليه عنها! فقال: أبوك ذكر لك هذا ما آرى اباك يعلمها ابداً! فكان يقول: ما أرانى اعلمها ابداً و قد قال رسول الله، ما قال. كنزالعمال، ۱۱: ۷۹ ؛ الدرالمنثور ۲: ۲۴۹ ؛ احكام القران، جصاص حنفى ۲: ۱۱۰.

سؤال ۱۹: آیا صحیح است که می‌گویند، مردم از تعیین عمر به خلافت توسط ابوبکر ناراضی بودند و توسط طلحهٔ بن عبیدالله نارضایتی خود را از یک فرد تندخو و خشنی همچون عمر، اظهار داشتند.[۱]

سؤال ۲۰: آیا صحیح است آنچه را که می‌گویند حضرت خلیفه ثانی در دوران خلافتش حکم تیمم را نمی‌دانست و اگر کسی از او می‌پرسید در صورت جنابت و نبودن آب تکلیف چیست؟ در جواب می‌گفت: نماز را ترک کن تا آب پیدا شود! و اگر تا دو ماه هم آب نمی‌یافت حضرت خلیفه نماز نمی‌خواند.

امام نسائی چنین روایت می‌کند: «**کنا عند عمر فأتاه رجل، فقال: یا أمیر المؤمنین رُبّما نمکُثُ الشهر والشهرین ولا نجد الماء؟ فقال عمر: أمّا أنا فاذا لم أجد الماء لم أکن لأُصلی حتی أجدَ الماء...**[۲].

[۱] . عن عثمان بن عبیدالله بن عبدالله بن عمر، قال: لما حضرت ابابکر الوفاة دعا عثمان فأملى عليه عهده، ثم أغمي على ابى بكر قبل ان يملى احداً، فكتب عثمان: عمربن الخطاب. فأفاق ابوبكر فقال لعثمان كتبت احداً فقال: ظننت لما بك و خشـيت الفرقة فكتبتُ عمر بن الخطاب. فقال: يرحمك الله اما لو كتبت نفسـك لكنت لها اهلاً. فدخل عليه طلحة بن عبيدالله. فقال: انا رسـول من ورائى اليك، يقولون: قد علمت غلظة عمر علينا فى حياتك فكيف بعد وفاتك اذا أُفضِيَتْ اليه أُمورنا والله سأئلك، فانظر ما أنت قائل؟... كنز العمّال ۵: ۶۷۸.

[۲] . سنن نسائي ۱: ۱۶۸ ـ امام بخاری همین حدیث را آورده ولی آنجا که عمر می‌گوید: «اگر جنب باشم و آب یافت نشود نماز نمی‌خوانم» را به احترام آبروی عمر رضی‌الله‌عنه، حذف می‌کند. تا مبادا متهم به ناآگاهی از احکام اسلام. و سبک شمردن نماز و ترک آن بشود. بخاری ۱: ۷۰ باب المتیمم هل ینفخ فیهما.

سؤال ۲۱: آیا صحیح است که می گویند حضرت عمر بن الخطاب رضی‌الله‌عنه و فرزند ایشان حضرت عبداللّه بن عمر رضی‌الله‌عنه، دو تن از فقهای بزرگ ما سلفیان ـ ایستاده بول می کردند؟

چنانچه امام مالک در موطّا می‌فرماید:

«عن عبداللّه بن دینار، قال: رأیت عبداللّه بن عمر یبول قائماً»[1]

یعنی عبداللّه بن عمر را دیدم که ایستاده بول می کرد.

و امام ترمذی می‌فرماید: **عن عمر: رآنی النبی و أنا أبول قائماً فقال: یا عمر لا تبل قائماً...**[2]

یعنی هنگامی که پیامبر اکرم ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ مرا دید که ایستاده بول می کنم، فرمود: ای عمر، ایستاده بول نکن.

و امام عسقلانی در توجیه کار عمر رضی‌الله‌عنه می‌فرماید: **البول قائماً أحفظ للدبر.**[3] یعنی ایستاده بول کردن برای حفظ نشیمن خوب است. و همو می گوید: ثابت شده که عدّه‌ای از صحابه کرام پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ از جمله حضرت عمر بن الخطاب ایستاده بول می کردند.

---

[1] . الموطا ۱: ۶۰.

[2] . سنن الترمذي۱: ۱۸.

[3] . فتح الباري ۱: ۲۶۲ ـ ارشاد الساري ۱: ۲۷۷.

آیا ما که حضرت عمر رضی‌الله‌عنه را طبق حدیث **اقتدوا باللذین من بعدی**[1] ـ ابوبکر و عمر ـ مقتدای و پیشوا و راهنمای خود قرار می‌دهیم واجب است ایستاده بول کنیم و یا از فعل حضرت عمر تنها جایز بودن استفاده می‌شود و آیا در این صورت ترشحات بول موجب نجاست لباس نمی‌شود؟ و آیا فعل حضرت عمر با فرمایش پیامبر اکرم که فرمود: ایستاده بول کردن جفاست ـ **من الجفاء ان یبول الرجل قائماً.**[2] چگونه قابل جمع است و بالاخره ما پیروان سلف صالح ـ و ما وهابیان ـ در این کار از پیامبر اکرم ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ تبعیت کنیم یا از حضرت عمر رضی‌الله‌عنه.

سؤال ۲۲: می‌گویند جریان ازدواج عمربن الخطاب با ام کلثوم دختر حضرت علی رضی‌الله‌عنه از اکاذیب و اساطیر است. چون ؛
اولاً: در هیچ یک از صحاح ستهٔ تفصیل جریان نیامده است.
ثانیا: به گفته بعضی از محققان اسلامی. حضرت علی رضی‌الله‌عنه دختری به نام ام کلثوم نداشته[3] بلکه کنیه حضرت زینب بوده است. و ایشان هم با عبداللّه بن جعفر ازدواج کرده بود.

[1] . سنن الترمذي ۵: ۶۳۰.

[2] . عمدة القاري ۳: ۱۳۵.

[3] . حیاة فاطمة الزهراء: ۲۱۹ باقر شریف قرشی رافضی ـ و در بعضی از کتابهای رافضه مانند علل الشرائع ج ۱: ۱۸۶ باب ۱۴۹ ج ۲ حدیثی از حضرت جعفر صادق رضی‌الله‌عنه آمده که ظاهرش این است که ام کلثوم همان زینب است.

ثالثا: تشابه اسمی شده، و عمر درخواست ازدواج با ام کلثوم دختر ابوبکر را کرده بود که آن هم در ابتدا مورد موافقت قرار گرفت ولی پس از آن با مخالفت عائشه رو برگردید و انجام نشد[1].

رابعا: ازدواج عمر با زنی به نام ام کلثوم ـ محقق شده، ولی او دختر جرول مادر عبیداللّه بن عمر است[2] و ربطی به دختر حضرت علی رضی‌الله‌عنه ندارد.

خامسا: حقایق تاریخی، دروغ بودن این جریان را به اثبات می‌رساند آنجا که می‌گویند پس از رحلت حضرت عمر رضی‌الله‌عنه، محمد بن جعفر و پس از مرگ او برادرش عون بن جعفر با او ازدواج کرد. در حالیکه: خود تاریخ[3] تصریح دارد که این دو برادر در جنگ تستر ـ که در زمان عمر رضی‌الله‌عنه بود به شهادت رسیدند.

سادسا: مدعی هستند پس از این دو برادر عبداللّه بن جعفر، ـ برادر سوم ـ با او ازدواج کرد. در حالیکه او با زینب ازدواج کرده بود ـ و او را داشت ـ آیا او جمع بین‌الاختین کرده است؟[4]

سؤال ۲۳: آیا صحیح است که می‌گوئیم حضرت عمر بن الخطاب رضی‌الله‌عنه

[1] . الأغاني ۱۶: ۱۰۳، ذیل ترجمه مغیرة بن شعبه، چاپ دارالفكر.

[2] . سیر اعلام النبلاء تاریخ خلفاء ۸۷.

[3] . استیعاب ۳: ۴۲۳ و ۳۱۵، تاریخ طبری ۴: ۲۱۳ ـ الكامل في التاريخ ۲: ۵۴۶.

[4] . الطبقات الکبری ۸: ۴۶۲.

از مدینهٔ الرسول، شهر نهاوند و حرکت نیروهای مسلمانان را می‌دید و با فرمانده آنان به نام ساریه سخن می‌گفت او دستور صادر نمود و آنان نیز شنیدند و دستورات او را اجرا کردند و پیروز شدند!

مگر می‌توان با چشم غیر مسلح از شهر مدینه، نقطه‌ای را که چهار هزار کیلومتر فاصله دارد، دید؟

من کلام عمر قاله علی المنبر حین کشف له عن ساریهٔ و هو بنهاوند من ارض فارس.[1] یا ساریهٔ الجبل الجبل و رفع صوته فالقاه اللّه فی سمع ساریه.

آیا داستان «**ساریهٔ الجبل**» از دید عقل و عقلاء ساخته و پرداخته بعضی جاهلان از ما اهل سنّت نیست؟ چنانچه عسقلانی درباره بسیاری از فضائل شیخین ـ رضی اللّه عنهما ـ چنین فرموده است.[2]

آیا اگر روافض به ما بگویند ـ چنانچه سید محمد بن درویش به این حقیقت اشاره کرده[3] ـ شما درباره حضرت عمر رضی‌الله‌عنه غلو می‌کنید و او را از یک پیامبر بالاتر می‌برید چه پاسخی بدهیم؟! آیا چنین مقامی را ما برای پیامبران صحیح می‌دانیم؟

سؤال ۲۴: آیا صحیح است که حضرت علی رضی‌الله‌عنه از مجالست و نشست

---

[1] . البدایة و النهایة ۷: ۱۳۵ ـ الکامل فی ضعفاء الرجال ۳: ۴۳۵ الجرح و التعدیل ۴: ۲۷۸ ـ میزان الاعتدال ۲: ۲۵۵، تهذیب التهذیب ۴: ۲۵۹، الاصابه ج ۲ ص ۵ ذیل ساریة بن زنیم.

[2] . لسان المیزان۱: ۱۰۶.

[3] . أسنی المطالب: ۳۵۵ ح ۱۷۶۳

و برخاست و رودررویی با عمر بن الخطاب رضی‌الله‌عنه بشدت متنفر بود، به گونه‌ای که هر وقت ابوبکر رضی‌الله‌عنه درخواست نشستی با حضرت علی رضی‌الله‌عنه می‌کرد، حضرت به ایشان شرط می‌کرد که کسی همراه او نباشد یعنی عمر همراه او نیاید، چنانچه امام بخاری می‌گوید:

أرسل ـ علی رضی‌الله‌عنه ـ الی ابی بکر أن إئتنا ولا یأتنا أحد معک کراهیهٔ لمحضر عمر...[1]

با این نصوص و اسناد، چگونه ادعا می‌کنیم که روابط اهل بیت پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ با خلفاء حسنه بوده است؟

سؤال ۲۵: آیا صحیح است که عمر بن الخطاب و حفصه به تورات، گرایش فوق العاده‌ای داشتند و آنرا ـ همانند قرآن ـ قرائت می‌کرده، و در فراگیری آن تلاش می‌کردند؟

عبدالرزاق: «**إن عمربن الخطاب مرّ برجل یقرأ کتابا. سمعه ساعهٔ فاستحسنه فقال للرجل: أتکتب من هذا الکتاب؟ قال: نعم، فاشتری أدیماً لنفسه، ثم جاء به الیه، فنسخه فی بطنه وظهره ثم أتی به النبی** ـ صلی الله علیه و سلّم ـ **فجعل یقرأه علیه. وجعل وجه رسول الله** ـ صلی الله علیه وسلّم ـ **یتلوّن، فضرب رجل من الانصار بیده الکتاب. وقال: ثکلتک امک. یابن الخطاب ألا تری إلی وجه رسول الله** ـ صلی الله علیه و سلّم ـ **منذ الیوم. وأنت تقرأ هذا الکتاب؟! فقال النبی** ـ صلی الله علیه و سلّم ـ **عند ذلک: إنما بعثت فاتحا وخاتما وأعطیت جوامع الکلم.**

[1] . بخاری ۳: ۵۵ ـ مغازی خیبر.

وفواتحه. واختصر لی الحدیث اختصارا، فلا یهلکنّکم المتهوکون[1].
و در مدینه منوره منطقه‌ای است به نام مسکه، معروف است که
عمر رضی‌الله‌عنه در این مکان تورات را می‌آموخت.
۲ ـ درباره حفصه دختر عمر نیز چنین مطلبی نقل شده است، که او
در محضر پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ کتاب امت های قبل را
می‌خواند. و پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ نیز بسیار ناراحت شده به
گونه‌ای که رنگ مبارکش تغییر کرده و فرمود: اگر حضرت یوسف
امروز این کتاب را بیاورد و از او پیروی کنید گمراه می‌شوید.
عن الزهری: **أن حفصهٔ زوج النبی** ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ **جاءت الی النبی** ـ
صلی اللّه علیه و سلّم ـ **بکتاب من قصص یوسف، فی کتف، فجعلت تقرأ علیه
والنبی یتلوّن وجهه، فقال: والذی نفسی بیده لو أتاکم یوسف وأنا فیکم فاتبعتموه
و ترکتمونی لضللتم**[2].

سؤال ۲۶: آیا سخن قاضی عیاض صحیح است که می‌گوید: «اگر کسی
بگوید پیامبر در حال جهاد فرار کرده باید توبه کند وگرنه باید کشته
شود، چون شخصیت پیامبر را تنقیص کرده است[3]؟
و قرطبی می‌گوید: هر کس یکی از صحابه را نکوهش کند و یا او را
در روایتش مورد طعن قرار دهد، خدای متعال را رد کرده و شرایع

---

[1] . المتحیرون. المصنف ۶: ۱۱۳ و ۱۰۱۶۳ ـ و ج ۱۱ ص ۱۱۱: «المشرکون».

[2] . المصنف ۶: ۱۱۳ ح ۱۰۱۶.

[3] . المواهب اللدنیة ۱: ۹۸ ـ قسطلانی.

مسلمانان را باطل کرده است.[1]

راستی اگر این جملات توهین شمرده شده و موجب اعدام است.

آیا نسبت دیوانگی و هذیان به پیامبر توهین شمرده نمی‌شود؟ و گوینده آن مهدور الدم نیست؟

امام بخاری در هفت جا از کتاب خود و مسلم در سه جا از کتاب خود آورده است که عمر بن الخطاب این تعبیر را نسبت به پیامبر داشته است.[2]

غزالی می گوید: «**قال عمر: دعوا الرجل فانه ليهجر**»[3].

سؤال ۲۷: آیا صحیح است که می گویند عمربن الخطاب شدیدا با وصیت پیامبر اکرم مخالفت کرد و آنرا رد نمود، چنانچه جابربن عبداللّه می گوید: **إنَّ النبی دعا عند موته بصحيفة ليكتب فيها كتابا لايضِلّون**

---

[1] . تفسیر قرطبی ۱۶: ۲۹۷.

[2] . بخاری کتاب المرضی، ج ۴ ص ۷ باب ۱۷ ـ کتاب الجهاد ج ۲ ص ۱۷۸ باب ۱۷۲ ـــ کتاب جزیه ج ۲ ص ۲۰۲ باب۶ و کتاب مغازي ج ۳ ص ۹۱ باب ۷۸ کتاب الاعتصام باب ۲۶. مسلمج ۳ ص ۶۹: کتاب وصیت باب ۵ ج ۲۲. چاپخانه مصطفی البابی، مصر.

[3] . سرالعالمین ص ۴۰ دارالافاق قاهره ۱۴۲۱ ه الطبقات الکبری ۲: ۲۴۳ و ۲۴۴، عن علی رضی‌الله‌عنه‌و جابر وعمر. مسند احمد ۳: ٣٤٦ ـ مجمع الزوائد ٤: ۳۹۰ و ۳۹۱.

بعده ابدا قال: فخالف عليها عمر بن الخطاب حتى رفضها[1].

در جاى ديگر گفته است: **فكرهنا ذلك أشدَّ الكراهه.**[2]

يعنى از اين كه پيامبر ـ صلى الله عليه و سلّم ـ وصيت كند شديدا تنفر داشتيم.

سؤال ٢٨: مى‌گويند كعب الاحبار يهودى كه بسيار مورد اعتماد حكومت در دوران خليفه دوم رضی‌الله‌عنه و حكومت امويان بود، پس از اظهار اسلام، بر قراءت تورات و ترويج آن مداوم بوده‌است. او يكى از متّهمان اصلى نفوذ اسرائيليات در تفسير قرآن بوده‌است، چنانچه ابن كثير[3]، و عبد المنعم حنفى[4] و ديگران به اين حقيقت تلخ اشاره كرده‌اند.

امام ذهبى مى‌گويد: **كان يحدّثهم عن الكتب الإسرائيلية**[5] يعنى براى صحابه از كتابها و روايات إسرائيليات ـ كه معمولاً كذب و خلاف واقع است ـ نقل مى‌كرد.

[1] . مجمع الزوائد ۴: ۳۹۰ و ۸: ۶۰۹ ـ مسند ابى يعلى ۳: ۳۹۵ ـ مسند احمد ۳: ۳۴۹.

[2] . همان.

[3] . تفسير القرآن العظيم ۳: ۳۷۹.

[4] . موسوعة فلاسفة ومتصوفة اليهودية ص ١٨٤.

[5] ـ سير اعلام النبلاء ۳: ۴۸۹.

سؤال ۲۹: آیا صحیح است که می‌گویند انگیزه و هدف بعضی فرماندهان نظامی مسلمانان از کشور گشائی و فتوحات، پر کردن شکم خود و به اسارت گرفتن و خونریزی بوده است؟[1] و آیا این اهداف با هدف پیامبر اکرم که به حضرت علی رضی‌الله‌عنه به هنگام اعزام به یمن فرمود: «**لئن یهدی الله بک رجلاً خیر لک مما طلعت علیه الشمس**»[2] قابل جمع است؟

سؤال ۳۰: آیا صحیح است که حضرت عمربن الخطاب رضی‌الله‌عنه ـ برای تحت پوشش قرار دادن فرارها و ناکامی ها و هزیمت های خود در جبهه‌های اسلام، در دوران خلافت خویش، قریش را بر علیه حضرت علی رضی‌الله‌عنه تحریک می‌کرد و آنان را به گرفتن انتقام کشته‌های خود در

[1] . ذهبی می‌گوید: قال المغیرة بن شعبة ـ یوم القادسیة ـ لصاحب فارس: أمرنا بقتال عدونا فجئنا لنقتل مقاتلتکم ونسبی ذراریکم، واما ما ذکرت من الطعام فما نجد ما نشبع منه، فجئنا فوجدنا فی أرضکم طعاما کثیرا وماءً، فلا نبرح حتی یکون لناولکم..» سیر اعلام النبلاء ۳: ۳۱. در جریان فتح شاهرتا هنگامی که به دستور حکومت مرکزی امان دریافت کردند، فرمانده مسلمین ناراحت شده و گفت افسوس که غنائم را از دست دادیم. ففاتنا ما کنّا اشرفنا علیه من غنائمهم مصنف عبدالرزاق ۵: ۲۲۲ و نظیر ان از خالدین ولید نقل شده، تاریخ طبری ۴: ۹.

[2] . بخاري، جهاد: ۱۰۲ و کتاب فضائل أصحاب النبي: ۹، و مغازي: ۳۸، فضائل الصحابة: ۳۵، مسند احمد ۵: ۲۳۸.

جنگها به دست علی رضی‌الله‌عنه تشویق می‌نمود؟ چنانچه موفق الدین مقدسی در کتاب خود این مطلب را بیان کرد[1].

سؤال ۳۱: آیا صحیح است که می‌گویند **عمربن الخطاب** رضی‌الله‌عنه مؤدب نبوده و به هنگام بردن نام پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ و سیده نساء العالمین، تعبیرات غیر مؤدبانه‌ای به کار می‌گرفت. لذا بزرگان از محدثین ما اهل سنت، از او ناراحت شده، و جناب عمر را «أنوک» یعنی احمق خواندند: چنانچه امام ذهبی از امام عبد الرزاق صنعانی این تعبیر را نقل می‌کند. زیدبن مبارک می‌گوید: نزد عبدالرزاق بودیم که حدیث مالک‌بن اوس خوانده شد تا به اینجا رسید که: عمر به عباس و علی رضی‌الله‌عنه خطاب کرده و گفت امّا تو ای عباس آمده‌ای که میراث پسر برادرت را (یعنی پیامبر اکرم ـ صلی الله علیه و سلّم ـ) مطالبه کنی.

و اما علی آمده میراث همسرش را مطالبه کند.

[1] . أنساب القرشيين: ۱۹۳ قال عمر لسعيد بن العاص: مالى أراك كأن فى نفسك عليَّ شيئا، أتظن أنى قتلت أباك؟ واللّه لوددت أنى كنت قاتله! ولو قتلته لم اعتذر من قتل كافر ولكنى مررت به فى يوم بدر فرأيته يبحث للقتال كما يبحث الثور بقرنه، و اذا شدقاه قد أزبدا كالوزغ فلما رأيت ذلك هبته، و رغت عنه: فقال: الى أين، يا بن الخطاب؟ وصمد له علي فتناوله، فو اللّه ما رمت مكاني حتى قتله، وكان عليٌّ حاضرا فى المجلس، فقال: اللهم غفرا ذهب الشرك بما فيه و محا الاسلام ما تقدم. فمالك تهيج الناس عليّ فكفّ عمر.»

عبدالرزاق گفت: **نگاه کنید این احمق ـ یعنی حضرت عمر ـ چگونه بی ادبانه تعبیر می‌کند. و نمی‌گوید: رسول اللّه** ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ[1].

سؤال ۳۲: آیا صحیح است که می‌گویند: سیاست حکومت عمر بن الخطاب رضی‌الله‌عنه منع نقل احادیث پیامبر اکرم و روی آوردن به آن بود، و کسانی را که با این روش و سیاست مخالفت می‌کردند، زندان و شلاق و تعزیر می‌کرد. چنانچه در مورد ابوذر و ابوالدرداء ابومسعود انصاری و دیگران انجام داد.

۱ـ ذهبی می‌گوید: آری چنین بود عمر، او می‌گفت: از پیامبر کمتر حدیث نقل کنید و چندین صحابی پیامبر را نسبت به نشر احادیث توبیخ کرد. آری این شیوه و مذهب و ایده عمر و غیر عمر بود[2].

[1] . سیر اعلام‌النبلاء ۹: ۵۷۳ «کان زیدبن المبارک قد لزم عبدالرزاق، فأكثر عنه ثم خرق کتبه ولزم محمدبن ثور، فقیل له في ذلك، فقال: كنا عند عبدالرزاق، فحدثنا بحديث معمر، عن الزهري، عن مالك بن اوس بن الحدثان.. فلما قرا قول عمر لعلي والعباس: فجئت انت تطلب ميراثك من ابن اخيك، وجاء هذا يطلب ميراث امراته. قال عبدالرزاق: انظروا الى هذا الانوك ـــ اى الاحمق ـــ يقول: تطلب انت ميراثك من ابن أخيك، ويطلب هذا ميراث زوجته من ابيها، ولا يقول: رسول الله.

[2] . سیر اعلام النبلاء ۲: ۶۰۱ «هكذا هو كا ن عمر يقول: اقلّوا الحديث عن رسول الله وزجر غير واحد من الصحابة عن بث الحديث وهذا مذهب لعمر وغيره. فبالله عليك، إذا كان الأكثار من الحديث في دولة عمر كانوا يمنعون منه. مع صدقهم وعدالتهم وعدم الأسانيد.

۲ـ طبری می گوید: هر وقت خلیفه مردم، حاکم و یا استانداری را برای نقطه‌ای اعزام می کرد، به او چنین سفارش می کرد: فقط قرآن بخوانید و از محمد ـ صلی الله علیه و سلّم ـ کمتر روایت نقل کنید و من هم با شما هم صدا هستم.[۱]

۳ـ قرظهٔ بن کعب انصاری می گوید: هنگامیکه قصد عزیمت به کوفه را کردیم، عمربن الخطاب تا منطقه «صرار» به بدرقه ما آمده و گفت: می‌دانید چرا شما را بدرقه کردم؟ گفتیم: لابد بخاطر اینکه ما از صحابه رسول اللّه ـ صلی الله علیه و سلّم ـ هستیم؟ گفت: شما وارد آبادی و روستایی می‌شوید که قرآن می‌خوانند، مبادا آنان را با خواندن و قرائت احادیث پیامبر از خواندن قرآن بازدارید! تا می‌توانید از پیامبر حدیث کم نقل کنید.[۲]

۴ـ ذهبی می‌نویسد: عمر سه نفر (از صحابه رسول اللّه ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ) به نامهای ابن مسعود و ابوالدردا، و ابومسعود انصاری را زندان کرد و به آنان اعتراض کرد که چرا از پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ

---

۱. تاریخ الامم و الملوك، ۳: ۲۷۳.

۲. الطبقات الكبرى ۶: ۷ ـ المستدرك على الصحيحين از ۱۰۲ قرظة بن كعب
الانصارى: أردنا الكوفة فشيَّعنا عمر الى «صرار» و قال: تدرون لم شيَّعتكم؟ فقلنا: نعم، نحن اصحاب رسول الله ـ صلى الله عليه و سلّم ـ. فقال: انكم تأتون أهل قرية، لهم دوّي بالقرآن كدوّي النحل، فلا تصدّو هم بالأحاديث فتشغلوهم، جرّدوا القرآن. وأقلوا الرواية عن رسول الله ـ صلى الله عليه و سلّم ـ و أمضوا، وأنا شريككم.

زیاد حدیث روایت کردید؟[1].

و به نقل دیگر از حاکم و ذهبی: ابن مسعود و ابوالدرداء و ابوذر را زندانی کرد و آنان را به جرم اشاعه دادن و نقل احادیث پیامبر توبیخ نمود و آنان را تا آخر خلافتش محکوم به اقامت اجباری در مدینه کرد[2].

سؤال ۳۳: آیا نامگذاری به نام محمد ـ صلی الله علیه و سلّم ـ و یکی از نامهای پیامبران ممنوع و حرام است؟ پس چرا حضرت عمر رضی‌الله‌عنه طی بخشنامه‌ای به کوفه، نام گذاری به نام پیامبران را ممنوع کرد و در مدینه نیز دستور داد هر کس به نام «محمد» است باید آنرا تغییر دهد؟

امام عینی می‌گوید: «**کان عمر کتب الی أهل الکوفة: لاتسموا احدا باسم نبی، و أمر جماعة بالمدینة بتغییر أسماء أبناءهم المسمّین بمحمد** ـ صلی الله علیه و سلّم ـ **حتی ذکر له جماعة من الصحابة انه** ـ صلی الله علیه و سلّم ـ **اذن لهم فی ذلک فترکهم.**[3]

راستی کار بنی امیه ـ در کشتن افراد هم نام علی[4] ـ و کار حضرت عمر در ممانعت از نامگذاری به نام «محمد» مکمل یکدیگر و در

---

[1] . تذکرة الحفاظ ۱: ص ۷.

[2] . مستدرك حاكم ۱: ۱۱۰ ـ سیر اعلام النبلاء، ۷: ۲۰۶.

[3] . عمدة القاري ۱۵: ۳۹.

[4] . حافظ مزی می‌گوید: كانت بنو امية اذا سمعوا بمولود اسمه علي قتلوه، تهذيب الكمال، ۱۳: ۲۶۶.

برگیرنده یک پیام و گام برداشتن در یک مسیر و برای یک هدف مشترک نیست؟

علی بن ابی‌طالب و اهل‌بیت «رضی اللّه عنهم»

سؤال ۳۴: آیا صحیح است که می‌گویند در کعبه ـ خانه خدا ـ غیر از علی رضی‌الله‌عنه احدی متولد نشده است.

۱ ـ قال ابن صباغ المالکی: ولم یولد فی البیت الحرام قبله أحد سواه وهی فضیلهٔ خصّه اللّه بها إجلالاً له واعلاء لمرتبته وإظهارا لتکرمته.[1]

یعنی احدی پیش از علی رضی‌الله‌عنه در کعبه به دنیا نیامده، و این یک فضیلتی است که خداوند عزوجل او را به این فضیلت اختصاص داده و بدین وسیله خواسته از علی تجلیل کرده و مقامش را بالا ببرد.

البته بعضی دیگر همانند بدخشی وابن قفال، ولکنوی، (در مرأة المؤمنین) و شبلنجی و دیگران گفته‌اند: احدی ـ نه پیش از علی رضی‌الله‌عنه و نه پس از او ـ در کعبه به دنیا نیامده است[2].

با این حال، چرا بزرگان ما سخنی از این فضائل به زبان جاری نمی‌کنند؟ آیا از گسترش تشیّع می‌ترسند!! اگر پاره‌ای از ادله شیعه بر افضلیت علی رضی‌الله‌عنه این نمونه‌ها باشد، آیا باز هم مورد اشکال ماست؟!

---

[1] . الفصول المهمة: ۳۰ ـ مستدرك حاكم ۳: ۴۸۳.

[2] . ازالة الخفاء «دهلوی» ۲: ۲۵۱ ـ كفاية الطالب: ۴۰۷، شرح عينية آلوسى ۱۵ ـ المجدى (ابن صوفي): ۱۱، تاريخ بناكتي: ۹۸ ـ نور الابصار: ۷۶.

سؤال ۳۵: آیا صحیح است که می‌گوئیم حدیث منزلت علی رضی‌الله‌عنه: انت منی بمنزلهٔ هارون من موسی» جزء صحیحترین و محکمترین آثار است، چنانچه قرطبی می‌گوید:

و هو من أثبت الآثار و أصحّها...[1].

سؤال ۳۶: چگونه ما منکر ولایت حضرت علی رضی‌الله‌عنه می‌شویم و حال آنکه علمای احناف همچو حاکم حسکانی می‌گوید: اولی الأمر حضرت علی رضی‌الله‌عنه‌است «**اولی الأمر هو علّی الذی ولاه اللّه بعد محمد** ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ **فی حیاته حین خلفه رسول اللّه بالمدینهٔ**»[2].

سؤال ۳۷: آیا صحیح است آنچه را که ذهبی از امام غزالی در باره عمربن الخطاب نقل کرده است که ایشان ابتداء در روز غدیر خم با حضرت علی رضی‌الله‌عنه‌بیعت کرد، ولی پس از رحلت پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـتحت تأثیر هوای نفس و حبّ ریاست و جاه‌طلبی قرار گرفت و به آن بیعت پشت کرد؟[3].

---

[1] . الاستیعاب ۳: ۱۰۹۷.

[2] . شواهد التنزیل ۲: ۱۹۰.

[3] . سیر اعلام النبلاء ۱۹: ۳۲۸. «ذکر ابوحامد في کتابه سر العالمین و کشف ما في الدارین، فقال: في حدیث من کنت مولاه فعلي مولاه: ان عمر قال لعلي: بخ بخ. أصبحت مولی کل مؤمن، قال ابوحامد: هذا تسلیم ورضی ثم بعد هذا غلب الهوی حبا للریاسة، وعقد البنود وأمر الخلافة ونهیها، فحملهم علی الخلاف فنبذوه وراء ظهورهم، واشتروا به ثمنا قلیلاً فبئس ما یشترون.».

«هذا تسلیم و رضی ثم بعد هذا غلب الهوی حبّا للریاسة..»

سؤال ۳۸: آیا صحیح است آنچه می‌گویند: حتی یک حدیث صحیحی که پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ ابوبکر را صدیق خوانده، و یا عمر، را فاروق خوانده باشد نداریم، و آنچه آمده راجع به حضرت علی است؟

چنانچه طبری به نقل از عباد بن عبدالله می‌گوید: «**سمعت علیا یقول: أنا عبدالله واخو رسوله وأنا الصدّیق الأکبر. لا یقولها بعدی الا کاذب مفتر، صلیت مع رسول الله** ـ صلی الله علیه و سلّم ـ **قبل الناس بسبع سنین**»[1].

سؤال ۳۹: آیا صحیح است که می‌گویند حکومت بنی امیه با نام «علی» مخالف بوده و هر نوزادی را که به این اسم نامیده می‌شد او را می‌کشتند. چنانچه شخصی به نام رباح اسم فرزندش را از ترس آنان به «عُلی» تغییر داد!.. با این وضع چرا ما از این حکومتهای سفاک و جائر دفاع می‌کنیم؛[2]

[1] . تاریخ طبری ۱: ۵۳۷. مسند زید ح ۹۷۳. ـ سنن ابن ماجه ۱: ۴ - مستدرک حاکم ۳: ۴۴ ـ ولی حاکم حدیثی را از حضرت علی رضی‌الله‌عنه درباره صدیق بودن ابوبکر آورده، که ذهبی آن‌را منکر ـ ضعیف ـ دانسته است. ج ۳: ٦٢ ـ و در شرح نهج ۱۳: ۲۲۸: لا یقولها غیری، و در الاصابه ۷: ۲۹۳. پیامبر فرمود: هو الصدیق الاکبر و هو فاروق هذه الامة.

[2] . عمدة القاري ۱۶: ۲۰۷ ـ نگا: فتح الباری ۷: ۸۳ ـ ارشاد الساری ۶: ۱۴۱ ـ وفیات الاعیان ۱: ۷۷.

امام مزی می‌گوید: «**کانت بنو امیة إذا سمعوا بمولود اسمه علی قتلوه، فبلغ ذلک رباحا، فقال: هو ـ علی بن رباح ـ عُلی وکان یغضب علی ویحرّج علی من سمّاه به**»[1].

سؤال ۴۰: آیا صحیح است که می‌گویند خلفای ما ـ حضرت ابوبکر، عمر و عثمان رضی‌الله‌عنه ـ نام هیچ یک از فرزندان خود را به نام علی، حسن، حسین، نگذاشته‌اند. در حالیکه ما می‌گوئیم: حضرت علی نام فرزندان خود را به نام ابوبکر، عمر، عثمان، گذاشته و آنرا دلیل حسن روابط حضرت علی رضی‌الله‌عنه با خلفا رضی‌الله‌عنه‌می‌دانیم.
آیا پرهیز خلفا از این نامها ـ حسن، حسین ـ دلیل بر سوء روابطشان با اهل‌بیت پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ نیست؟

سؤال ۴۱: آیا ذکر فضائل علی رضی‌الله‌عنه ممنوع و دشنام و سب علی آزاد بوده و حکومت از این کار تشویق می‌کرده است؟ چرا و به چه انگیزه‌ای؟ راستی بردن نامی از علی و فضائل او بهای سنگین اعدام را در پی داشت؟
عبدالله بن شداد صحابی می‌گوید: آرزو دارم به من اجازه بدهند یک صبح تا ظهر، فضائل علی را بگویم و سپس مرا اعدام کنند.
امام ذهبی می‌گوید: «.. **عبدالله بن شداد: وددت أنی قمتُ علی المنبر من**

[1] . تهذیب الکمال ۱۳: ۲۶۶ ـ تهذیب التهذیب ۷: ۲۸۱.

غدوۀ الی الظهر، فأذکر فضائل علی بن ابیطالب رضی اللّه عنه ثم انزل، فیضرب عنقی»[1].

سؤال ۴۲: چرا لعن ابن عم رسول و زوج البتول در زمان حضرت معاویه آزاد، و به وسیله حکومت ایشان ترویج داده می‌شد.

۱ـ حموی بغدادی درباره سجستان می گوید: «**و أجلّ من هذا کله انه لعن علی بن ابیطالب ـ رضی اللّه عنه ـ علی منابر الشرق والغرب ولم یلعن علی منبرها إلاّ مرۀ وامتنعوا علی بنی امیۀ حتی زادوا فی عهدهم أن لا یلعن علی منبرهم أحد... وأی شرف أعظم من امتناعهم من لعن أخی رسول اللّه. علی منبرهم وهو یُلعن علی منابر الحرمین مکۀ والمدینۀ؟»**[2].

یعنی حضرت علی رضی‌الله‌عنه ـ در دوران بنی امیه ـ در مشرق و مغرب بلاد اسلامی بر سر منابر مورد لعن قرار گرفت و تنها جائی که با این بدعت مخالفت کردند ـ اهالی سیستان بودند و این یک شرافت بزرگی برای آنان است که از لعن کردن برادر رسول اللّه ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ امتناع کردند.

۲ـ ابوالفرح اصفهانی می گوید: **نال المغیرۀ**[3] من علی ولعنه ولعن

---

[1] . سیر اعلام النبلاء ۳: ۴۸۹. ذهبی درباره ابن شداد می‌گوید: ولد زمن النبی و کان ثقة شیعیاً، یعنی در زمان پیامبر به دنیا آمده و جزء شیعیان است، یعنی صحابی و شیعه است. سیر اعلام النبلا ۳ : ۴۸۸.

[2] . معجم البلدان ۳: ۱۹۱.

[3] . امام مالك درباره مغیرة بن شعبة می‌گوید: کان نکّاحا للنساء وکان یقول: صاحب الواحدة ان حاضت حاض معها وان مرضت مرض معها و صاحب الثنتین بین نارین یشتعلان فکان ینکح اربعا ویطلقهن جمیعا وقال غیره: تزوج ثمانین امراۃ. وقیل ثلاث مائة امراۃ. وقیل أحصن بألف امراۃ، البدایة والنهایة ۵: ۲۹۳. وابوالفرج اصبهانی از او به عنوان زناکار تعبیر می‌کند. الاغانی ۱۴: ۱۴۲.
مدائنی می‌گوید: او در جاهلیت زناکارترین افراد بوده و پس از اسلام نیز آثار آن بر او مانده و در دوران استانداری بصره این عمل زشت از او ظاهر شد. شرح ابن ابی‌الحدید ۱۲: ۲۳۹. ذهبی می‌گوید: کان المغیرة ینال فی خطبته من علی و أقام خطباء ینالون منه. یعنی مغیره در سخنرانی خود به حضرت علی دشنام می‌داد و سخنرانها را نیز به سب و دشنام علی وادار می‌کرد. سیر اعلام النبلاء ۳: ۳۱.

شیعته.[1]

در حالیکه به نقل امام احمد، پیامبر -صلی الله علیه و سلّم- به

حضرت علی رضی‌الله‌عنه فرمود **من سبّك فقد سبنی**[2] یعنی کسی که تو را دشنام دهد مرا دشنام داده است.

سؤال ۴۳: آیا صحیح است که می‌گویند امام زهری و امام مالك از دشمنان حضرت علی رضی‌الله‌عنه و هواداران بنی امیه بودند، و لذا فضائل حضرت را مخفی کردند و حتی یك فضیلت در باره ایشان روایت نکرده‌اند؟ چنانچه ابن حبان و ابن عساکر، به این حقیقت تلخ اشاره کرده‌اند.

[1] . الاغاني ۱۷: ۱۳۸.

[2] . مسند احمد ۱۰: ۲۲۸ ح ۲۶۸۱۰.

۱ ـ ابن حبان می‌گوید: «**ولستُ أحفظ لمالك ولا للزهری فیما رویا من الحدیث شیئا من مناقب علی** رضی‌الله‌عنه»[۱].

۲ ـ ابن عساکر: «.. **عن جعفر بن ابراهیم الجعفری، قال: کنت عند الزهری أسمع منه، فاذا عجوز قد وقفت علیه، فقالت: یا جعفری، لا تکتب عنه فإنّه مال إلی بنی امیهٔ وأخذ جوائزهم، فقلت: من هذه؟ قال: أختی رقیه خرفت، قالت: خرفتَ أنتَ کتمتَ فضائل آل محمد**».[۲]

جعفر جعفری می‌گوید: از زهری حدیث سماع می‌کردم، ناگهان زن کهن‌سالی آمده و گفت: ای جعفری از زهری حدیث نقل نکن. چون به بنی امیّه تمایل یافته و جوائزشان را دریافت کرده است! گفتم: این زن کیست؟ زهری گفت: خواهر من است و خرفت ـ دیوانه ـ شده است.

آن زن در پاسخ گفت: تو خرفت ـ دیوانه ـ شده‌ای، زیرا که فضائل آل محمد را کتمان و پنهان می‌کنی!

۳ ـ کعبی نیز در کتاب خود می‌گوید: زهری هوادار بنی مروان بوده و هرگز از فضائل علی چیزی نقل نکرده است.[۳]

آیا کسانی که با فضائل آل محمد سر جنگ دارند و به اصطلاح مبغض علی و اهل بیت پیامبر و طرفدار رژیمهای ظالم اموی و

---

[۱] . المجروحین ۱: ۲۵۸ ـ وقال الکعبی المتوفي ۳۱۹ فی قبول الاخبار «لم یرو لعلي فضیلة قط وکان مروانیا» ۱: ۲۶۹.

[۲] . تاریخ مدینة دمشق ۴۲: ۲۲۷.

[۳] . قبول الاخبار ۱: ۲۶۹.

عباسی بوده، می‌توانند اسطوانه‌های حدیث و فقه و ائمه مذهب شمرده شوند؟

و حال آنکه ذهبی از ابوسعید و جابر نقل می‌کند که می‌گویند: **ما کنّا نعرف منافقی هذه الأمة الا ببغضهم علیا**[1].

یعنی تنها راه شناخت منافقین، کینه و دشمنی آنان با حضرت علی رضی‌الله‌عنه بود.

سؤال ۴۴: آیا درست است آنچه می‌گویند: ذهبی تحمّل فضائل حضرت علی رضی‌الله‌عنه را نداشت و لذا اگر حدیثی در فضیلت حضرت علی می‌یافت، آنرا به حق یا به باطل رد می‌کرد. چنانچه غماری سنی می‌گوید: **الذهبی اذا رأی حدیثا فی فضل علی** رضی‌الله‌عنه بادر إلی إنکاره بحق و بباطل، کان لایدری ما یخرج من رأسه[2].

سؤال ۴۵: آیا صحیح است که امام بخاری برای حضرت علی رضی‌الله‌عنه فضیلتی را برتر از سایر صحابه[3] قائل نبود و ایشان را با سائر

---

[1] . سیر اعلام النبلاء الخلفاء ۲۳۶ ـ الترمذي ج ۳۷۱۷ الاستیعاب ۳: ۴۶.

[2] . فتح الملك العلي: ۲۰.

[3] . بخاری ـ مناقب عثمان ـ فتح الباری ۷: ۴۶: حدثنی محمد بن حاتم... عن ابن عمر: کنا فی زمن النبی ـ صلی الله علیه و سلّم ـلانعدل بأبی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان. ثم نترك أصحاب النبی ـ صلی الله علیه و سلّم ـ لا نفاضل بینهم.

صحابه[1] یکسان می‌دانست[2]؟ و أحیانا خلافت و امامت حضرت را نیز زیر سؤال می‌برد و به اصطلاح قائل به نظریه تثلیث در خلافت است؟ و در کتاب ـ الأوسط ـ خود که نام خلفاء و امراء و مدت حکومت آنان را ذکر می‌کند نامی از خلافت ایشان به میان نمی‌آورد[3] و یا از حکومت حضرت علی تعبیر فتنه می‌کند؟

---

[1] . برای اثبات ادعای خود به سخن عبدالله بن عمر استناد می‌کند ولی این سخن را علماء اهل سنت مردود دانسته و ابن عبدالبر با صراحت می‌گوید: لأن القائل بذلك قد قال بخلاف ما اجتمع علیه اهل السنة من السلف والخلف من أهل الفقه والأثر أن علیا أفضل الناس بعد عثمان «وهذا ما لم یختلفوا فیه وانّما اختلفوا فی تفضیل علیّ وعثمان واختلف السلف أیضا فی تفضیل علی وأبی بکر، وفی اجماع الجمیع الذی وصفنا دلیل علی أن حدیث ابن عمر وَهْمٌ وغلط وانه لایصح معناه، وإن کان إسناده صحیحا.» استیعاب ۳: ۱۱۱۹. امام علی بن جعد بغدادی متولد ۱۳۴ هـ. در اعتراض به نظر عبدالله بن عمر می‌گوید: این بچه را ببینید او طلاق گفتن را یاد ندارد. چگونه گنده گوئی کرده و می‌گوید: ما کنا نفاضل، سیر اعلام النبلاء ۱۰: ۴۶۳.

[2] . یحیی بن معین ایشان را طرفداران حکومت عثمان می‌خواند که در عثمان غلو کرده و از حضرت علی رضی‌الله‌عنه تنقیص می‌کند، و ایشان انسانهای نکوهیده‌اند «انکر رأی قوم وهم العثمانیة الذین یغالون فی حبّ عثمان وینتقصون علیا ولا شك فی أن من اقتصر علی ذلك ولم یعرف لعلي فضله فهو مذموم. فتح الباري ۷: ۲۰.

[3] . نمونه از حذف خلافت حضرت علی رضی‌الله‌عنه.

قال فی الأوسط: حدثنا عبدالله... عن ابن شهاب، قال: عاش ابوبکر بعد أن استخلف سنتین وأشهرا. وعمر عشر سنین حجها کلها. وعثمان اثنتی عشرة سنة حجها کلها الإسنتین ومعاویة عشرین سنة اِلا أشهرا، حج حجتین ویزید ثلاث سنوات وأشهرا و عبدالملك بعد الجماعة بضع عشر سنة اِلاّ أشهرا. حج حجة والولید عشر سنین الا أشهرا حج حجة. ۱: ۱۱۰. ولی اشاره به حکومت حضرت علی رضی‌الله‌عنه و مدت آن نکرد.

نمونه تعبیر «فتنه» از حکومت حضرت علی رضی‌الله‌عنه:

ولي ابوبکر سنتین وستة أشهر، وولی عمر عشر سنین وستة اشهر، وثمانیة عشر یوما وولی عثمان ثنتي عشرة سنة غیر اثني عشر یوما و کانت الفتنة خمس سنین و ولي معاویة عشرین سنة وولي یزید بن معاویه ثلاث سنین وأشهر سماه قتاده وکانت فتنه ابن الزبیر ثمان سنین وولي عبدالملك بن مروان أربع عشر سنة وولي الولید تسع سنین، الاوسط ۱: ۱۹۵ رقم ۳۲٤ ونمونه دیگر را نیز به نقل از عمر بن سعید آورده و نام حکومت حضرت علی رضی‌الله‌عنه را نیز حذف می‌کند. الاوسط ۱: ۲۱۸.

سؤال ۴۶: آیا صحیح است که می‌گویند: طراح نظریه تثلیث بنی امیه بودند، و آنها چنین شایع می‌کردند که خلفا فقط سه نفرند. و حضرت علی أصلاً خلیفه نبود و ابن تیمیه که این تز را ترویج می‌دهد، پیرو همان خط و سمت و سو می‌باشد؟

قال سعید: قلت لسفینة: إن هولاء یزعمون أن علیا لم یکن بخلیفة؟ قال: کذبت إستاه بنی الزرقاء، یعنی بنی امیة.[۱]

سؤال ۴۷: آیا صحیح است که امام ابن تیمیه، منکر خلافت حضرت

[۱] . سنن ابی داود ۴: ۲۱۱.

علی رضی‌الله‌عنه است و سعی می‌کند که چنین رواج دهد که خلیفه چهارم حضرت علی رضی‌الله‌عنهنیست! در حالیکه ابن کثیر می‌گوید: حدیث «**خلافهٔ نبوهٔ ثلاثون عاماً**»، رد نواصب از بنی امیه و اتباع و پیروان آنان از اهل شام در ارتباط با انکار خلافت علی رضی‌الله‌عنه است.

هذا الحدیث فیه رد صریح... علی النواصب من بنی امیهٔ و من تبعهم من أهل الشام فی إنکار خلافهٔ علی بن ابیطالب.[1]

ابن تیمیه می‌گوید: «**و نحن نعلم أن علیا لمّا تولی، کان کثیر من الناس یختار و لایهٔ معاویهٔ و ولایهٔ غیرهما...**

و همو می‌گوید: **انّ فیهم من کان یسکت عن علی، فلا یربّع به فی الخلافهٔ لأن الامهٔ لم تجتمع علیه. و کان بالأندلس کثیر من بنی أمیه یقولون: لم یکن خلیفهٔ و انما الخلیفهٔ من إجتمع الناس علیه و لم یجتمعوا علی علّی...**

بالاخره ایشان، این تفکر (تثلیث) ـ را رواج می‌دهد.

سؤال ۴۸: آیا صحیح است که امام احمدبن حنبل، پیروان نظریه تثلیث و کسانی که امامت را برای حضرت علی رضی‌الله‌عنه نپذیرند، گمراه‌تر از الاغ می‌داند و می‌گوید: **من لم یثبت الامامهٔ لعلی فهو أضلُّ من حمار.**[2]

---

[1] . شرح ابن ابی الحدید ۶: ۷ الامامة و السیاسة.: ۶

[2] . ائمة الفقه التسعة: ۲۰۸... أكان علي يقيم الحدود ويأخذ الصدقة ويقسمها بلاحق وجب له؟ اعوذ بالله من هذه المقالة، بل هو خليفة رضيه اصحاب رسول الله ــ صلى الله عليه و سلّم ــوصلّوا خلفه وغزوا معه وجاهدوا وحجوا وكانوا يسمونه اميرالمؤمنين راضين بذلك، غير منكرين فنحن لهم تبع..

و دستور قطع رابطه با این افراد را داده و می‌گوید: **من لم یربّع علی بن ابیطالب الخلافة فلا تکلّموه ولا تناکحوه**[1].

و در جای دیگر ضمن حمله به طرفداران این نظریه، گفته است:

این قول پست و زشتی است.

«هذا قول سوء ردیء»[2].

آیا طبق نظر امام الحنابلة، امام ابن تیمیه گمراهتر از حمار است و باید او را طرد کرد؟ و همچنین امام بخاری که طرفدار این نظریه است؟ پس چگونه او را از بزرگترین محدثان و کتاب او جزء صحاح شمرده می‌شود؟

سؤال ۴۹: آیا صحیح است که می‌گویند آنقدری که از پیامبر ـ صلی الله علیه و سلم ـ درباره فضائل علی رضی‌الله‌عنه با سندهای صحیح آمده، درباره هیچ یک از صحابه نیامده و این حقیقت را احمد بن حنبل و نسائی و نیشابوری و دیگران تصریح کرده‌اند.[3]

---

[1] . طبقات الحنابلة ۱: ۴۵.

[2] . السنة حلال: ۲۳۵ ـ سألتُ أبي عن قوم يقولون: إن عليا ليس بخليفة. قال:
هذا قول سوء ردي.

[3] . فتح الباري ۷: ۸۹. الاصابة ۲: ۵۰۸ (عن احمد: لم ينقل لاحد من الصحابة
ما نقل لعلى و قال غيره ۶ و كان سبب ذلك بغض بنى‌امية له، فكان كل من كان عنده علم من شيىء من مناقبه من الصحابة يثبته و كلما ارادوا اخماده و هدّدوا من حدّث بمناقبه لايزداوا الا انتشاراً.

لم یرد فی حق احد من الصحابۀ بالأسانید الجیاد اکثر مما جاء فی علی رضی‌الله‌عنه.

و حسکانی حنفی می‌گوید: علی صدو بیست فضیلت دارد که احدی از اصحاب پیامبر ـ صلی الله علیه و سلم ـ با او در آنها شریک نیستند، و هر فضیلتی را دیگر صحابه دارند، علی با آنان شریک بود.

کان لعلی بن ابی طالب عشرون و مائۀ منقبۀ لم یشترک معه فیها احد من أصحاب محمد ـ صلی الله علیه و سلم ـ **و قد اشترک فی مناقب الناس.**[1]

پس تکلیف ما با کسانی که از شأن و فضائل علی می‌کاهند و دیگران را بر او مقدّم می‌دارند و علی را با سائر صحابه یکسان می‌دانند و خلفاء ثلاثه ـ رضی الله عنهم ـ را بر او ترجیح می‌دهند ـ همانند امام بخاری ـ چیست؟

سؤال ۵۰: آیا صحیح است که افرادی از صحابه که حدیث غدیر را کتمان کردند و به رغم درخواست حضرت علی رضی‌الله‌عنه، آنرا اعلام نکردند، گرفتار نفرین ایشان شده و هر کدام به دردی مبتلا شدند؟[2]

۱ ـ أنس بن مالك گرفتار بیماری بَرَص ـ پیسی[3] ـ شد.

۲ ـ براء بن عازب، نابینا شد.

۳ ـ زید بن ارقم، نابینا شد.

[1] . شواهد التنزیل: ۲۴، ح ۵.

[2] . الفقه علی المذاهب الاربعة ۴: ۷۵ ـ روح المعاني.

[3] . المعارف: ۵۸۰.

۴ ـ جریربن عبداللّه بجلی، اعرابی گردید[1].
۵ ـ معیقیب (ابن أبی فاطمه دوسی)[2] مبتلا به بیماری جذام(خوره) شد؟

سؤال ۵۱: آیا صحیح است که می‌گویند از اختصاصات پیامبر اکرم این است که فرزندان دخترش به ایشان نسبت داده می‌شوند: **إنَّ اللّه جعل ذریتی فی صلب علی** رضی‌الله‌عنه چنانچه قلقشندی[3] به آن تصریح دارد.
ولی می‌بینیم بعضی از رواهٔ حدیث ـ که از نظر ما اهل سنت و جماعت ثقه هستند ـ به حسنین دشنام و سب می‌کنند. و بعضی از تابعین و صحابه در قتل آن دو سبط نقش داشته و در عین حال هیچ نقطه ضعفی برای آنان شمرده نمی‌شود؟.
مثلاً: در باره عمربن سعد، عجلی می‌گوید: «**هو تابعی ثقهٔ. وهو الذی قتل الحسین**»[4].

سؤال ۵۲: آیا صحیح است که می‌گویند: پیامبر اکرم در یوم الدار ـ روزی

[1] . أنساب الاشراف ۲: ۱۵۶ ح ۱۶۹.

[2] . تاریخ مدینة دمشق ۳: ۱۷۴ ـ المعارف: ۱۳۷، او جزء هیئت امناء خلیفه ثانی بر بیت المال بود.

[3] . مآثر الانافة ۱: ۱۰۱ : المعجم الکبیر ۳: ۴۳ ـ لسان المیزان ۳: ۱۶۸۳ ـ موسوعة اطراف الحدیث ۳: ۱۴۸.

[4] . تهذیب الکمال ۱۴: ۷۵.

که سران قریش را برای دعوت به اسلام به منزل فرا خواند ـ به حضرت علی فرمود: **انت اخی و وزیری و وصیی و وارثی و خلیفتی من بعدی**» یعنی تو برادر و وزیر و وصی و جانشین پس از من هستی چنانچه قوشچی[1] و حلبی[2] و دیگران همین متن را آورده‌اند. ولی افرادی همانند ابن کثیر[3] این عبارات را حذف و به جای آن کلمه: **کذا و کذا** گذاردند، چرا؟

راستی اگر این مضمون از پیامبر اکرم ثابت شده باشد، ما چرا بر انکار وصایت و جانشینی حضرت علی رضی‌الله‌عنه اصرار داریم؟ آیا این ردّ قول رسول اللّه ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ نیست؟ آیا مبهم کردن کلام پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ و آوردن کلمه «کذا و کذا» به جای «وزیری ووصی» خیانت در امانت نیست؟ و آیا یهود و مشرکین مکه در مقام مخالفت با اسلام و پیامبر اکرم غیر از این شیوه را پیش گرفته بودند؟.

سؤال ۵۳: آیا صحیح است که می‌گویند: امام بخاری حدیث غدیر را کتمان کرده و آنرا ـ به رغم صحت سند و تواتر نقل ـ در کتاب خود

---

[1] . شرح التجرید قوشچی: ۳۲۷ «أیکم یبایعنی ویوازرني، یکون أخي ووصیی و خلیفتی من بعدي.

[2] . السیرة الحلبیة ۱:۲۸۶ «انت أخي و وزیری و وصیي و وارثي و خلیفتی من بعدی».

[3] . البدایة والنهایة ۳: ۳۸ «فأیکم یوازرني علی هذا الأمر علی أن یکون أخي، وکذا وکذا.

نیاورده؟ و علّت آن همان احساس کینه و بغض نسبت به حضرت علی رضی‌الله‌عنه بوده؟

اینک چند اعتراف از علماء ما بر صحت حدیث:

۱ ـ ابن حجر می‌گوید: حدیث غدیر بلاشک صحیح است و جمعی از محدثان آنرا آورده‌اند. همانند ترمذی و نسائی و احمد. و اسناد و طرق آن بسیار زیاد است، ولذا شانزده صحابی، آنرا از پیامبر نقل کرده‌اند. و احمد بن حنبل می‌گوید: سی نفر از صحابه این حدیث را از پیامبر شنیده و در زمان خلافت حضرت علی رضی‌الله‌عنه بر این حدیث شهادت دادند ـ چون اختلافات داخلی روی داد ـ و بسیاری از أسناد آن صحیح و حسن است، و لذا هیچ اعتنائی که به قول کسی که در صحت آن قدح و اشکال کند نمی‌شود.[1]

۲ ـ ذهبی می‌گوید: أمّا حدیث «من کنت مولاه» اسناد خوبی دارد. و من در این زمینه کتابی نوشته‌ام[2].

۳ ـ همو گوید: طبری اسناد و طرق حدیث غدیر خم را در

[1] . الصواعق المحرقة: ۶۴: «انه حديث صحيح لامرية فيه. وقد أخرجه جماعة كالترمذى والنسائى و احمد، وطرقه كثيرة جدا، ومن ثم رواه ستة عشر صحابيّا، وفي رواية أحمد أنه سمعه من النبى ثلاثون صحابيا وشهدوا به لعلي لما توزع أيام خلافته، وكثيرا من أسانيدها صحاح و حسان، ولا إلتفات لمن قدح في صحته.

[2] . تذكرة الحفاظ ۳: ۲۳۱ ـ أما حديث «من كنت مولاه» فله طرق جيدة وقد أفردت ذلك ايضا.

مجموعه چهار جلدی جمع و گردآوری کرده است و من بخشی از آن را دیده و از گستردگی دامنه این روایات مبهوت شدم و به محقق شدن واقعه غدیر جزم و قطع پیدا کردم.[1]

۴ ـ همو گوید: این حدیث ـ من کنت مولاه ـ حسن و بسیار عالی السند است و متن و مضمون آن نیز متواتر است[2].

۵ ـ شمس الدین شافعی می‌گوید: این حدیث از امیر المؤمنین به تواتر رسیده، البته خود این حدیث نیز از پیامبر متواتر است و جمع زیادی از محدثان آنرا نقل کرده‌اند. ولذا تلاش بعضی برای تضعیف آن ـ از کسانی که در این علم تخصصی ندارند ـ بی فائده است.[3]

۶ ـ قرطبی: حدیث مؤاخاۀ و روایت خیبر، و حدیث غدیر، تماما از احادیث و آثار ثابت و مسلّم است.[4]

و با این همه چرا توجیه می‌کنیم، و اصرار می‌ورزیم که این حدیث

---

[1] . سیر اعلام النبلاء ج ۱۴ ص ۲۷۷، «جمع الطبري طرق حديث غدير خم، في أربعة أجزاء، رأيت شطره فبهرني سعة رواياته، وجزمت بوقوع ذلك.

[2] . سیر اعلام النبلاء ۸: ۳۳۵، هذا حديث حسن عال جدا ومتنه فمتواتر. به همین مضمون درج ۱۴: ۲۰۷ شرح ابن أبي الحديد آمده است.

[3] . اسنی المطالب: ۴۷ «تواتر عن امير المؤمنين وهو متواتر أيضا عن النبی ـ صلی الله عليه و سلّم ـ، رواه الجم الغفير ولا عبرة بمن حاول تضعيفه ممن لا اطلاع له في هذا العلم.

[4] . الاستيعاب ۲: ۳۷۳ «حديث المواخاة ورواية خيبر والغدير هذه كلها آثار ثابتة.

دلالتی بر جانشینی و خلافت حضرت علی رضی‌الله‌عنه ندارد؟ راستی اگر این حدیث درباره ابوبکر رضی‌الله‌عنه بود، بازهم همین برخورد را داشتیم؟!.

سؤال ۵۴: آیا صحیح است که می‌گویند، علماء رجال ما، انحراف از معاویه و عمروعاص را گناه نابخشودنی می‌دانند، ولی انحراف از حضرت علی رضی‌الله‌عنه را امری عادی دانسته و از کنار آن به سادگی می‌گذرند. چنانچه ذهبی دو موضع متفاوت در برابر نسائی و حریزبن عثمان دارد. نسبت به نسائی می‌گوید: او از معاویه و عمروعاص منحرف و رویگردان است. خدا او را ببخشد.[1] ولی نسبت به حریز بن عثمان که علی رضی‌الله‌عنه را لعن می‌کرد. بدون تأمل او را ثقه می‌خواند[2].!

سؤال ۵۵: آیا صحیح است که سفیان ثوری ـ که از محدثین بزرگ ما است ـ از آوردن فضائل و مناقب حضرت علی رضی‌الله‌عنه کراهت داشته و ناراحت می‌شد؟

---

[1] . سیر اعلام النبلاء ۱۴: ۱۳۲ «لم یکن أحد فی رأس الثلاث مئة احفظ من النسائی، هو احذق بالحدیث و علله ورجاله من مسلم و من أبی داود و من أبی عیسی و هو جار في مضمار البخاری وأبی زرعه إلا أن فیه قلیل تشیع وانحراف عن خصوم الإمام علي، کمعاویه وعمرو واللّٰه یسامحه.

[2] . العبر ۱: ۱۸۵ ـ میزان الاعتدال ۱: ۴۷۶ ـ سیر اعلام النبلاء ۷: ۸۰ تهذیب الکمال ۴: ۲۳۳.

ذهبی آورده است: «**عن سفیان قال: ترکتنی الروافض، وأنا أبغض أن أذکر فضائل علی** رضی‌الله‌عنه»[1].

یعنی شیعه در حالی مرا رها کردند که نقل فضائل علی رضی‌الله‌عنه را مبغوض می‌دارم.

راستی مگر امام ذهبی از صحابه کرام پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ نقل نکرده که علامت منافقان بغض علی رضی‌الله‌عنه است؟

ما کنّا نعرف المنافقین الا ببغض علی رضی‌الله‌عنه[2].

آیا کسی که این چنین باشد می‌توان به احادیث و نقل او اعتماد کرد و او را هم طراز ابوبکر و عمر خواند؟ **کان الثوری عندنا امام الناس وکان فی زمانه کأبی بکر وعمر فی زمانهما**[3].

مگر اینکه خود جناب ابوبکر و عمر(رضی الله عنهما) نیز چنین روحیه‌ای داشته، و در برخورد با علی رضی‌الله‌عنه اینگونه بودند؟

سؤال ۵۶: آیا صحیح است که اجماع مسلمین بر این است که فاطمه زهرا ـ رضی اللّه عنها ـ سید و سرور زنان جهان است و احدی در فضیلت به ایشان نمی‌رسد، خواه حضرت عائشه و یا غیر او؟ و براین معنا دوست و دشمن ـ اهل بیت ـ اتفاق نظر دارند. چنانچه ابوبکر بن

---

[1]. سیر اعلام النبلاء ۷: ۲۵۳ ـ حلیة الاولیاء ۷: ۲۷.

[2]. سیر اعلام النبلاء، الخلفاء ۲۳۶.

[3]. سیر اعلام النبلاء ۷: ۲۳۹.

داود و مالک و ابن ابی الحدید و دیگران این را گفته‌اند.[1] بنابراین، چرا نسبت به عائشه این همه بزرگ نمائی می‌شود؟ و چرا آنقدری که در خطبه های جمعه، و در کتابهای ما از عائشه ـ رضی الله عنها ـ اسم برده می‌شود، سخنی از سیده نساء العالمین (سرور زنان جهانیان) به زبان نمی‌آوریم؟[2]

عائشه و امهات المؤمنین

سؤال ۵۷: آیا صحیح است آنچه را که بخاری و ذهبی و دیگران می‌گویند: زنان پیامبر اکرم دو حزب بودند؟ یک حزب به سرکردگی عائشه و حفصه، و حزب دیگر در آن ام سلمه و سائر زنان پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ بودند[3] و حکومتها از حزب عائشه حمایت می‌کردند؛ نمونه‌ها:

۱ ـ خلیفه دوم به هر کدام از زنان پیامبر ده هزار درهم (یا دینار)

[1] . شرح نهج البلاغه ۲۰: ص ۱۷ «کیف تکون عائشه او غیرها فی منزلة فاطمة، وقد اجمع المسلمون کلهم من یحبها ومن لا یحبها منهم: أنها سیدة نساء العالمین، ابوبکر بن داود می‌گوید: لا أُفضِّل ببضعة من رسول اللّه ـ صلی الله علیه و سلّم ـ أحدا. إرشاد الساري ۶: ۱۰، غالیة المواعظ ۱: ۲۷۰، تاریخ الخمیس ۱: ۲۶۵، الروض الانف ۱: ۱۶۰.

[2] ـ فتح الباری ج ۹ ص ۱۳۶.

[3] . سیر اعلام النبلاء ۲ ـ ۱۴۳ و ۱۸۷ ـ صحیح بخاری ۲: ـ کتاب الهبة: ۸۹ ـ المعجم الکبیر ۲۳: ۵۰ ح ۱۳۲ ـ مقدمة فتح الباري: ۲۸۲ ـ فتح الباري ۹: ۳۰۹ ـ تحفة الأحوذي ۱۰: ۲۵۵.

مستمری می‌داد ولی به عائشه دو هزار بیشتر از دیگران.
۲ـ معاویه یک حواله صدهزار ـ درهم ـ (یا دیناری) برای عائشه فرستاد.
۳ـ همو: یک گردنبند که بهای آن صدهزار بود، برای عائشه فرستاد.
۴ـ عبداللّه بن الزبیر مبلغ صدهزار برای عائشه حواله کرد.[1]

سؤال ۵۸: آیا صحیح است که می‌گویند حضرت عائشه قبل از ازدواج با پیامبر اکرم، شوهر کرده، و نام همسرش جبیر بود و ابوبکر رضی‌الله‌عنه او را باز پس گرفته و پس از گرفتن طلاق، او را به عقد پیامبر اکرم درآورده است؟

و می‌گویند علت تأکید فراوان عائشه بر اینکه من بِکر بودم، شاید دفع این احتمال باشد.

«**ابن سعد: خطب رسول اللّه** ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ **عائشةَ الی أبی بکر الصدیق: فقال: یا رسول اللّه، انی کنت اعطیتها مطعما لابنه جبیر، فدعنی حتّی أسلَّها منهم فاستلها منهم فطلقها، فتزوجها رسول اللّه** ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ»[2].

البته ـ تا آنجا که می‌دانم ـ احدی از شیعه این عقیده را ندارد، و در هیچ یک از کتابهای آنان این مطلب یافت نمی‌شود، ولی متأسفانه در این کتاب، که از قدیمی‌ترین ـ منابع ما اهل سنت است، این قصه آمده

[1]. سیر اعلام النبلاء ۲ ـ ۱۴۳ و ۱۸۷.

[2]. الطبقات الکبری ۸: ۵۹.

است.

ذهبی از عائشه نقل می‌کند: «**لقد أعطیت تسعا ما أعطیتها امرأه بعد مریم: لقد نزل جبرئیل بصورتی... ولقد تزوجنی بکرا وما تزوج بکرا غیری.. وإن کان الوحی لینزل علیه وانی لمعه فی لحافه...**»[1].

سؤال ۵۹: آیا صحیح است که می‌گویند به دستور عائشه، ام المؤمنین از آوردن جنازه سید شباب اهل الجنهٔ (سرور جوانان اهل بهشت؛ حضرت حسن رضی‌الله‌عنه کنار قبر پیامبر اکرم ـ صلی الله علیه و سلّم ـ جلوگیری شد؟

در حالیکه خود عائشه ـ رضی الله عنها ـ درخواست کرد که جنازه سعدبن أبی وقاص را به مسجد پیامبر آورده و بر آن نماز گذارند.[2] آیا عائشه ام‌المؤمنین نبوده یا حضرت حسن رضی‌الله‌عنه جزء مؤمنین نبود؟ یا نسبت به فرزندان پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ کینه و دشمنی داشت؟

سؤال ۶۰: آیا صحیح است که می‌گویند ابن زبیر، عائشه ـ رضی الله عنها ـ را فریب داد تا غائله جنگ جمل و خونریزی و کشتار میان مسلمین را به راه اندازد. چنانچه این حقیقت تلخ را عبدالله بن عمر به عائشه گوشزد می‌کند.

ذهبی می‌گوید: **قالت عائشهٔ اذا مرَّ ابن عمر، یا ابا عبدالرحمن ما منعک أن**

---

[1] . سیر اعلام النبلاء ۲: ۱۴۱ و ۱۴۰.

[2] . سیر اعلام النبلاء ۲: ۶۰۵ ـ طبقات إبن سعد ۳: ۱۴۸.

تنهانی عن سیری؟ قال: رأیت رجلاً قد غلب علیك ـ یعنی ابن الزبیر ـ[1].
با این حقایق تاریخی، چرا ما غائله جنگ جمل را توجیه، و ساحت آتش افروزان را پاک و دامن توطئه‌گران را تطهیر و جریان جمل را به مردی افسانه‌ای و خیالی به نام عبداللّه سبا نسبت می‌دهیم؟ چرا عبداللّه بن زبیر و... را از صحنه توطئه دور می‌دانیم؟

سؤال ۶۱: می‌گویند: جناب عائشه مطالبی را که در آن تنقیص و توهین و سبک کردن پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ است. به عنوان روایت نقل می‌کند. که البته برای هر انسان غیرتمندی غیرقابل تحمّل است و از شنیدن آن ابا دارد[2]، و بعضی از آنها نیز قطعا دروغ است و با موازین شرع و سیره پیامبر تناسب ندارد.

۱ ـ عائشه می‌گوید: **تزوجنی بكرا**؛ هنگام ازدواج من بكر بودم.

۲ ـ همو می‌گوید: **كان رسول اللّه یأتیه الوحی، وانا وهو فی لحاف**[3] هنگامیكه زیر یك لحاف بودیم وحی بر پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ نازل می‌شد.

۳ ـ **إن عائشه تخبر الناس انه** ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ **كان یقبّل وهو صائم**[4]. عائشه روایت می‌كند پیامبر اكرم همسر را می‌بوسید در

---

[1] . سیر اعلام النبلاء ۲: ۱۹۳.

[2] . سیر اعلام النبلاء ۲: ۱۹۳ و ۱۹۱ و ـ ۱۷۲.

[3] . همان.

[4] . بخاری ۲: ۲ كتاب العیدین باب الحراب والدرق یوم العید و ج ۴: ۴۷ ـ كتاب الجهاد، باب الدرق: صحیح مسلم ۲: ۶۰۹ كتاب صلاة.

حالیکه روزه بود.

۴ ـ عائشه: **دخل علیّ رسول الله وعندی جاریتان تغنّیان بغناء بعاث فاضطجع علی الفراش وحوّل وجهه ودخل ابوبکر فانتهرنی، وقال: مزمارۀ الشیطان عند النبی فأقبل علیه رسول الله وقال: دعها، فلّما غفل، غمزتهما فخرجتا.**[1] روزی پیامبر بر من وارد شد در حالیکه دو کنیز مشغول آواز خواندن بودند، حضرت بدون توجه به آنان به بستر خود رفته و خوابید، ناگهان ابوبکر وارد شده و مرا نهیب داده و گفت: موزیک شیطان در خانه پیامبر!! حضرت به او فرمود: به آنها کاری نداشته باش ـ یعنی بگذار به ساز و آواز خود ادامه دهند ـ همین که ابوبکر کمی غفلت کرد به دو خواننده اشاره کردم که صحنه را ترک کنند.

۵ ـ تماشا و مشاهده رقص: عن عائشه: **قالت: وکان یوم عید یلعب السودان بالدَّرق والحراب، فإما سألتُ النبی** ـ صلی الله علیه و سلّم ـ **وإما قال: تشتهین، تنظرین؟ فقلت: نعم، فأقامنی وراءه، خدی علی خده وهو یقول: دونکم یا بنی أرفده حتی مللت قال: حسبک قلت: نعم: فقال: فاذهبی**[2].

۶ ـ وعنها جاء حبش یزفنون فی یوم عید فی المسجد، فدعانی النبی فوضعت رأسی علی منکبه، فجعلت أنظر الی لعبهم حتی کنت أنا التی أنصرف عن النظر

---

[1] . بخاری ۲: ۲ کتاب العید بن باب الحراب والدرق یوم العید وج ۴: ۴۷ ـ کتاب الجهاد، باب الدرق صحیح مسلم ۲: ۶۰۹ کتاب صلاة العیدین ب ۴ باب الرخصة فی اللعب ج ۱۹.

[2] . بخاری ۱: ۱۶۹ ـ کتاب العیدین ب ۲.

اليهم.[1]

یعنی گروهی از حبشه در روز عید به مسجد آمده و در حالیکه می‌رقصیدند پیامبر مرا ـ عائشه ـ را فراخواند و سر مرا به شانه خود گذاشته و به تماشای آنان پرداختم.

عسقلانی می گوید این جریان ـ رقص احباش ـ سال هفتم هجری یعنی به هنگامیکه عائشه پانزده ساله بود اتفاق افتاد.[2]

۷ ـ عن عائشه: کنت بین یدی رسول الله ورجلای فی قبلته ـ مزاحمۀ لسجدته ـ فإذا سجد غمزنی فقبضت رجلی، فاذا قام بسطتها[3].

عائشه می گوید: در برابر پیامبر اکرم دراز کشیده و می‌خوابیدم. و دوپایم را در محل سجده پیامبر قرار می‌دادم. چون ایشان به سجده می‌رفت مرا «منگوش» می گرفت!! پس فورا پایم را جمع می کردم. و چون پیامبر ـ برای رکعت دیگری ـ برمی‌خواست دوباره پایم را دراز می کردم.

سؤال ۶۲: آیا درست است که می گویند نظر عائشه ـ رضی الله عنها ـ

[1] . مسلم ۲: ۶۰۹ کتاب صلاة العیدین.

[2] . شرح نووی ۶: ۱۸۶.

[3] . البخاری ۱: ۱۰۷ / کتاب الصلاة، باب الصلاة علی الفرائض. وص ۱۳۶
باب التطوع فی خلف المرأة و ص ۱۳۸ باب هل یغمز الرجل امراته عند السجود. و ج»: ۸۱ / کتاب الصلاة باب ما یجوز من العمل فی الصلاة. صحیح مسلم ۲: ۳۶۷ کتاب الصلاة باب ۵۱ الاعتراض بین یدی المصلي ج ۲۷۲.

جواز رضاع کبیر، بود. یعنی برای محرم شدن کافی بود مردی از سینه زنی پنج مرتبه شیر بخورد، آن وقت آن زن مادر او، خواهر آن زن خاله او می‌شود... و جناب عایشه اگر دوست داشت مردی را ببیند و اجازه ورود به خانه‌اش بدهد، دستور می‌داد تا نزد دختران خواهرش ـ اسماء ـ برود و شیر بخورد، تا محرم او بشود! ولی ام سلمه و سایر زنان پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ به شدت با این نظر مخالفت می‌کردند

ابو داود می‌گوید: **عن عائشة وام سلمة أنّ ابا حذیفة کان تبنّی سالما وأنکحه ابنة أخیه... فجاءت سهلة بنت سهیل ُمرأة أبی حُذیفة فقالت: یا رسول اللّه: انا کنا نری سالما ولدا وکان یأوی معی، ومع أبی حذیفة فی بیت واحد ویرانی فضلاً**[1] وقد أنزل الله فیهم ما قد علمت، فکیف تری فیه؟ فقال لها النبی ـ صلی الله علیه و سلّم ـ **أرضعیه، فأرضعته خمس رضعات فکان بمنزلة ولدها من الرضاعة، فبذلک کانت عائشه تأمر بنات أخواتها وبنات إخوتها أن یرضعن من أحبّت عائشة أن یراها ویدخل علیها وإن کان کبیرا، خمس رضعات ثم یدخل علیها وأبت أمّ سلمة وسائر ازواج النبی أن یدخلن علیهنّ بتلک الرضاعة أحدا حتی یرضع فی المهد.»**[2]

سؤال ۶۳: آیا صحیح است که می‌گویند عائشه مصحف خاصی داشته

---

[1] . مبتذلة في ثیاب المهنة (لباس کار، یا لباسی که پوشش کامل نیست و مخصوص منزل است).

[2] . سنن ابی داود ۲: ۲۲۲ ـ مسلم / کتاب الرضاع باب ۷: ۴ ـ ۲۵۱ دارمی ۲: باب ۵۹ ح ۲۲۵۷: ۲۱۰ ـ سنن ابن ماجة ۱ باب ۳۶ ـ رضاع الکبیر ۱۹۴۳: ۶۲۵ ـ مصنف عبدالرزاق ۷: ۴۶۰ و ۱۳۸۸۶.

و آنرا مصحف عائشه می‌نامیدند[1].

و همچنین بعضی صحابه، مصحف هائی داشتند: مصحف سالم مولی حذیفه، و مصحف ابن مسعود، و مصحف أبی بن کعب، مصحف مقداد، مصحف معاذ بن جبل، و مصحف أبو موسی أشعری[2].

این مصحفها با مصحف فاطمه و مصحف علی چه فرقی دارد؟ و چرا از این جهت ما به شیعه اشکال می‌کنیم؟.

سؤال ۶۴: آیا صحیح است که بعضی از صحابه پیامبر اکرم همانند مسطح بن أثاثه، و حسان بن ثابت و حمنه[3] ـ عائشه ـ رضی الله عنها ـ را متهم به فحشاء و زنا نمودند و پیامبر اکرم نیز حدّ بر آنان جاری کرد. و در هیچ یک از کتابهای شیعه این اتهام و نسبت ناروا یافت نمی‌شود. و در عین حال ما این تهمت را ـ به دروغ ـ به شیعه نسبت می‌دهیم! راستی انگیزه این دروغگوئی و تهمت ناروا چیست؟

---

[1] . تفسیر نسائی ۲: ۳۷۰ ـ تفسیر بغوی ۲: ۳۳۱.

[2] . اسد الغابة ۴: ۲۱۶.

[3] . اسدالغابة ٥: ٤٢٨ (کانت ممن قال في الافك على عائشة رضی‌الله‌عنه.. انها جلدتمع من جلد فيه). و ج ٤: ٣٥٥ (شهد مسطح بدرا و كان ممن خاض في الافك على عائشة فجلده النبی ـ صلی الله علیه و سلم ـ فيمن جلده. و ج ٢ ص ٦ و كان حسان ممن خاض في الافك فجلد فيه)

سؤال ۶۵: آیا صحیح است که ام‌المؤمنین عائشه ـ رضی الله عنها ـ بیست هزار نفر از مؤمنان، و اولاد خود را در جنگ جمل به قتل رسانیده و به کشتن داد و اگر کسی به او اعتراض می‌کرد، به شدّت با او برخورد می‌کرد؟ چنانچه با ام اوفی برخورد تندی کرده و او را دشمن خدا خوانده و دستور داد او را از محفل طرد کنند، ابن عبد ربه می‌گوید:

دخلتْ ام أوفی العبدیهٔ بعد الجمل علی عائشهٔ، فقالت لها: ما تقولین فی إمرأهٔ قتلت إبناً لها صغیراً؟ قالت: وجبت لها النار. قالت: فما تقولین فی إمراهٔ قتلت من اولادها ألاکابر عشرین ألفاً فی صعید واحد؟ قالت: خذوا بید عدوّهٔ الله.[1]

سؤال ۶۶: آیا صحیح است که می‌گویند بعضی از همسران پیامبر اکرم أمهات المؤمنین، مرتد شده و از دین اسلام برگشته و کافر شدند.

همانند قتیله خواهر اشعث ابن القیس، که پس از عقد و تزویج، با او چون خبر رحلت پیامبر اکرم را شنید از دین برگشته و کافر شدو عکرمه فرزند ابوجهل با او ازدواج کرد. و ابوبکر خواست عکرمه را به جرم ازدواج با او، به آتش بکشد.

اگر این جریان واقعیت داشته باشد چرا ما برای تمامی نساء النبی ـ صلی الله علیه و سلّم ـ حرمت قائل هستیم و آنانرا فوق انتقاد و اشکال می‌دانیم و همه را اهل بهشت و مصون از هرگونه گناه می‌پنداریم.

ابن الاثیر می‌گوید: «**ان النبی توفی و قد ملک امراهٔ من کنده یقال لها قتیلهٔ، فارتدت مع قومها فتزوجها بعد ذلک عکرمهٔ بن أبی جهل بکرا، فوجد ابوبکر من**

---

[1] . العقد الفرید ۴: ۳۰۵.

ذلک وجدا شدیدا».[1]

سؤال ۶۷: آیا صحیح است حضرت عمر ـ رضی اللّه عنه ـ بعضی زنان پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ را از زوجیت و ام المؤمنین بودن ـ پس از رحلت پیامبر ـ خارج کرد. چنانچه طحاوی این مطلب را از غلابی نقل می‌کند:

عن الشعبی: «إن نبی الله صلی اللّه علیه و سلم **تزوج قتیلهٔ بنت قیس و مات عنها ثم تزوجها عکرمهٔ، فأراد ابوبکر أن یقتله. فقال له عمر انّ النبی: لم یحجبها و لم یقسِّم لها و لم یدخل بها و ارتدت مع اخیها عن الاسلام و برئت من الله تعالی و من رسوله. فلم یزل به حتی ترکه.**[2]

ففی هذا الحدیث ان ابابکر أراد أن یقتل عکرمهٔ لمّا تزوج هذه المراهٔ لأنها کانت عنده من أزواج النبی اللاتی کنَّ حرمن علی الناس بقول الله تعالی: و ما کان لکم أن توذوا رسول الله...

و أن عمر أخرجها من أزواج النبی بردَّتها التی کانت منها. اذ کان لا یصلح لها معها أن تکون للمسلمین[3]

یعنی ابوبکر رضی‌الله‌عنه می‌خواست عکرمه را اعدام کند، چون با یکی از

---

[1] . اسدالغابة ۷: ۲۴۰ ـ المستدرک علی الصحیحین ۴: ۴۰ کنز العمال ۱۳: ۳۰۴
ـ دلائل النبوة ۷: ۲۸۸. الاصابة ۸: ۲۹۲ ـ عن إبن عباس: ان النبی، تزوّج قتیله أخت الاشعث و مات قبل ان یخبرها و هذا موصول قوي الاسناد.

[2] . مشکل الاثار ۲: ۱۱۹.

[3] . مشکل الاثار ۲: ۱۲۳ ـ دلائل النبوة ۷: ۲۸۸.

زنان پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلم ـ که بر مردم حرام هستند ازدواج کرده. و عمر ـ رضی اللّه عنه ـ نیز او را از مقام زوجیت و همسری پیامبر اکرم در اثر ارتداد او انداخت، چون با این ارتداد صلاحیت ام‌المؤمنین را نداشت.

صحابه

سؤال ۶۸: آیا صحیح است که پیامبر اکرم ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ به احدی جز عبدالله بن سلام بشارت بهشت را نداده. چنانچه سعد وقاص می گوید: من از پیامبر درباره احدی بشارت بهشت را جز درباره عبدالله بن سلام نشنیدم.

عن عامر بن سعد بن ابی وقاص: ما سمعت النبی یقول لأحد یمشی علی الأرض انه من اهل الجنۀ اِلاّ لعبدالله بن سلام.[1]

و به نقل صحیح مسلم: لا اقول لأحد من الاحیاء، انه من اهل الجنۀ الا لعبدالله بن سلام.[2]

البته سعد وقاص این مطلب را برای فرزندش عامر که از تابعین است و پس از رحلت پیامبر اکرم به دنیا آمده، نقل کرده و این مطلب، چگونه با حدیث عشره مبشره که ما مدّعی صدور آن هستیم جمع می‌شود؟ با توجه به اینکه این روایت را صحیح بخاری و مسلم نقل

[1] . صحیح بخاری، ج ۲، ص ۳۱۴، باب المناقب، مناقب عبدالله بن سلام.

[2] . مسلم، ح ۲۴۸۳، باب فضائل عبدالله بن سلام، فتح الباری ۷: ۱۳۰، سیر اعلام النبلاء ۴: ۳۴۹.

کرده، و حدیث عشره مبشره را نه مسلم و نه بخاری نقل کرده است.

سؤال ۶۹: آیا صحیح است که بعضی از اصحاب پیامبر جزء منافقان بوده و هرگز وارد بهشت نمی‌شوند؟

در صحیح مسلم از پیامبر اکرم آورده است: **فی أصحابی إثناعشر منافقا، فیهم ثمانیهٔ لا یدخلون الجنهٔ حتی یلج الجمل فی سمِّ الخیاط...**[۱]

سؤال ۷۰: آیا صحیح است که قاتلان عثمان از صحابه کرام رسول اللّه ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ بودند؟

۱ ـ همانند فروهٔ بن عمرو أنصاری ـ که از اصحاب بیعت عقبهٔ بود.[۲]

۲ ـ محمد بن عمرو بن حزم انصاری، که پیامبر اکرم او را نام‌گذاری کرد.[۳]

---

[۱] . صحیح مسلم ۸: ۱۲۲ ـ کتاب صفات المنافقین ـ مسند احمد ۴: ۳۲۰ البدایة والنهایة ۵: ۲۰.

[۲] . قال إبن وضاح: انما سکت مالك ـ فی الموطا ـ عن اسمه لانه کان ممن أعان علی قتل عثمان. الأستیعاب ۳: ۳۲۵ ـ اسد الغابة ۴: ۳۵۷.

[۳] . ولد قبل وفاة رسول الله ـ صلی الله علیه و سلّم ـ بسنتین... فکتب الیه ـ اي الی والده ـ رسول الله ـ صلی الله علیه و سلّم ـ: سمّه محمد أ... و کان أشدَّ الناس علی عثمان: المحمدون: محمدبن ابی بکر، محمد بن حذیفة، و محمد بن عمرو بن حزم. الأستیعاب ۳: ۴۳۲.

۳ـ جبلهٔ بن عمرو ساعدی انصاری بدری، که از دفن جنازه عثمان در بقیع هم ممانعت کرد.[1]

۴ـ عبداللّه بن بُدیل بن ورقاء خزاعی که پیش از فتح مکه اسلام آورده، و به گفته امام بخاری: او رگ گردن عثمان را برید.[2]

۵ـ محمد بن ابی بکر، که در سال حجهٔ الوداع به دنیا آمده و به گفته امام ذهبی او جزء محاصره کنندگان خانه عثمان (رضی اللّه عنه) و ریش او را کشیده و به او می‌گفت: ای یهودی خداوند تو را رسوا کند.[3]

۶ـ عمرو بن الحمق: که او جزء صحابه رسول خدا ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ بوده و به گفته امام مزّی[4] در حجهٔ الوداع با پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ بیعت کرده، و به گفته امام ذهبی: نُه ضربه خنجر به او زده و گفت: سه تا را به خاطر خدا و شش ضربه را به خاطر خودم به تو می‌زنم.[4]

[1] . هو اوّل من اجترأ على عثمان... لمّا رادوا دفن عثمان، فانتهوا الى البقيع، فمنعهم من دفنه جبلة بن عمرو فانطلقوا الى حش كوكب فدفنوه فيه. الانساب ۶: ۱۶۰ ـ تاريخ المدينة ۱: ۱۱۲.

[2] . اسلم مع ابيه قبل الفتح، و شهد الفتح و ما بعدها... إنه ممن دخل على عثمان فطعن عثمان فى ودجه... تاريخ الاسلام الخلفاء ۵۶۷.

[3] . ذهبی می‌گوید: ولدته اسماء بنت عميس فى حجة الوداع و كان احد الرؤوس الذين ساروا الى حصار عثمان تاريخ الأسلامالخلفاء ۶۰۱.

[4] . مزی می‌گوید: بايع النبي فى حجة الوداع و صحبه... كان أحد من ألَّب على عثمان بن عفان تهذيب الكمال(۱۴: ۲۰۴ ــ تهذيب التهذيب ۸: ۲۲ و قال الذهبي: إنّ المصريين أقبلوا يريدون عثمان... و كان رؤساؤهم اربعة... و عمرو بن الحمق الخزاعي... تاريخ الاسلام (الخلفاء) ۶۰۱ ـ و ۴۴۱.

وثب علیه عمرو بن الحمق و به ـ عثمان ـ رَمَق و طعنه تسع طعنات، و قال: ثلاث للّه و ستّ لما فی نفسی علیه.

۷ ـ عبدالرحمن بن عدیس که جزء أصحاب بیعت شجره بوده و به گفته قرطبی: او رهبر شوریان مصر علیه عثمان بود که بالاخره عثمان را به قتل رسانیدند.[1]

سؤال ۷۱: آیا صحیح است که ما اهل سنت به بعضی از صحابه کرام رسول الله ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ سب و دشنام داده و آنان را لعن می‌کنیم. ما قاتلان عثمان را نفرین می‌کنیم و حال آنکه آنان صحابه پیامبر اکرم ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ و از اصحاب شجرهٔ و بیعت عقبهٔ و بدر، بوده و در جهاد با رسول الله ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ در جنگهای بدر و اُحد و حنین و فتح مکه شرکت کرده بودند.

ولی امام ذهبی در مقام نفرین به آنان می‌گوید: **کل هولاء نبرأ منهم و**

[1] . قرطبی: عبدالرحمن بن عُدیس، مصری شهد الحدیبیة و کان ممن بایع تحت الشجرة رسول الله ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ... و کان الأمیر علی الجیش القادمین من مصر الی المدینة الذین حصروا عثمان و قتلوه. الاستیعاب ۲: ۳۸۳، فتح‌الباری ۲: ۱۸۹ ـ الثقات لابن حبان ۲: ۲۶۵ ـ التمهید لابن عبدالبر ۱۰: ۲۹۴ ـ الطبقات الکبری ۳: ۷۱.

نبعضهم فی الله... نرجو له النار.[1]
یعنی ما از اینان بیزاری می‌جوئیم، و آنان را برای خدا مبغوض می‌داریم. و برای آنان آرزوی جهنم را داریم.
و امام ابن حزم می‌گوید: **لعن الله من قتله و الراضین بقتله**[2]... بل هم **فساق محاربون سافکون دماً حراماً عمداً بلا تأویل علی سبیل الظلم و العدوان فهم فسّاق ملعونون.**[3]
و امام جمعه شهر ما ـ چابهار ـ نیز درباره قاتلان عثمان می‌گوید:
باغیان بی دین مصر و کوفه و بصره بر علیه حضرت عثمان شوریدند... این باغیان فجّار و ستمکاران جهنمی....نقشه‌های ناجوانمردانه باغیان منافق را... ظالمان بی دین و بی مروت با ضرب شمشیر انگشتان دست وی را قطع کردند.[4]

سؤال ۷۲: آیا صحیح است که می‌گویند در لیلة العقبة ـ هنگامیکه پیامبر اکرم ـ صلی الله علیه و سلّم ـ از تبوک مراجعت می‌کرد و قصد عبور از گردنه را داشتند دوازده نفر از صحابه کرام قصد ترور و کشتن پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ را داشته و در حالیکه صورتهای خود را بسته بودند به حضرت حمله‌ور شدند... راستی این دوازده نفر چه کسانی

[1] . تاریخ الاسلام الخلفاء ۶۵۴.
[2] . الفِصَل ۳: ۷۴ ـ و ۷۷.
[3] . همان.
[4] . شهسوار کربلا، صص ۲۱ و ۲۲ و ۲۵.

هستند؟
امام ابن حزم نام پنج نفر را برده که برای من بسیار شگفت‌انگیز است آنجا که می‌فرماید:
أن ابابکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد بن أبی وقّاص أرادوا قتل النبی و إلقاءهُ من العقبهٔ فی تبوک.»[1]
هرچند، ابن حزم راوی این حدیث را که ولید بن جمیع می‌باشد ضعیف می‌داند. ولی علماء رجالی ما اهل سنت همانند ابو نعیم و ابوزرعه و یحیی بن معین و احمد بن حنبل، و ابن حبان و عجلی و ابن سعد و دیگران او را موثق می‌دانند.[2]
حضرت استاد، باور کنید با خواندن این نص غرق در حیرتم، آیا موضع سلف صالح ما در برابر پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلّم - این است؟!

سؤال ۷۳: آیا صحیح است که عده‌ای از صحابه کرام، جزء خوارج بوده و طبق حدیث پیامبر- صلی الله علیه و سلّم - آنان کافر[3] و جزء سگهای جهنم هستند.[4]
و نام این افراد از صحابه به قرار ذیل است:

---

[1] . المحلی ۱۱: ۲۲۴

[2] . الثقات: ۴۶۵ - تاریخ الاسلام خلفاء ۴۹۴ - البدایه و النهایة ۵: ۲۵.

[3] . ابن ماجه، المقدمة، ب ۱۲ ص ۶۲ ح ۱۷۶.

[4] . مسند احمد ۱۴ - ۳۵۵- الخوارج کلاب اهل النار.

۱ ـ عمران بن حطّان، مدح کننده عبد الرحمن بن ملجم[1]

۲ ـ ابو وائل شفیق بن سلمهٔ، که پیامبر اکرم ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ را درک و از ایشان روایت کرده.[2]

۴ و ۳ ـ ذو الخویصره و حرقوص بن زهیر السعدی که اصل و ریشه خوارج هستند.

۵ ـ ذوالثدیهٔ، که در نهروان کشته شد.[3]

۶ ـ عبداللّه بن وهب راسبی، که از سران خوارج بود.[4]

پس چرا ما می گوئیم صحابه «**کلّهم عدول**»[5] یعنی حتی **کفار و سگهای جهنم** نیز عادل هستند!!

سؤال ۷۴: آیا صحیح است که می گویند بسیاری از روایات و احادیث در فضائل حضرت ابوبکر رضی‌الله‌عنه و حضرت عمر رضی‌الله‌عنه، دروغ کذب و ساخته و پرداخته جاهلان ما از اهل سنّت است؟

من این اعتراف را در سخنان امام عسقلانی دیدم بسیار تعجب کردم، که ما با دروغ و اکاذیب از مذهب خودمان تبلیغ و دفاع می کنیم:

---

[1] . الاصابة ۳: ۱۷۹

[2] . اسد الغابة ۳: ص ۳ـ الاصابة ۳: ۳۱۱ ـ دار الکتب العلمیة.
البته می‌گویند سپس توبه کرد. شرح نهج‌البلاغة ابن‌ابی‌الحدید ٤: ۹۹.

[3] . تاریخ طبری ۴: مسند احمد ۱۴۷۵۵ ـ الاصابة ۲: ۱۷۴

[4] . الاصابة ۵: ۹۶ـ مختصر مفید ۱۱: ۱۳۶.

[5] . الاصابه ۱: ۹.

ينبغی أن يضاف اليها الفضائل، فهذه أودية الاحاديث الضعيفة و الموضوعة... اما الفضائل، فلا تحصی كم وضع الرافضة فی فضل اهل البيت و عارضهم جهلة اهل السنة بفضائل معاويه، بدوأ بفضائل الشيخين...[1]

يعنی سزاوار است بر کتابهائی که ریشه ندارد کتابهای فضائل را افزود چون اینها پر از احادیث ضعیف و ساخته شده است اما فضائل ـ ساختگی از حد شمارش خارج است چون رافضهٔ در فضل اهل بیت حدیث وضع کردند و جهّال و افراد نادان از اهل سنت برای مقابله با آنان احادیث دروغ و جعلی در فضائل عمر و ابوبکر و معاویه ساختند.

راستی این یک اقرار و اعتراف به دروغ بودن بسیاری از فضائل شیخین نیست؟ و آیا نسبت به انکار فضائل اهل بیت پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ یک ادعای بیجا و گزافی نکرده است؟!

سؤال ۷۵: آیا درست است آنچه می‌گویند که ابوهریره رضی‌الله‌عنه، دزد بوده و از اموال بیت المال مبالغ کلانی را اختلاس کرده بود و عمربن الخطاب به او می‌گفت: **یا عدوالله وعدو کتابه سرقت مال الله.**[2] یعنی ای دشمن خدا و قرآن. اموال خدا را به سرقت بردی. آیا کسی که دشمن خدا و قران بوده و بر اموال خدا امین نباشد می‌توان او را بر سنت و احادیث پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ امین قرار داد.

---

[1] . لسان الميزان ۱: ۱۰۶، دارالكتب العلمية، بيروت.

[2] . الطبقات الكبری ۴: ۳۳۵ ـ سير اعلام النبلاء ۲: ۶۱۲.

سؤال ۷۶: آیا درست است که می‌گویند: ابوهریره که راوی پنج هزار حدیث است، و فقط امام بخاری از او بیش از چهارصد حدیث آورده، این شخص، مورد وثوق حضرت علی، و عمر و عائشه رضی‌الله‌عنه نبوده[1].

ابوحنیفه می‌گوید: تمامی صحابه عادل هستند مگر: ابوهریره و أنس بن مالک و...[2].

و عمربن الخطاب پس از تأدیب او به او گفت: **یا عدوّالله و عدوّ کتابه**[3].

و عائشه در مقام اعتراض به او گفت: **اکثرت عن رسول الله**[4] و در جای دیگر گفته: **ما هذه الأحادیث التی تبلغنا أنّک تحدّث بها عن النبی هل سمعت اِلاّ ما سمعنا؟ وهل رأیت إلاّ ما رأینا؟.**[5]

و مروان حکم، در مقام اعتراض می‌گوید: مردم ترا متهم می‌کنند

---

[1] . شرح ابن ابی الحدید ۲۰: ۳۱. «ذكر الجاحظ في كتابه المعروف بكتاب التوحيد: أن أبا هريرة ليس بثقة في الرواية عن رسول الله ـ صلى الله عليه و سلّم ـ قال: ولم يكن علي رضی‌الله‌عنه يوثقه في الرواية بل يتهمه ويقدح فيه وكذلك عمر وعائشة».

[2] . شرح ابن ابی الحدید ۴: ۶۹: الصحابة كلهم عدول ما عدا رجالاً منهم ابوهريرة وانس بن مالك.

[3] . سير اعلام النبلاء ۲: ۶۱۲، الطبقات الكبرى ۴: ۳۳۵.

[4] . سير اعلام النبلاء ۲: ۶۰۴.

[5] . سير اعلام النبلاء ۲: ۶۰۵ ـ ۶۰۴.

که این حجم زیاد از احادیث با مدت زمانی ـ کوتاه ـ که با پیامبر بودی تناسب ندارد **انّ الناس قد قالوا: اکثر الحدیث عن رسول اللّٰه وانما قدم قبل وفاته بیسیر**[1].

و گاهی که می‌گفت: حدثنی خلیلی ابوالقاسم، حضرت علی رضی‌الله‌عنه او را منع کرده و گفت: **متی کان خلیلاً لک**[2]؟ می‌گفت دوستم پیامبر، برایم حدیث کرد. حضرت علی در مقام رد او می‌گفت: چه زمان پیامبر دوست تو بود!!

و فخر رازی می‌گوید: بسیاری از صحابه، ابوهریره را مورد طعن و رد قرارداده‌اند:

انّ کثیرا من الصحابۀ طعنوا فی أبی هریرۀ وبیّناه من وجوه: أحدها: أنّ أبا هریرۀ روی أنَّ النبی ـ صلی اللّٰه علیه و سلّم ـ **قال: من أصبح جنبا فلاصوم له، فرجعوا الی عائشۀ وام سلمۀ فقالتا: کان النبیّ یصبح ثم یصوم. فقال: هما أعلم بذلک. أنبأنی بهذا الخبر الفضل بن عبّاس، واتفق أنّه کان میتا فی ذلک الوقت**[3].

و ابراهیم نخعی درباره احادیث او می‌گوید: **کان أصحابنا یَدَعون من حدیث ابی هریرۀ**[4].

و می‌گوید: **ما کانوا یأخذون من حدیث أبی هریرۀ إلاّ ما کان من حدیث جنّۀ أو نار.**

---

[1] . همان.

[2] . المطالب العالیه ۹: ۲۰۵.

[3] . همان.

[4] . سیر اعلام النبلاء ۲: ۶۰۹ ـ تاریخ ابن عساکر ۱۹: ۱۲۲.

سؤال ۷۷: آیا صحیح است که ابوهریره روایاتی را در قدح و تنقیص و کوچک کردن مقام انبیاء نقل کرده و بخاری آنرا در صحیح خود نقل می‌کند؟ برای نمونه:

۱ ـ حضرت ابراهیم سه بار دروغ گفته (نعوذ باللّه).

لم یکذب ابراهیم إلاّ ثلاث کذبات[۱].

فخر رازی می‌گوید: کسی به أنبیاء خدا دروغ را نسبت نمی‌دهد مگر زندیق باشد. **لا یحکم بنسبة الکذب إلیهم إلاّ زندیق**[۲].

و در جای دیگر می‌گوید: نسبت دروغ به راوی حدیث ـ أبوهریره ـ آسانتر از نسبت آن به خلیل الرحمن است.

۲ ـ ابوهریره می‌گوید: حضرت موسی پس از غسل کردن در آب لخت و عریان در جمع بنی اسرائیل حاضر شد، و تمامی بدن او مکشوف بود، به گونه‌ای که عورت او هم ـ نعوذ باللّه ـ دیده شد و اتهام به بیماری ادره ـ قُر بودن ـ او نیز دفع شد.

فرأوه عریانا أحسن ما خلق اللّه، وأبرأهُ مما یقولون[۳].

سؤال ۷۸: آیا درست است آنچه می‌گویند: حدیث عشره مبشره از موضوعات و دروغ‌پردازیهای حکومتهای اموی و عباسی بوده و اگر صحیح بوده بخاری و یا مسلم آنرا نقل می‌کردند.

---

[۱] . صحیح بخاری ۴: ۱۱۲.

[۲] . التفسیر الکبیر ۲۲: ۱۸۶ ـ و ۲۶: ۱۴۸.

[۳] . صحیح بخاری ۴: ۱۲۹ / بدء الخلق ۲: ۲۴۷ دار المعرفة.

و اگر صحیح بود: چرا ابوبکر و عمر ـ رضی اللّه عنهما ـ، در روز سقیفه به آن استدلال نکرده، و حال آنکه به هر ضعیف و غیر ضعیفی استناد کردند. و استناد آنان به چنین حدیثی برای محکم کردن موقعیت خود بسیار مهم و لازم بود.
و می‌گویند: دو سند دارد، در سند اول: حمید بن عبد الرحمن بن عوف است. که حمید از پدرش عبدالرحمن نقل می‌کند، در حالیکه حمید هنگام رحلت پدر یک ساله بوده[1] و در سند دیگر آن عبداللّه بن ظالم است که بخاری، و ابن عدی، و عقیلی و دیگران او را تضعیف کرده‌اند[2].

سؤال ۷۹: چگونه حدیث عشره مبشره صحیح است و حال آنکه متضمن اضداد می‌باشد، و این به معنای تضاد در دین و بطلان دین است چون جمع بین الاضداد از محالات عقلی است.[3] چون خط مشی حضرت ابوبکر با حضرت عمر فرق می‌کرد. و گاهی یکدیگر را نفی می‌کردند خط مشی حضرت عثمان با هر دو فرق می‌کرد. و خط مشی حضرت علی رضی‌الله‌عنه با هر سه فرق داشت. و اصلاً ارزشی برای سیره شیخین قائل نبود. و به همین جهت در روز شوری شرط پیروی

[1] . تهذيب التهذيب ۳: ۴۰.

[2] . تهذيب التهذيب ۵: ۲۳۶ ـ الضعفاء الكبير، ۲: ۲۶۷ ـ الكامل في الضعفاء ۴:۲۲۳.

[3] . القاموس ۵: ۲۴.

از سیره شیخین را نپذیرفت.[1]
خط مشی و روش عبدالرحمن بن عوف با عثمان کاملاً متناقض و متضاد بود، و تا آخر عمر با او قهر کرده[2] و در این حال فوت شد.
خط مشی و روش حضرت علی رضی‌الله‌عنه با طلحه و زبیر فرق می‌کرد و لذا ریختن خونشان را مباح می‌دانست و آنها نیز جنگ با حضرت علی رضی‌الله‌عنه را جایز و قتل او را مباح می‌دانستند حال آیا همه اینان جزو عشره مبشّره هستند. یعنی همه این روشهای متناقض امضا شده و، اسلام و آیین پیامبر آنها را می‌پذیرد؟

سؤال ۸۰: آیا صحیح است که می‌گویند: عبداللّه بن زبیر مدتهای مدیدی خطبه جمعه را ایراد کرده ولی نام پیامبر و صلوات بر پیامبر را نیاورده است؛ بهانه او این بوده که پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ خاندان ـ نعوذ باللّه ـ بدی دارد. و نمی‌خواهد، آنها احساس غرور کنند.
ابن ابی الحدید می‌گوید: **قطع ابن الزبير فی الخطبهٔ ذكر رسول اللّه جُمَعا كثيرهٔ، فاستعظم الناس ذلک فقال: إنّی لا أرغب عن ذكره ولكن له أُهيل سوء إذا**

---

[1] . اسدالغابة ۴: ۳۲ ـ تاریخ‌الیعقوبي ۲: ۱۶۲ ـ تاریخ‌الطبري ۳: ۲۹۷ ـ تاریخ المدینة ۳: ۹۳۰ ـ تاریخ‌ابن خلدون ۲: ۱۲۶ ـ الفصول للجصاص ۴: ۵۵.

[2] . ابن عبد ربه می‌گوید: قال عبدالرحمن: لله عليّ ان لا أكلمك أبداً، فلم يكلّمه أبدا حتى مات و دخل عليه عثمان عائدا له فی مرضه فتحوّل عنه إلى الحائط و لم يكلمه. العقد الفريد ۴: ۲۸۰.

ذکرتُه أتلعوا أعناقهم. فأنا أُحب أن أکبتهم.»[1].

و ابن عبد ربه می‌گوید: «**وأسقط ذکر النبی من خطبته**»[2].

سؤال ۸۱: آیا صحیح است که می‌گویند: عبداللّه بن زبیر، بنی هاشم را در زندان عارم، جمع کرده، و قصد داشت همه را به آتش بکشد و برای این کار، هیزم نیز در دهانه زندان قرار داد.

ابن ابی الحدید می‌گوید، «**جمع بنی هاشم کلهم فی سجن عارم وأراد أن یحرقهم بالنار. وجعل فی فم الشعب حطبا کثیرا**»[3].

سؤال ۸۲: آیا صحیح است که پیامبر اکرم بدون دلیل و بدون استحقاق مسلمانان را سب و لعن و یا نفرین می‌کرد؟ و آیا این شیوه با «خلق عظیم» پیامبر تناسب دارد؟ در حالیکه به نقل بیهقی هرگز دیده نشده که پیامبر اکرم ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ کسی را سب کند «**ما رأیت رسول اللّه یسبُّ احدا**»[4]

مسلم نیسابوری در صحیح[5] خود این اتهام را ـ نعوذ باللّه ـ به

---

[1] . شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ۲۰: ۱۲۷.

[2] . العقد الفرید ۴: ۴۱۳.

[3] . العقد الفرید ۲۰: ۱۴۶ ـ شرح نهج البلاغه ۴: ۴۱۳.

[4] . سنن بیهقی ح ۳۵۵۴.

[5] . صحیح مسلم ج ۵ کتاب البرو الصلة ب ۲۵ ح ۹۷ ـ ۸۸، سنن دارمی ج ۲: ۴۰۶ ب ۵۳ ـ مسند احمد ۵: ۱۴۸ قال رسول الله ـ صلی الله علیه و سلّم ـ:... انما انا بشر، أرضی کما یرضی البَشَر، وأغضب کما یغضب البشر. فأیما أحد دعوت علیه من أمتي. بدعوة، لیس لها بأهل. أن تجعلها له طهورا.

پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ نسبت داده و تیتر باب را چنین قرار داده:
باب من لعنه النبی او سبّه او دعا علیه ولیس هو أهلاً لذلک..» سپس هفت روایت آورده که مضمون آن سبّ افراد غیرمستحق توسط پیامبر است!!.

آیا جعل این روایات به خاطر تطهیر و تبرئه کسانی نیست که مورد نفرین و لعن پیامبر قرار گرفته‌اند، همانند معاویه که پیامبر او را نفرین کرد: **(لا أشبع اللّه بطنه).**

و همانند معاویه و عمر و بن عاص ـ رضی اللّه عنهما ـ که در حال او از خواندن بودند، و پیامبران دو را تفریق کرده و فرمود: **اللهم ارکسهما فی الفتنهٔ رکسا و دعهما الی النار دعا.**[1]

و همانند ابوسفیان و دو فرزندش: **(اللهم العن الراکب والقائد والسائق).**[2]

و همانند معاویه و عمروبن عاص که در حال آواز خواندن بودند و پیامبر هر دو را نفرین کرد[3]. و همانند: متخلّفان از جیش و سپاه اسامه: لعن اللّه من تخلف عن جیش اُسامهٔ ..[4]

---

[1] . المعجم الکبیر ج ۱۱ ص ۳۲ ح ۱۰۹۷۰.

[2] . الدر المنثور ۲: ۷۱ ـ مجمع الزوائد ۱: ۱۱۳ و ۷: ۲۴۷.

[3] . المعجم الکبیر ۱۱: ۳۲ ح ۱۰۹۷۰ ـ فرمود: اللهم ارکسهما فی الفتنة رکسا و دعهما الی النار دعا.

[4] . زهری می‌گوید: أمَّر رسول الله ـ صلی الله علیه و سلّم ـ أسامة بن زید علی جیشٍ فیهم عمر بن الخطاب والزبیر. مصنف عبدالرزاق ۵: ۴۸۲ ح ۹۷۷۷. شرح ابن ابی‌الحدید ۶: ۵۳ ـ الملل و النحل ۱: ۲۹.

آیا برای دفاع از این افراد ـ که مورد لعن و طرد و نفرین پیامبر قرار گرفته ـ سزاوار است پیامبر را متهم کنیم آن هم به رفتاری بر خلاف اخلاق؟ آیا این ظلم به پیامبر اکرم نیست؟ و تکذیب آیه شریفه **انک لعلی خلق عظیم**[1] نیست؟!

سؤال ۸۳: آیا صحیح است که پیامبر پیش از آنکه به سجده برود می‌فرمود: **اللهم العن فلانا و فلانا**[2] سپس تکبیر گفته و به سجود می‌رفت. مقصود از این دو ـ فلان و فلان ـ چه کسانی هستند؟

سؤال ۸۴: آیا صحیح است که می‌گویند در جنگ اُحد هنگامیکه کار بر مسلمانان سخت گردید دو نفر از صحابه رسول خدا ـ و از سرشناسان ـ تصمیم به فرار و پناهندگی به یهود و نصاری داشتند و خداوند این آیه را نازل گردانید: **یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء**[3] چنانچه مفسرانی همانند بغوی آن را نقل می‌کنند[4].

[1] . سورة القلم: آیه ۴.

[2] . المعجم الکبیر ۱۲: ۲۱۶ ـ ان النبی کان یقوله قبل یسجد: اللهم العن فلانا و فلانا، ثم یکبر و یسجد ـ صحیح بخاری ۵: ۱۲۷ ـ مسند احمد ۲: ۲۵۵.

[3] . المائدة: آیه ۵۱.

[4] . قال البغوی: قال السدی: لما کانت وقعة احد اشتد الإمر علی طائفة من
الناس وتخوفوا أن یدال علیهم الکفار، فقال رجل من المسلمین أنا ألحق بفلان الیهودی وأخذ منه أمانا اِنی أخاف أن یدال علینا الیهود. وقال رجل اخر: أنا الحق بفلان النصرانی من اهل الشام و أخذ منه أمانا. فأنزل الله هذه الایة وینها هم عن موالاة الیهود والنصاری. تفسیر البغوی المسمی بمعالم التنزیل ـ بهامش تفسیر الخازن وتفسیر الخازن المسمی لباب التأویل فی معانی التنزیل ـ علاء الدین الخازن. تفسیر أبی الفداء: ۲: ٦۸.

راستی این دو نفر که بودند؟ بعضی گویند حضرت ابوبکر و حضرت عمر ـ رضی الله عنهما ـ بودند، آیا این حقیقت تلخ واقعیت دارد؟

سؤال ۸۵: آیا صحیح است که می‌گویند بسیاری از صحابه پیامبر اکرم و حتی جناب عمر بن الخطاب رضی‌الله‌عنه به اسلام خود شک داشته و ترس داشتند که مبادا منافق باشند؟ چنانچه ابن ابی ملیکه به این حقیقت تصریح می‌کند، با این وصف چگونه ما اعتقاد به عدالت تمامی صحابه داریم؟ جائی که خودشان در اسلام خود تردید دارند، چگونه ما به عدالت آنان اذعان کنیم با اینکه امام بخاری و دیگران، این حقیقت تلخ را نقل می‌کنند؟

ابن ابی ملیکه می‌گوید: پانصد نفر از صحابه پیامبر اکرم را درک کرده ـ دیدم ـ که تمامی آنان از اینکه مبادا منافق باشند، در هراس و نگرانی بوده چون نمی‌دانستند که عاقبت آنان به چه خواهد انجامید[1].

ادرکتُ اکثر من خمسمائهٔ من أصحاب النبی ـ صلی الله علیه و سلّم ـ کل منهم

[1] . اصول الدین، بغدادی ۳: ۲۵۳ ـ ابدأ حسین، صدفی: ۱۰۹ ـ بخاری ۱: ۱۸ ـ کتاب الایمان. ادرکت ثلاثین من اصحاب النبی ـ صلی الله علیه و سلّم ـ.

يخشى على نفسه النفاق، لانه لا يدرى ما يختم له.

سؤال ۸۶: آيا صحيح است که می گويند، صحابه پيامبر ـ صلی اللّه عليه و سلّم ـ يکديگر را دشنام و سب و لعن می کردند؟ چنانچه ميان خالدبن وليد و عبدالرحمن بن عوف اتفاق افتاده و خالد او را سب کرد. و چنانچه بين عمار و عثمان روی داد. و عمار او را سب کرد و بين عثمان و عائشه و حفصه[1] نزاع و دشنام روی داد، با اين حال چرا ما سب صحابه را کفر و ارتداد می‌دانيم؟.

سؤال ۸۷: آيا صحيح است که می گويند: بخش کم و عدد قليلی از صحابه تقريبا صدوسی‌وپنج نفر ـ به اعتراف ابن قيم ـ اهل فتوی بوده و دين را از آنها می گرفتند. بنابراين چرا دور تمامی آنان حصار کشيده‌ايم. و همه را عادل دانسته و مدعی هستيم که دين خدا و قرآن و سنت رسول اللّه ـ صلی اللّه عليه و سلّم ـ در گرو عدالت تمامی آنان است؟ آيا اين غلو و ياوه گويی نيست؟.

ابن خلدون می گويد: تمامی صحابه اهل فتوی نبوده و نه دين از تمامی آنان اخذ می‌شد، بلکه اختصاص به حاملان قرآن و آشنايان به ناسخ و منسوخ، و محکم و متشابه قرآن، و ادله‌ای که از پيامبر ـ صلی اللّه عليه و سلّم ـ دريافت کرده، و يا از کسانيکه از پيامبر اکرم

[1] . تاريخ المدينة «کان بين خالدبن الوليد وعبدالرحمن بن عوف شيءٌ فسبّه خالد.. عمار يشتم عثمان ـ سير اعلام النبلاء ۱: ۴۲۵.ـ در مصنف عبد الرزاق ۱۱: ۳۵۵، ح ۲۰۷۳۲ چنين آمده: فقال عثمان لعائشة و حفصة: ان هاتان الفتانتان فتننا الناس في صلاتهم و الا تنتهيان اولأسبنكما ما حلّ لی السباب.

شنیده‌اند[1].

سؤال ۸۸: آیا صحیح است که می گویند: هنگامیکه اهل مدینه باخبر شدند که معاویه استانداری مدینه را به زیاد بن أبیه سپرده، پیش از عزیمت او به حجاز تمامی اهل شهر، در مسجد پیامبر -صلی الله علیه و سلّم- اجتماع کرده و به قبر رسول الله -صلی الله علیه و سلّم- پناه برده و تا سه روز در آنجا متحصن شده و به توسل و تضرع روی آورده و دعا کردند، که او به مدینه نیاید. زیرا ظلم و سفاکی و شدت عمل او را می‌دانستند، لذا قبل از عزیمت او به حجاز دچار بیماری سختی شده و در نزدیکی کوفه درگذشت.

حال اگر صحابه کرام رسول الله -صلی الله علیه و سلّم- به قبر پیامبر پناه برده و توسل و استغاثه می کردند. چرا ما مدعی هستیم، که شرک و حرام است و موجب مباح شدن خون و جان و مال آنها می‌شود؟

اگر ما مدعی پیروی از سلف هستیم، این سلف صالح به قبر پیامبر -صلی الله علیه و سلّم- متوسل شد. چنان چه مسعودی می گوید:

---

[1] . تاریخ التشریع الاسلامی، مناع القطان: ۲۶۵ «ان الصحابة کلهم لم یکونوا اهل فتیا ولا کان الدین یؤخذ من جمیعهم، وإنّما کان ذلك مختصا للحاملین للقرآن العارفین بناسخه ومنسوخه ومتشابهه ومحکمه. وسائر دلائله مما تلقوه عن النبی او ممن سمعه منهم». مجموع راویان صحابی نزد احمد ۹۰۴ صحابی، و نزد بقی بن مخلد ۱۴۷۲ نفر و نزد ابن الجوزی: ۱۸۵۴ نفر و نزد ذهبی دو هزار نفر نمی‌رسد، و نزد حاکم چهارصد نفر.

«فی سنة ثلاث و خمسین هلک زیاد بن أبیه... و قد کان کتب الی معاویة أنه قد ضبط العراق بیمینه، و شماله فارغة فجمع له الحجاز مع العراقین. واتصلت و لایته بأهل المدینة، فاجتمع الصغیر و الکبیر بمسجد رسول الله ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ **و ضبحوا الی الله، و لاذوا بقبر النبی** ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ **ثلاثة ایام لعلمهم بما هو علیه من الظلم و العسف، فخرجت فی کفه بثره ثم حکها ثم سرت و اسودت فصارت أکلة سوداء، فهلک بذلک.»**[1]

معاویه و امویان

سؤال ۸۹: آیا صحیح است که حضرت معاویه رضی‌الله‌عنه در نامه‌ای که به محمد بن أبی بکر می‌نویسد، اعتراف می‌کند که حق خلافت با حضرت علی رضی‌الله‌عنه بوده ولی ابوبکر و عمر ـ رضی اللّه عنهما ـ آنرا غصب کرده و هیچ مشروعیت نداشتند. «**فلما اختار اللّه لنبیه ما عنده وأتمَّ له ما وعده وأظْهر دعوته وافلج حجته، قبضه اللّه إلیه، فکان ابوک و فاروقه اوّل من ابتزه وخالفه علی ذلک. إتفقا واتسقا ثم دعواه إلی انفسهما**»[2].

سؤال ۹۰: آیا صحیح است که می گویند حضرت معاویه رضی‌الله‌عنه چهار پدر داشته و مادر ایشان حضرت هند جزء بدکاره‌های معروف و صاحب پرچم بوده چنانچه زمخشری و ابوالفرج اصفهانی و ابن عبدر به و ابن الکلبی این حقیقت تلخ را نقل کرده‌اند

---

[1] . مروج الذهب ۳: ۳۲.

[2] . شرح نهج البلاغه ۳: ۱۸۸.

ابن کُلبی می‌گوید: «**کان معاویهٔ لعمارهٔ بن ولید بن المغیرهٔ المخزومی و لمسافر بن أبی عمرو، و لابی سفیان و لرجل آخر سمّاه و کانت هند امّه من المغیلمات، و کان احبّ الرجال الیها السودان...**»[1]

محمد بن سائب کلبی می‌گوید: معاویه به چهار مرد نسبت داده می‌شود به عمارهٔ بن ولید، و به مسافربن أبی عمرو، و به ابوسفیان و به شخصی ـ ظاهراً صباح ـ که نام او را برده‌اند و مادر ایشان حضرت هند از بدکاران صاحب پرچم بوده و از مردان سیاه بسیار خوشش می‌آمد.

البته امام زمخشری نیز این مطلب را آورده و می‌فرماید:

معاویه فرزند چهار پدر بزرگوار بود، و نام آنها را ذکر می‌کند.[2]

سؤال ۹۱: آیا صحیح است که حضرت معاویه رضی‌الله‌عنه در دوران خلافت و رهبری امت اسلامی، شراب می‌خورده و شراب وارد می‌کرد.

امام احمد بن حنبل به نقل از ابن بریده آورده: روزی با پدرم بریده بر معاویه وارد شدیم از ما احترام کرده و طعام آوردند و تناول کردیم سپس مشروب آورد و خودش نوشید و به پدرم تعارف کرد. پدرم گفت: از روزی که پیامبر اکرم ـ صلی الله علیه و سلّم ـ آنرا حرام کرده من به آن لب نزدم.

«عبدالله بن بریده قال: **دخلت أنا و أبی علی معاویه، فأجلسنا علی**

[1] . مثالب العرب: ۷۲

[2] . ربیع الابرار ۳: ۵۴۹ ـ الاغانی ۹: ۴۹ ـ العقد الفرید ۶: ۸۶ ـ ۸۸

الفرش، ثم أتينا بالطعام فأكلنا ثم أتينا بالشراب، فشرب معاوية، ثم ناول أبی، ثم قال: ما شربته منذ حرّمه رسول اللّه ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ.[1]

سؤال ۹۲: آیا صحیح است که معاویه حق تعیین جانشین نداشته و طبق قرارداد صلح با حضرت حسن رضی‌الله‌عنه باید امر خلافت را پس از خود به مسلمین واگذار کند. ولی معاویه با این شرط ـ و سایر شرطها ـ مخالفت کرده و یزید را تعیین کرد. پس خلافت یزید مشروع نبوده و او فردی خارج بر تعهّدات پدر خود بشمار می‌آید، پس چرا ما او را خلیفه، و امام حسین رضی‌الله‌عنه را خارجی و قیام کننده علیه خلیفه زمان خود می‌دانیم؟!

ابن‌حجر می‌نویسد: «**هذا ما صالح علیه الحسن** رضی‌الله‌عنه معاویة.. ولیس لمعاویة أن یعهد الی أحد من بعده عهدا بل یکون الامر بعده شوری بین المسلمین»[2].

یعنی.. معاویه حق ندارد پس از خود خلافت را به کسی واگذار کند، بلکه این امر پس ازخود به عنوان شوری بین مسلمین خواهد بود.

سؤال ۹۳: آیا صحیح است که می‌گویند: معاویه بر دیانت غیر اسلام از دنیا رفت. و بزرگان اهل حدیث از ما اهل سنت همانند حمّانی او را

---

[1] . مسند احمد ۵: ۳۴۷

[2] . الصواعق المحرقة: ۸۱.

غیر مسلمان خوانده، و بعضی دیگر چون عبدالرزاق و حاکم نیسابوری و امام علی بن جعد بغدادی او را شدیدا مبغوض می‌داشتند.

۱ ـ مخلد شعیری می‌گوید: در جلسه درس عبدالرزاق بودیم که سخن از معاویه به میان آمد، عبدالرزاق فورا موضع گرفته و گفت: مجلس ما را با یاد نام فرزندان ابی سفیان نجس و کثیف نکنید[1].

۲ ـ زیادبن أیوب می‌گوید: از یحیی بن عبدالحمید حمانی شنیدم که می‌گوید: معاویه پیر و آئین اسلام نبود[2]

۳ ـ ابن طاهر می‌گوید: حاکم نیسابوری ـ از معاویه رویگردان و منحرف و در (بدگوئی از او) و خاندان او غلو می‌کرده و هرگز عذرخواهی نمی‌کرد. می‌گویند: ابوعبدالرحمن سلمی بر او وارد شده ـ در همان روزهایی که خانه نشین شده و طرفداران بنی امیه ـ منبر و مجلس درس او را تعطیل و از بیرون آمدن از منزل ممانعت می‌کردند ـ و گفتم: چه می‌شد که به مسجد می‌آمدی و کمی از فضائل ـ معاویه ـ اگر چه یک حدیث نقل می‌کردی و خودت را از این گرفتاری ـ و ممنوع الخروج بودن ـ راحت می‌کردی؟ ـ سه مرتبه ـ گفت: **لا یجیی من قلبی**. هرگز. دلم راه نمی‌دهد ـ و چنین مطلبی را نمی‌توانم بر زبان

---

[1] . میزان الاعتدال ۲: ۶۱۰: کنت عند عبد الرزاق، فذكر رجل معاوية فقال: لا تقذّر مجلسنا بذكر ولد أبي سفيان.

[2] . میزان الاعتدال ۴: ۳۹۲ ـ سمعت يحيى بن عبدالحميد الحماني يقول: كان معاوية على غير ملة الاسلام.

جاری کنم[1].

۴ ـ امام علی بن جعد (متوفی **۲۳۴** هـ) می‌گوید: **و لکن معاویه ما اکره أن یعذبه الله**[2] یعنی هیچ ناراحت نمی‌شوم، اگر خداوند معاویه را عذاب دهد.

سؤال ۹۴: آیا صحیح است که می‌گویند حضرت معاویه هنگام ایراد خطبه و سخنرانی و به هنگامیکه روی منبر نشسته بود اخراج ریح می‌کرده و باد معده رها می‌کرد؟ چنانچه زمخشری به این نکته اشاره کرده است؟

«روزی به هنگام ایراد سخنرانی ـ روی منبر ـ بادی ول کرد. و سپس برای توجیه این کار مؤدبانه خود گفت: ای مردم خداوند عز وجل بدن ما را آفریده و در آن باد قرار داده، و انسانها نمی‌توانند از در رفتن آن جلوگیری کنند. ناگهان یکی از حاضران ـ به نام صعصعهٔ بن

[1] . سیر اعلام النبلاء ۱۷: ۱۷۵ ـ تذکرة الحفاظ ۳: ۱۰۵۴. المنتظم ۷: ۷۵.
«قال ابن طاهر: کان ـ ای الحاکم ـ منحرفا غالیا عن معاویه رضی الله وعن اهل بیته، یتظاهر بذلك ولا یعتذر منه. فسمعت ابا الفتح سمکویه بهراة، سمعت عبدالواحد الملیحی، سمعت ابا عبدالرحمن السلمی یقول: دخلت علی الحاکم وهو فی داره لا یمکنه الخروج، فقلت له: لو خرجت وأملیت فی فضائل هذا الرجل حدیثا، لا سترحت من المحنة فقال: لا یجیئ من قلبی، لا یجیئ من قلبي.

[2] . سیر اعلام النبلاء ۱۰: ۴۶۴ ـ تاریخ بغداد ۱۱: ۳۶۴.

صوحان ـ گفت: آری ولی جای این کار در توالت و دستشویی است نه روی منبر، چون بدعت است،[1] پس حرمت مسجد و منبر و حدیث و خطبه نماز چه می‌شود؟

سؤال ۹۵: می‌گویند تمامی احادیثی را که در فضیلت معاویه رضی‌الله‌عنه نقل می‌کنند دروغ است و حتی یک روایت ـ صحیح ـ در فضل او نداریم. و به این حقیقت، بزرگان ما اهل سنّت و سلفیها، اقرار کرده‌اند. (نظیر ابن تیمیه و عینی وابن حجر، وفیروزآبادی در کتاب سفر السعادهٔ) و...

۱ ـ ابن تیمیه می‌گوید: **طائفهٔ وضعوا لمعاویهٔ فضائل ورووا الحدیث عن النبی** ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ**فی ذلک کلها کذب**[2].

۲ ـ عینی می‌گوید: **فان قلت: قدورد فی فضیلته ـ معاویهٔ ـ أحادیث کثیرهٔ.**

قلت: نعم، ولکن لیس فیها حدیث یصح من طریق الأسناد. نصّ علیه ابن راهویه والنسائی وغیرهما. فلذلک قال البخاری: باب ذکر معاویهٔ ولم یقل: فضله، ولا منقبته.[3]

---

[1] . ربيع الابرار ۴: ۱۷۲. «افلتت من معاويه ريح على المنبر فقال: يا ايها الناس إنَّ الله خلق أبدانا وجَعَل فيها ارواحا فما تمالك الناس أن تخرج منهم، فقام صعصعة بن صوحان فقال: اما بعد فإن خروج الارواح في المتوضئات سنّة، و على المنابر بدعة. و استغفرالله لي ولكم.

[2] . منهاج السنة ۲: ۲۰۷.

[3] . عمدة القاري ۱۶: ۲۴۹.

یعنی اگر بگوئید: در فضیلت معاویه احادیث زیادی نقل شده، می‌گوئیم: آری، ولی از نظر سند، هیچکدام صحیح نیست. و این معنا را بزرگانی همچو إسحاق بن راهویه و نسائی و دیگران نیز گفته‌اند. بدین جهت: بخاری در عنوان بحث معاویه گفته است: «باب ذکر معاویه» نام خود معاویه را آورده، ولی نگفته: باب فضل و یا مناقب معاویه. چون مناقب و فضائل، به سند صحیح نرسیده است.

۳ ـ شوکانی می‌گوید: **إتفق الحفاظ علی أنه لم یصح فی فضل معاویهٔ حدیث.**

یعنی حتی یک حدیث صحیح در فضیلت معاویه نداریم[1].

۴ ـ ابن حجر در شرح حال اسحاق بن محمّد سوسی می‌گوید:

ذلک الجاهل الذی أتی بالموضوعات السمجهٔ فی فضائل معاویهٔ، رواها عبیداللّه السقطی، عنه فهو المتهم بها أو شیخه.[2]

یعنی این شخص، همان جاهل و نادانی است که احادیث جعلی و دروغ را در فضیلت معاویه آورده. و عبیداللّه سقطی از او نقل می‌کند. و فرد متّهم به دروغ و جعل، یکی از آن دو نفر است.

سؤال ۹۶: آیا صحیح است که می‌گویند در دوران مأمون عباسی، و به تشویق ایشان مردم معاویه را لعن و نفرین می‌کردند.

[1] . الفوائد المجموعة: ۴۰۷ ـ انظر: ۴۲۳ ح ۱۹۲.

[2] . لسان المیزان ۱: ۳۷۴ ـ سفر السعاده ـ فیروزآبادی ۲: ۴۲۰ ـ کشف الخفاء عجلونی ۴۲۰ ـ عمدة القاري ۱۶: ۲۴۹ شماره ۲۵۴.

«قیل للمأمون: لو أمرت بلعن معاویة؟ فقال: معاویة لا یلیق أن یذکر فی المنابر، لکن أفتح أفواه أجلاف العرب لیلعنوه فی السوق و المحلّة والسکة وطرقهم».[1]

سؤال ۹۷: آیا صحیح است که متّهم کردن حضرت علی رضی‌الله‌عنه به قتل عثمان رضی‌الله‌عنه یک بازی سیاسی بود؟ بازی‌گر اصلی آن حضرت معاویه و بنی امیه بودند. تا بدین وسیله: مانع از روی کار آمدن و تثبیت حکومت علی رضی‌الله‌عنه بشوند، چنانچه ابن سیرین می‌گوید: سراغ ندارم که علی رضی‌الله‌عنه متّهم به قتل عثمان شده مگر زمانیکه با او برای خلافت بیعت کردند.

«ما علمتُ أنَّ علیا اتّهم فی قتل عثمان حتی بویع».[2]

سؤال ۹۸: آیا صحیح است که می‌گویند اولین کسی که زیارت قبر پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ را ممنوع کرد و از قبر شریف تعبیر به حَجَر ـ سنگ ـ کرد، مروان حکم ـ فرزند همان کسی که پیامبر اکرم او را از مدینه طرد و محکوم به تبعید کرده بود؛ چنانچه امام احمد بن حنبل بدان اشاره کرده است! راستی ما که امروزه زیارت قبر را جایز نمی‌دانیم دنبال و پیرو امویان هستیم!؟

امام احمد می‌گوید: «أقبل مروان یوما فوجد رجلاً و اضعا وجهه علی القبر،

[1] . تاریخ الخلفاء: ۳۵۱ ـ الطبری ۷: ۱۸۷ ـ اسرار الامامة: ۳۷۷.

[2] . المصنف لابن ابی شیبة ۱۵: ۲۲۹.

فقال: اتدری ما تصنع؟ فاقبل علیه، فإذا هو أبو أیوب؟ فقال: نعم، جئت رسول الله ـ صلی اللّه علیه و سلم ـ **و لم أت الحجر، سمعت رسول الله یقول: لا تبکوا علی الدین اذا اولیه أهله، ولکن ابکوا علیه اذا ولیه غیر أهله.»**[1]

مروان بن حکم، روزی وارد مسجد شد، دید مردی صورت خود را بر قبر پیامبر نهاده است، مروان گردن او را گرفت و به او گفت می‌دانی چه می‌کنی؟ آن مرد که ابوایوب انصاری بود رو به مروان کرد و گفت: آری، من به سوی سنگ نیامده‌ام من نزد پیامبر آمده‌ام، از رسول خدا ـ صلی اللّه علیه و سلم ـ شنیدم که فرمود: زمانی که دین را دین‌دار رهبری کند برای آن گریه نکنید، آنگاه گریه کنید که رهبری دین را نااهل بر عهده گیرد.

و حاکم نیسابوری و امام ذهبی هر دو این حدیث را صحیح می‌دانند.

پس از مروان، حجاج بن یوسف ثقفی نیز از قبر شریف پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلم ـ تعبیر یک مشت استخوان پوسیده و چوب ـ أعواد ـ کرد و دنباله ممنوعیت را گرفته و زائران را شدیدا توبیخ و آنان را زیان کار و خاسر خواند؟ من این مطلب را در الکامل مبرّد دیدم و واقعا شگفت زده شدم!

مبرّد[2] راجع به موضعگیری حجاج بن یوسف در برابر عراقیهائی

[1] . مسند احمد ۵: ۴۲۲ ـ المستدرك علی الصحیحین ۴: ۵۶۰، ح ۸۵۷۱ ـ فأخذ برقبته و قال... وفاء الوفا ۴: ۱۴۰۴.

[2] . نام او محمد بن یزید، ابوالعباس بصری، متوفای ۲۸۶ هـ است. ذهبی درباره او می‌گوید: کان إماما، علامة،...فصیحا مفوها موثقا، سیر اعلام النبلاء ۱۳: ۵۷۶.

که قصد زیارت قبر پیامبر را داشتند و اعتراض شدید او به آنان چنین می‌گوید:

«قال حجاج بن یوسف لجمع یریدون زیارة قبر رسول الله من الکوفة: «تبألهم! إنما یطوفون بأعواد و رمة بالیة، هلا طافوا بقصر أمیرالمؤمنین عبدالملک ألا یعلمون أن خلیفة المرء خیر من رسوله.[1]

یعنی: ای زیان دیده‌ها و اهل خسارت و خسران، اینان گرد مشتی چوب و استخوان پوسیده طواف می‌کنند!!! چرا گرد کاخ عبدالملک طواف نمی‌کنند، مگر نمی‌دانند: که جانشین شخص، از رسول و فرستاده او بالاتر است!!

راستی، این گونه حرکت، توطئه امویان برای خاموش کردن نور حق نیست؟

آیا ما پیروان سلف،... که زیارت قبور را حرام و شرک می‌دانیم پیرو مذهب مروان حکم و حجاج بن یوسف هستیم؟ و آیا امام ما شیخ الاسلام ابن تیمیه، پیرو حجاج بن یوسف ـ همان که کعبه معظّمه را به منجنیق بست ـ می‌باشد؟

راستی منطق امام عبدالوهاب که پیروان او چوب و عصای خود را بهتر از پیامبر اکرم ـ صلی الله علیه و سلّم ـ می‌داند، برگرفته از منطق

[1]. الکامل فی اللغة و الادب ۱: ۱۸۰، شرح نهج البلاغه، لابن أبی الحدید ۱۵: ۲۴۲.

حجاج بن یوسف نیست؟

قال بعض اتباعه بحضرته: عصای هذه خیر من محمد، لأنه ینتفع بها فی قتل الحیّة و العقرب. و نحوها، و محمد قدمات، و لم یبق فیه نفع، و إنما هو طارش.[1]

بعضی از پیروان عبدالوهاب در حضور او می‌گوید: عصای من از محمد ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ بهتر است، چون از عصا برای کشتن مار و عقرب استفاده می‌کنم. ولی پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ پس از رحلت برای من سودی ندارد؟! راستی آنانکه پس از رحلت پیامبر اکرم ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ به قبر شریف استغاثه و توسل جستند همانند توسل اهل مدینه ـ چنانچه ام‌المؤمنین عائشه می‌گوید ـ برای طلب باران،[2] اینان باید به عصای امام عبدالوهاب متوسل می‌شدند؟؟.

سؤال ۹۹: آیا صحیح است که بنی امیه در اصل نصرانی و غیر عرب بوده، و از روم به عنوان برده آورده شده، و غلام عبدالمناف بودند. چنانکه حضرت علی در نامه‌ای به معاویه می‌فرماید: **و لاالصریح کاللصیق.**[3]

و ابوطالب در بیت شعری، جد اعلای امویان را برده بنی هاشم

[1] . الدرر السنیة، احمد زینی دحلان ۱: ۴۲.

[2] . سنن‌دارمی ۱: ۵۶.

[3] . شرح نهج‌البلاغة محمد عبدة ۳: ۶۱۹، ابن ابی‌الحدید ۱۵: ۱۱۷، نامه شماره ۱۷.

خوانده که از آن سوی دریا به جزیره العرب آورده و چشم زاغ می‌باشند.[1]

قدیما أبوهم کان عبدا لجدنا
بنی أمهٔ شهلاء جاش بها البحر

سؤال ۱۰۰: آیا صحیح است که نقشه حمله به مدینه الرسول به فرماندهی مسلم بن عقبه و قتل عام هزاران صحابی و تابعی ـ در واقعه حرهٔ که در زمان یزید بن معاویه در پی اعتراض به شهادت حسین رضی‌الله‌عنه و جنایات بنی امیه انجام گرفت ـ از پیش طراحی شده و به توطئه و رهنمون حضرت معاویه رضی‌الله‌عنه بود. آنجا که به فرزند دلبندش یزید می‌فرماید: ای یزید تو با اهل مدینه روزی مشکل پیدا می‌کنی و علیه تو شورش می‌کنند، پس اگر چنین اتفاقی افتاد، برای سرکوب آنان مسلم به عقبه را اعزام کن.

سمهودی شافعی می‌نویسد، «**أخرج ابن أبی خیثمهٔ بسند صحیح الی جویریه بن أسماء: سمعت أشیاخ أهل المدینهٔ یتحدثون أن معاویه ـ رضی الله عنه ـ لما احتضر دعا یزید، فقال له: اِن لک من أهل المدینهٔ یوما، فان فعلوها فارمهم بمسلم بن عقبه فأنّی عرفت نصیحته.**

فلما ولی یزید وَفَد عبدالله بن حنظله و جماعهٔ فأکرمهم و أجازهم فرجع فحرّض الناس علی یزید و عابه، و دعاهم الی خلع یزید فأجابوه، فبلغ ذلک یزید، فجهز الیهم مسلم بن عقبهٔ، فاستقبلهم أهل المدینهٔ بجموع کثیرهٔ: فهابهم اهل الشام و کرهوا قتالهم، فلما نشب القتال سمعوا فی جوف المدینهٔ التکبیر و ذلک أن بنی

[1] . شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵: ۲۳۴ ـ هاشم و امیة فی الجاهلیة، ص ۲۷.

حارثۀ أدخلوا قوما من الشامیین من جانب المدینۀ، فترک اهل المدینۀ القتال، و دخلوا المدینۀ خوفأعلی أهلیهم، فکانت الهزیمۀ، و قُتلَ من قتل، و بایع مسلم الناس علی أنهم خُوَل لیزید یحکم فی دمائهم و أموالهم و اهلیهم بماشاء.[1]

یعنی: ابن ابی خیثمه بسند صحیح از جویریه فرزند اسماء نقل می‌کند: که از بزرگان اهل مدینه شنیدم که بازگو می‌کردند: به هنگام احتضار ـ و جان دادن، معاویه ـ فرزندش را احضار کرده و گفت: اهل مدینه بالاخره با تو درگیر می‌شوند پس اگر این اتفاق، روی داد. مسلم بن عقبه را به جنگ با آنان بفرست چون به اخلاص و خیرخواهی و وفاداری او نسبت به ما ـ حکومت ـ کاملاً واقف هستم.

چون یزید به حکومت رسید عبدالله بن حنظله و گروهی ـ از مدینه وارد بر یزید شده، او نیز از آنها نهایت احترام را کرده و جوائز و هدایائی تقدیم آنان کرد. ولی ـ چون رفتار و منش غیر شرعی یزید را دیدند ـ هنگام بازگشت مردم را علیه حکومت یزید فراخوانده و حکومت را مورد سرزنش و نکوهش قرار دادند. و بالاخره او را از خلافت خلع کردند. چون این خبر به یزید رسید مسلم بن عقبه را برای سرکوب آنان فرستاد. ولی او با جمعیت انبوه مردم مدینه ـ در بیرون شهر ـ مواجه گردید. و به شدت ترسید و از جنگ با اهل مدینه هراس داشتند. ولی چون جنگ درگرفت از درون مدینه فریاد تکبیر به گوش آنان رسید و معلوم شد در اثر خیانت بنی حارثه بخشی از لشکریان شام به داخل مدینه نفوذ کرده، پس اهل مدینه، برای دفاع از

[1] . وفاء الوفاء، بأخبار دارالمصطفی ۱ : ۱۳۰ ـ دار الکتب العلمیة ـ بیروت.

اهل و فرزندان خود، به شهر بازگشتند. و بالاخره به شکست آنان انجامید. و عده زیادی کشته و مردم با مسلم بن عقبه بیعت کردند ولی به عنوان اینکه تمامی اهل مدینه بردگان یزید باشند و هرگونه و به هر نحوی که دلخواه یزید باشد با آنان برخورد کند.

سؤال ۱۰۱: آیا صحیح است که یزید دستور قتل عام مدینه و غارت شهر، و اعدام مجروحین ـ از صحابه و تابعین را داده است و در نتیجه ـ در ماههای حرام ـ هفتصد نفر از بزرگان صحابه، از انصار و مهاجر، و بیش از ده هزار نفر از مردم شهر مدینه را به خاک و خون کشیده و در برابر این خونریزی مورد پاداش و اجر الهی قرار گرفته. چون او مجتهد است.

وللمجتهد اذا اخطاء أجر واحد.!!!

عن شیخ من أهل المدینة قال: سألتُ الزهری: کم کانت القتلی یوم الحرة؟ قال: سبعمائة من وجوه الناس قریش و الانصار و المهاجرین، و من وجوه الموالی و ممن لا یُعرف من عبد و حر و امرأة عشرة الاف. و دخلوها لثلات بقین من ذی الحجة سنة ثلاث و ستین.[1]

سؤال ۱۰۲: آیا صحیح است که مسلم بن عقبه صحابی ـ فرمانده لشکر یزید ـ مسلمانان را در مدینه اسیر و به زنان مسلمان تجاوز کرده و آنان را مورد تعرّض جنسی قرار دادند. سمهودی می گوید: «**أنهم سَبَوا**

[1] . وفاء الوفاء ۱: ۱۳۲، تاریخ الاسلام، ص ۲۳۵.

الذريهٔ، و استباحوا الفروج و انه كان يقال لاوْلئک الاولاد من النساء اللاتی حملن: اولاد الحَرَّهٔ، قال: ثم أُحضر الأعيان لمبايعهٔ يزيد، فلم يرض الا أن يبايعوه علی أنهم عبيد يزيد، فمن تلكّأ أمر بضرب عنقه....[1]

شيعه

سؤال ۱۰۳: آيا صحيح است كه ما برای كم كردن از بار شبهه غلو و مقام نبوت برای حضرت عمر رضی‌الله‌عنه به شيعه نسبت داديم كه ـ نعوذ باللّه ـ، می‌گويند: جبرئيل در رساندن وحی اشتباه كرده، و قرار بود كه بر علی رضی‌الله‌عنه نازل شود، ولی اشتباها وحی را بر پيامبر فرود آورد. در حاليكه در هيچ يک از كتابهای شيعه آورده نشده.. و اين مطلب را برای اولين بار عامر شعبی كه جزء مخالفين و دشمنان حضرت علی رضی‌الله‌عنه و پيروان او بود، به شيعه نسبت داده و ابن عبد ربه از او نقل

[1] . تاريخ الاسلام حوادث ۸۰ ـ ۶۱ ذهبی می‌گويد، زنی به عنوان انتقام، قبر مسرق بن عقبه را نبش كرده و جنازه را بيرون آورده و ديد كه ماری بينی او را می‌مكد، سپس آن جنازه را به دار آويخت.
* يزيد طی دستوراتی به مسلم بن عقبه می‌گويد: «فسر اليهم على بركة الله فأنت صاحبهم، و انظر اذا قدمت المدينة، فمن عاقك عن دخولها او نصب لك حربا فالسيف، لاتبق فيهم، و أنهبها ثلاثا و أجهز على جريحهم و اقتل مدبرهم، و اياك أن تبقي عليهم....» وفاء الوفاء ۱: ۱۳۱، اخافة بسر الحرمين ـ تاريخ الطبری ۲: ۱۱۸.

می کند.[1]

سؤال ۱۰۴: آیا صحیح است که در بین صحابه کرام رسول خدا جمع کثیری از آنان شیعه بودند؟ چنانچه ابوحاتم و ابن خلدون و احمد امین و صبحی صالح به این مطلب اشاره کرده‌اند.

۱ ـ ابوحاتم: انَّ أوّل اسم لمذهب ظهر فی الاسلام، هوالشیعهٔ وکان هذا لقب اربعهٔ من الصحابهٔ: ابوذر، عمار، مقداد وسلمان...[2]

اولین نامی برای مذهبی که در اسلام ظاهر شد، نام شیعه بود که لقب چهار نفر از صحابه پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ بود.

۲ ـ ابن خلدون: **کان جماعهٔ من الصحابهٔ یتشیعون لعلی ویرون استحقاقه علی غیره**[3].

در میان صحابه گروهی بودند که به حضرت علی رضی‌الله‌عنه گرایش داشته و بإصطلاح شیعه بودند، و ایشان را سزاوارتر از دیگران به خلافت اسلامی می‌دانستند.

۳ ـ احمد امین: **وقد بدأ التشیع من فرقهٔ من الصحابهٔ کانوا مخلصین فی حبّهم لعلی یرونه أحق بالخلافهٔ لصفات رأوها فیه. ومن اشهرهم سلمان وابوذر والمقداد**[4].

---

[1] . العقد الفرید ۲: ۴۱۱ ـ الفقه علی المذاهب الاربعة ۴: ۷۵.

[2] . الزینة في الکلمات الاسلامية ۳: ۱۰.

[3] . مقدمة ابن خلدون ۳: ۴۶۴.

[4] . ضحی الاسلام ۳: ۲۰۹.

پیدایش و شروع تشیع در میان گروهی از صحابه پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ بود که در محبّت به حضرت علی رضی‌الله‌عنه بسیار مخلص بوده، و ایشان را به خاطر صفات و فضائلی که راجع به او رسیده أحق و سزاوارتر به امامت می‌دانستند. و مشهورترین آنان سلمان و ابوذر و مقداد رضی‌الله‌عنه بود.

۴ ـ صبحی صالح: **کان بین الصحابهٔ حتی فی عهد النبی شیعهٔ لربیبه علی، منهم ابوذر، المقداد،... جابر بن عبدالله، أبی بن کعب، ابوالطفیل. عباس بن عبدالمطلب و جمیع بنیه و عمار و ابوایوب**[1].

یعنی میان صحابه پیامبر اکرم در دوران پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ شیعیان و هواداران علی وجود داشتند. پس چرا ما نسبت به شیعه موضع منفی داریم؟ اگر صحابه را بر حق می‌دانیم باید مذهب و روش آنان را هم حق بدانیم.

سؤال ۱۰۵: آیا درست است که می گویند در میان صحابه پیامبر اکرم گروهی از روافض بودند؛ یعنی علی را بر دیگران ترجیح می‌دادند. و همچنین در میان تابعان و فقها و اهل‌سنت؟

۱ ـ ابن عبدالبر: **روی عن سلمان وابی ذر والمقداد. وخباب وجابر وأبی سعید الخدری و زید بن أرقم رضی اللّه عنهم: أنّ علی بن ابی طالب ـ رضی اللّه عنه ـ أول من أسلم. وفضّله هولاء علی غیره.**[2]

[1] . النظم الاسلامیة: ۹۶.

[2] . تهذیب الکمال ۲۰: ۴۸. مؤسسة الرسالة.

۲ ـ شعبة بن الحجّاج می‌گوید: حَکَم بن عتیبة، علی رضی‌الله‌عنه **را بر ابوبکر و عمر** رضی‌الله‌عنه **ترجیح می‌داد**[1].

سؤال ۱۰۶: آیا صحیح است که می‌گویند علماء ما اهل سنت ـ همانند آلوسی و نووی و ابن حجر و... علم غیب را برای عده‌ای خاص از مردم جائز می‌دانند. اگر چنین باشد. با عقیده شیعه که آنرا برای پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ و امامان از اهل بیت پیامبر جائز می‌دانند چه فرق می‌کند؟ و چرا ما به آنان اشکال می‌کنیم؟

۱ ـ آلوسی ذیل آیه شریفه: **﴿قل لا یعلم من فی السموات الغیب﴾**[2].

«لعل الحق أنّ عِلْم الغیب المنفی عن غیره جلّ وعلا هو ما کان للشخص بذاته أی بلا واسطة فی ثبوته له وما وقع للخواص لیس من هذا العلم المنفی فی شیء وانّما هو من الواجب عزّ وجلّ إفاضة منه علیهم بوجه من الوجوه فلا یقال (انّهم علموا الغیب بذلک المعنی فإنه کفر)، بل یقال: انّهم أظهروا واطلعوا علی الغیب»[3].

حق این است که علم غیب که از غیر خداوند عزوجل نفی شده، علمی است که برای ذات شخص و بدون واسطه، ثابت باشد. و اما آنچه را که برای بعضی از خواص به وقوع پیوسته از این سنخ نیست بلکه جزء عنایات وافاضات الهی است که خداوند آنرا بر عده‌ای از

[1] . سیر أعلام النبلاء ۵: ۲۰۹.

[2] . النمل ۶۵.

[3] . روح المعاني ۲: ۱۱.

بندگان خود افاضه کند.

۲ ـ نووی: **لا یعلم ذلک إستقلالا إلاّ بإعلام الله لهم.**

علم غیب به نحو استقلال حاصل نمی‌شود. مگر به عنایت خداوند و افاضه او.

۳ ـ ابن حجر: **إعلام الله تعالی للأنبیاء والأولیاء ببعض الغیوب ممکن لا یستلزم محالاً بوجه وانکار وقوعه عناد، لأنّهم علموا بإعلام الله واطلاعه لهم.**[1]

یعنی: اینکه خداوند، انبیا و اولیاء را به پاره‌ای از علم غیب آگاه و مطلع می‌کند امری است ممکن و هرگز مستلزم محال نمی‌شود، و انکار آن، عناد و مکابره است.

سؤال ۱۰۷: آیا صحیح ست که می‌گویند در صدر اسلام کسانی بودند که پس از مرگ دوباره به دنیا رجعت کرده و سخنها گفته بودند. همانند زیدبن خارجه[2] که در زمان حکومت عثمان رضی‌الله‌عنه از دنیا رفت. ولی دوباره زنده شده و سخن گفت و دهها نمونه دیگری را که ابن أبی الدنیا ـ متوفی (در سال ۲۸۱ه) ـ آنرا در کتاب خود آورده و جمعی از صحابه و تابعین همانند ابوالطفیل[3] و اصبغ بن نباته نیز به رجعت اعتقاد داشتند[4] چنان چه ابن قتیبه و مزی آن را نقل کرده‌اند بنابراین

[1] . الفتاوی الحدیثیة: ۲۲۳.

[2] . من عاش بعد الموت ۲۰ شماره ۱ ـ أُسد الغابة ۲: ۲۲۷.

[3] . المعارف: ۳۴۱.

[4] . تهذیب الکمال ۳: ۳۰۸.

چه ایرادی ما به شیعه داریم در جائی که همین ایده و عقیده در میان صحابه و تابعان و محدثان ما اهل سنت نیز وجود دارد.؟

و چرا محدثان بزرگی همانند جابربن یزید جعفی را که هزاران حدیث می‌دانست. فقط و فقط به خاطر اعتقاد او به رجعت، بایکوت و سانسور کنیم، چنانچه در اوّل کتاب صحیح مسلم این اعترافات تلخ آمده است.[1]

سؤال ۱۰۸: آیا صحیح است که امام شافعی و امام رازی و امام یحیی بن معین و جمع کثیری از علمای اهل سنت تقیه در برابر مسلمان را جایز می‌دانند؟ چنانچه: فخر رازی ذیل آیه شریفه: **﴿إلاّ أن تتقوا منهم تقاة﴾**[2] به آن تصریح کرده و از شافعی نیز نقل کرده[3] می‌گوید:

ظاهر آیهٔ دلالت می‌کند بر جواز تقیه به هنگام مواجهه با کافران مقتدر و غالب ولی مذهب شافعی این است که اگر وضعیت مشابهی بین مسلمانان پیش آید باز هم تقیه برای حمایت از جان مباح می‌باشد. و برای حفظ نیز احتمال دارد که جایز باشد.

امام ذهبی در مقام دفاع از یحیی بن معین که در جریان غائلهٔ مخلوق و قدیم بودن قرآن همراه حکومت شده بود تقیه او را توجیه و

[1] . صحیح مسلم ج ۱ ص ۸ باب الکشف عن معایبرواهالحدیثمقدمهکتاب.

[2] . آل عمران: ۲۸.

[3] . التفسیر الکبیر ۸: ۱۳ «ظاهر الأیة یدل علی أنَّ التقیه انما تحلّ مع الکفار الغالبین الا أن مذهب الشافعی رضی‌الله‌عنه. أن الحالة بین المسلمین اذا شاکلت الحالة بین المسلمین والمشرکین حلت التقیة محاماة علی النفس.

تأیید کرده و می‌گوید: «**هذا أمرٌ ضیق ولا حرج علی من أجاب فی المحنة، بل ولا علی من أُکره علی صریح الکفر، عملاً بالایة. وهذا هو الحق وکان یحیی ـ رحمه اللّه ـ من ائمة السنة، فخاف من سطوة الدولة، وأجاب تقیة**»[1].

پس چرا ما به شیعه اعتراض می‌کنیم، که آنها برای چه تقیه می‌کنند؟ در جائیکه تقیه از مسلمان جایز باشد. چه ایرادی بر شیعه داریم؟ اگر بگویید: تقیّه در برابر کافر جایز است می‌گوئیم مگر حکومت بنی العباس، حکومت کافرین بود، که یحیی بن معین در برابر آنان تقیه می‌کرد؟

سؤال ۱۰۹: آیا صحیح است که قبر امام زهری گچ کاری و بنّائی شده بود چنانچه ذهبی می‌گوید؟[2] مگر ما حدیث نداریم که **نهی النبی ان یجصص القبور**؟؟[3]

و اگر تجصیص ـ گچ کاری ـ قبور جایز است پس چرا به ـ شیعه نسبت به بناء بر قبور ـ ایراد می‌گیریم؟ آیا الان روی قبر امام بخاری در شهر خوقند ـ بناء و ساختمان نیست؟ و آیا قبر حضرت رسول اللّه ـ

---

[1] . سیر اعلام النبلاء ۱۱: ۸۷.

[2] . محمد بن سعد، عن الحسین بن المتوکل العسقلانی... رایت قبره ـ زهری ـ مسنما مجصصّا. سیر اعلام النبلاء ۵: ۳۴۹ ـ و ابن المتوکل در سال ۲۴۰ هـ در گذشته. تهذیب التهذیب ۲: ۳۱۵.

[3] . صحیح مسلم ۳: ۶۳ ـ سنن ترمذي ۳: ۲۰۸ ـ ابن ماجة ۱: ۴۷۳ ـ ابوداود ۳:۲۱۶.

صلی الله علیه و سلّم ـ و خلیفه اول و ثانی ـ رضی الله عنهما ـ مقداری از زمین بالاتر، و روی آن ساختمان نیست؟

فقها و محدثین سلف

سؤال ۱۱۰: آیا صحیح است که می‌گویند حصر مذاهب فقهی به چهار مذهب در قرن پنجم و در دوران حکومت القادر بالله عباسی و به انگیزه مالی و اقتصادی صورت گرفت، زیرا که حکومت به مقداری مال نیاز پیدا کرد. و به پیروان مذاهب ابلاغ کرد که در برابر پرداخت فلان مقدار پول، مذهب شما را به عنوان مذهب رسمی حکومت اعلام می‌کنیم. پیروان این چهار مذهب آن مقدار درخواستی را فراهم کرده ولی سید مرتضی شیعی ـ که از ایشان هم درخواست همین مبلغ را کرده بودند ـ نتوانست تهیه کند. لذا فقط چهار مذهب بعنوان مذاهب رسمی حکومت معرفی گردید.

و حال آنکه تا قبل از این جریان تقلید منحصر به مذهب خاصی نبود. چنانچه دهلوی به آن اشاره کرده است[۱]. پس چرا ما مذاهب را در چهار نفر منحصر می‌کنیم؟

[۱] . ادوار اجتهاد: ۲۰۴، الخطط المقریزیه ۲: ۳۴۴.

سؤال ۱۱۱: آیا صحیح است که امام یحیی بن معین ـ از بزرگترین علماء علم رجال ما اهل سنت متعرض نامحرمها از زنان زیبا می‌شده و با آنها سخنانی غیر مناسب می‌گفته است، و هنگامیکه یک زن زیبایی را می‌دید می‌گفت: **صلّی الله علیها ـ أی علی الجاریهٔ الجمیلهٔ.. وعلی کل ملیح**[1].

سؤال ۱۱۲: آیا صحیح است که نظر ما احناف این است: اگر چند امام جماعت حاضر بودند ترجیح با کسی است که همسرش زیباتر و یا آلت مردانگی او کوتاهتر باشد؟ چنانچه شرنبلالی حنفی متوفای «۱۰۶۹» در کتاب خود این فتوی را داده است.

راستی در یک چنین موقعیتی وظیفه مأمومین کشف عورت هر دو امام جماعت برای اطمینان از کوتاه بودن عورت آنان است؟ و یا فقط به گفته خود امام جماعت اکتفا می‌شود؟ و آیا دو امام جماعت باید همسران خود را به مردم نشان بدهند تا خودشان تشخیص بدهند کدام یک برتری در جمال و زیبایی دارد؟ و یا باز هم، گفته خود دو امام جماعت کافی است؟ و آیا راه علم دو امام جماعت از کجاست؟ آیا خودشان به عورت یکدیگر نگاه می‌کنند و یا اندازه تقریبی کافی است؟ و یا باید از متر و واحد اندازه‌گیری استفاده کرد؟

شرنبلالی حنفی می‌فرماید: «**اذا اجتمع قوم ولم یکن بین الحاضرین صاحب منزل اجتمعوا فیه.. فالأحسن زوجهٔ لشدهٔ عفته، فأکبرهم رأسا، وأصغرهم**

---

[1] . تهذیب الکمال ۲۰: ۲۳۱.

عضوا، فأكثرهم مالاً فأكبرهم جاها...»[۱].

سؤال ۱۱۳: آیا صحیح است که برخی از رهبران و ائمۀ و فقهاء و محدثین سلف و کسانیکه مورد اعتماد در مذهب هستند، به گفته امام زهری حرام‌زاده و اولاد زنا هستند.؟ من این مطلب را در کتاب المحلی امام ابن حزم دیده و بسیار در فکر فرو رفتم راستی ما باید از حرامزادگان پیروی کنیم؟!

آنجا که سخن از امامت جماعت ولد الزنا به میان آورده و امامت او را جایز می‌شمارد، به نقل از امام زهری می گوید:

«عن الزهری قال: کان أئمۀ من ذلک العمل، قال وکیع: یعنی من الزنا.»[۲]

و شعبۀ پس از دو سال و هرم بن حیان[۳] پس از چهار سال و امام

---

[۱] . مراقي الفلاح شرح نور الايضاح ص ۷۰ دار الإيمان تاريخ ۱۴۰۸ تأليف
حسن بن عمار بن علی الشرنبلالی حنفی، در شرح حال او چنین آمده: یکی از فقهائی است که در جامعة الازهر مصر تحصیل کرده. او مورد توجه حکومت بود و جمع کثیری از مصر و شام نزد او درس خواندند. معجم المؤلفین ۳: ۲۶۵.

[۲] . المحلی ۴: ۲۱۳ ؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۲، ص ۱۲۰، باب ۲۷، ح ۱:
دار الفکر.

[۳] . توجیه و بیان قرافی از علماء ما اهل سنت:
ایشان در کتاب الفروق ج ۳: ۲۰۳ ـ ضمن پذیرش این که مقتضای قاعده این است: فرزندی که چهار و یا پنج سال (که نظر شافعی و مالك است پس از ـ فوت ـ پدر متولد شود حلال زاده نیست و باید به فرزند نامشروع، و زنا ملحق شود چون امر دایر بین غالب و نادر است. زیرا غالباً این موارد در در اثر عمل نامشروع و زنا است، و نادرا در اثر مقاربت و مباشرت زوج است. لکن با توجه به این که وقوع و تحقق آن از زنی، اکثر و غالب است. و تأخیر حمل در رحم مادر تا مدت پنج سال، نادر است. طبق قاعدة غلبة، باید قائل به تحقق حمل از طریق نامشروع باشیم. و آنرا به شوهر نسبت ندهیم. لکن خداوند، این مولود را به پدر ـ سابق ـ خود ملحق کرده: به دلیل لطف به بندگان، و پوشانیدن گناهان آنان و برای حفظ انساب و بستن راه ثبوت زنی، قاعده حمل بر غالب در این جا استثناء و تخصیصی خورده است. ضمنا به ص ١٤ از همان کتاب نیز مراجعه شود.

مالک بیش از سه سال، وامام شافعی پس از چهار سال، از مرگ پدر ـ
متولد شد[1].

[1] . الصفدي: ولد الضحاك لستة عشر شهرا وشعبة ولد لسنتين، وهرم بن حيان
ولد لأربع سنين ومالك بن أنس، حُمِل به اكثر من ثلاث سنين والشافعي حمل به اربع سنين. خزائن: ۲۱۷، المعارف ۵۹۴، سير اعلام النبلاء ۸ : ۱۳۲.
عن ابی اسحق الکوفی، سالت الشعبی عن الصلاة خلف ولد الزنی؟ قال: ذلك مؤذننا و امامنا، و اقام الصلاة فصلينا خلفه ـ و فی رواية سفيان عن الشعبی، عن ولدالزنا؟ قال: ان امامنا ليقال له ذلك، المعرفة و التاريخ ۳: ۲۳۹.
ذهبی درباره هرم بن حیّان می‌گوید: یکی از عباد است، او فرماندهی لشکر در جنگهای فارس را در زمان خلافت عمر و عثمان رضی‌الله‌عنه به عهده داشت. و مدتی نیز از طرف عمر رضی‌الله‌عنه آستاندار، و ثقه بود، چون سالها در رحم مادر بوده و دندان درآورده بود. او را هرم نامیدند، سير اعلام النبلاء ٤: ٥٠ ـ .

سؤال ۱۱۴: آیا صحیح است که ما احناف ـ پیروان امام ابوحنیفه، از نظر فقهای سائر مذاهب، شافعی، حنبلی، مالکی بی ارزش و در ردیف سگ هستیم، و چنین فتوی می‌دهند که اگر طعامی نجس شود، خوردن آن جایز نیست و فقط می‌توان آنرا جلو سگ و یا حنفی مذهب انداخت.

چنانکه ابن القاسم در شرح خود می گوید:

اِذا صبّت قطرۀ نبیذ فی طعام، یرمی الی الکلب او إلی حنفی.[1]

الف. ابو حنیفه رضی‌الله‌عنه

سؤال ۱۱۵: آیا صحیح است که می گویند نوزاد و مولودی پست‌تر و بدتر از ابوحنیفه در اسلام متولد نشده، و او دوباره کافر شده و او را توبه دادند و پایه‌های اسلام را ویران می کرد ـ چنانکه امام سفیان بن عینیه می گوید؟

بخاری می گوید: **استتیب ابوحنیفه من الکفر مرتین.**

و سفیان بن عیینه ـ هنگامیکه خبر رحلت ابوحنیفه را شنید گفت:

کان یهدم الاسلام عروۀ عروۀ، وما ولد فی الاسلام مولود أشأمُ منه.

پس چگونه ما او را امام مذهب خود می‌دانیم؟[2]

[1] . شرح ابن قاسم ۱: ۱۵۲.

[2] . تاریخ الصغیر ۲: ۹۳، للبخاري، الانتقاء فی فضائل الثلاثة الائمة الفقهاء: ۱۴۹. تاریخ بغداد ۱۳: ۳۹۲ المجروحین ۳:۶۶ ـ التنکیل للمعلمی: ۱۴۵.

سؤال ۱۱۶: آیا صحیح است که می گویند: امام ابوحنیفه امام اعظم ما، قبلا نصرانی بوده. یعنی در حالیکه پدرش مسیحی بوده او به دنیا آمده. و بعدها اسلام اختیار کرده.

خطیب بغدادی از ابن أسباط نقل می کند: «**ولد ابوحنیفهٔ و ابوه نصرانی.**»[1]

سؤال ۱۱۷: آیا صحیح است که امام ابوحنفیه از نظر علماء مسلمین ـ از اهل دین و تقوا ـ مردود و ساقط است و عمل به نظرات او جایز نیست چنانکه امام ابن حبان فرمود:

«لا یجوز الاحتجاج به لأنه کان داعیاً الی الارجاء و الدّاعیهٔ الی البدع لایجوز أن یحتج به عند أئمتنا قاطبهٔ لا اعلم بینهم فیه خلافا علی أن ائمهٔ المسلمین و اهل الورع فی الدین فی جمیع الامصار و سائر الاقطار جرحوه و أطلقوا علیه القدح إلاّ الواحد بعد الواحد».[2]

[1] . تاريخ بغداد ۱۳: ۳۲۴.

[2] . المجروحين ۳: ۶۴ ـ خطیب بغدادی نام دهها نفر از علماء و بزرگانی را که ابو حنيفه را مردود شمرده‌اند ذکر می‌کند، او می‌گوید:
ذِكْر القوم الذين ردوا على أبی حنيفة:
١. ايوب سختيانی ٢. جرير بن حازم ٣. همام بن يحيى ٤. حماد بن سلمة ٥. حماد بن زيد ٦. ابوعوانه ٧. عبدالوارث ٨. سوار العنبری القاضی ٩. يزيد بن زريع ١٠. علی بن عاصم ١١. مالك بن انس ١٢. جعفر بن محمد ١٣. عمروبن قيس ١٤. ابو عبدالرحمن المقری ١٥. سعيد بن عبدالعزيز ١٦. الاوزاعی ١٧. عبدالله بن المبارك ١٨. ابو اسحاق الفزاری ١٩. يوسف بن اسباط ٢٠. محمد بن جابر ٢١. سفيان الثوری ٢٢. سفيان بن عيينه ٢٣. حماد بن أبی سليمان ٢٤. ابن أبی ليلی ٢٥. حفص بن غياث ٢٦. ابوبكر بن عياش ٢٧. شريف بن عبدالله ٢٨. وكيع بن الجراح ٢٩. رقبة بن مصقلة ٣٠. الفضل بن موسی ٣١. عيسی بن يونس ٣٢. الحجاج بن أرطاة ٣٣. مالك بن مغول ٣٤. القاسم بن حبيب ٣٥. ابن شبرمة ـ تاريخ بغداد ١٣: ٣٧٠.

یعنی اعتماد و استدلال کردن به نظرات ابوحنیفه جایز نیست چون او به گرایش ارجاء (مرجئه) دعوت می‌کند والبته اعتماد به دعوت کننده به بدعت، از نظر علماء ما جایز نیست و اختلافی نیست که ابوحنیفه مورد قدح و ایراد است.

سؤال ۱۱۸: آیا صحیح است که می‌گویند امام ابوحنیفه از هزاران حدیث پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلّم - فقط صد و سی حدیث می‌دانست و در صد و بیست عدد آن اشتباه داشت یعنی فقط ده حدیث بلد بود. و در علم حدیث هیچ تخصصی نداشت و تظاهر به ورع و ترس از خدا می‌کرد چنانچه امام ابن حبان می‌فرماید:
«كان رجلاً ظاهر الورع لم يكن الحديث صناعته، حدّث بمائة و ثلاثين حديثاً مسانيد ماله حديث في الدنيا غيرها أخطا في مائة و عشرين حديثاً:إما أن يكون أقلب اسناده او غيّر متنه من حيث لا يعلم فلما غلب خطوءه على صوابه إستحق ترك الاحتجاج به في الأخبار».[1]

[1] . المجروحين ٣: ٦٣

چگونه ایشان را فقیه و اهل فتوی و امام مذهب خودمان می‌دانیم در حالیکه فقط ده حدیث بلد بود و هیچ تخصص و آشنایی به علم و حدیث نداشت؟؟

ب. بخاری

سؤال ۱۱۹: آیا صحیح است که می گویند: امام بخاری در حذف و تغییر احادیث به نفع بعضی از صحابه رضی‌الله‌عنه مهارت خاصی دارد، و آنجا که پای گناه و فسق بعضی از صحابه به میان بیاید فورا حدیث را سانسور می کند. مثلا: در مورد سمرۀ بن جندب، و خرید و فروش مشروبات و اظهار نارضایتی عمر بن الخطاب رضی‌الله‌عنه و نفرین کردن او را. مسلم با صراحت در کتاب بیع آورده ولی بخاری به جای نام سمرۀ، کلمه «فلان» می آورد.

«**بلغ عمر أن فلانا باع خمرا، فقال: قاتل الله فلانا...**»[۱] ولی همین حدیث در صحیح مسلم ذکر شده و عبارت آن «**قاتل الله سمرۀ بن جندب**» است.

سؤال ۱۲۰: آیا درست است (آنچه گفته می‌شود) که امام بخاری جزء نواصب و دشمنان اهل بیت پیامبر اکرم است؟

[۱] . صحیح بخاری، کتاب البیوع، ج ۲، ص ۲۷، ب ۱۰۲، کتاب الانبیاء ـ باب ما ذکر عن بنی اسرائیل ـ شماره ۳۴۶. صحیح مسلم ج ۳ ص ۳۷ . کتاب البیوع ـ تحریم بیع الخمر والمیتة چاپخانه مصطفی البابی مصر.

چون او از نواصب و کسانیکه به حضرت علی رضی‌الله‌عنه دشنام می‌دادند حدیث روایت می‌کند. همانند حریز بن عثمان حمصی که هر صبح و شام هفتاد مرتبه حضرت علی رضی‌الله‌عنه را لعن می‌کرد.[1] و اسحاق بن سوید بن هبیره[2] وثوربن یزید حمصی[3] و حصین بن نمیر واسطی[4] وزیاد بن جبیر بن حیۀ که حسنین ـ رضی الله عنهما ـ را سب می‌کرد[5] و سائب بن فروخ که از دشمنان اهل بیت پیامبر بوده و آنان را در شعر و سروده‌های خود استهزاء می‌کرد[6] و عمران بن حطان مدح کننده قاتل حضرت علی رضی‌الله‌عنه[7] و قیس بن أبی حازم[8] و... و شاید بیش از سی نفر از منافقان و خوارج جزء کسانی هستند که امام بخاری در صحیح خود از آنان حدیث نقل می‌کند در حالیکه حتی یک حدیث از حضرت جعفر بن محمد رضی‌الله‌عنه که از نظر ـ ما اهل سنت ـ

[1] . تهذیب التهذیب ۲: ۲۰۷ ـ مقدمة فتح الباری کان ینتقص من علي و ینال منه.

[2] . تهذیب التهذیب ۳: ۳۰۳.

[3] . تهذیب التهذیب٤: ۳۰ ـ کان اذ اذکر علیا یقول: لا احب رجلا قتل جدي.

[4] . تهذیب التهذیب ۲: ۳۳۷ (کان یحمل علی علي رضی‌الله‌عنه).

[5] . تهذیب التهذیب ۷: ۳۰۸ کان یقع في الحسن والحسین ـ رضی اللّٰه عنهما ـ.

[6] . تهذیب التهذیب ۳: ۳۹۰ کان هجّاء خبیثا فاسقا مبغضا لال الرسول مائلاً الی بني امیة مادحا لهم ـ العتب الجمیل: ۱۱۵.

[7] . تهذیب التهذیب ۸: ۱۱۳.

[8] . تهذیب التهذیب ۸: ۳٤۷.

بسیار محترم و دارای جایگاه عظیم است نقل نمی‌کند.

سؤال ۱۲۱: آیا صحیح است که امام بخاری می‌فرماید: اگر دو نوزاد از یک گاو و یا بز شیر بنوشند و تغذیه شوند خواهر و برادر رضاعی شده و باصطلاح نشر حرمت می‌شود. و بعدها نمی‌توانند با هم ازدواج کنند. چون از یک جا شیر خورده‌اند!! اگر چنین باشد بسیاری انسانها با هم خواهر و برادرند!:

امام سرخسی می‌گوید: «**لو أنَّ صبیین شربا من لبن شاۀ او بقرۀ، لم تثبت به حرمۀ الرضاع لأن الرضاع معتبر بالنسب وکما لا یتحقق النسب بین آدمی وبین البهائم، فکذلک لا تثبت حرمۀ الرضاع بشرب لبن البهائم، وکان محمد بن اسماعیل البخاری صاحب التاریخ ـ رضی اللّه عنه ـ یقول: تثبت الحرمۀ وهذه المسألۀ کانت سبب إخراجه من بخارا، فانه قدم بخارا فی زمن أبی حفص الکبیر ـ رحمه اللّه ـ وجعل یفتی، فنهاه أبو حفص ـ رحمه اللّه ـ وقال: لست بأهل له، فلم ینته حتی سئل عن هذه المسألۀ، فأفتی بالحرمۀ فاجتمع الناس، وأخرجوه.**»[1]

یعنی سبب طرد او از شهر بخارا همین فتوا بود، چون امام بخاری هنگام ورود به شهر، فتوا دادن را آغاز کرد. ابوحفص ـ یکی از بزرگان فقه ما اهل سنت ـ او را از این کار نهی کرده و گفت تو اهلیت فتوا دادن را نداری ولی بخاری گوش به حرف او نداده و فتوایی به تاثیر شیر گاو و بز در خواهر و برادر رضاعی شدن داد و مردم او را تحمل نکرده و از شهر بیرون انداختند.

[1] ـ المبسوط ج ۳۰، ص ۲۹۷ - شرح العنایة علی الهدایة ۳: ۴۵۶.

سؤال ۱۲۲: آیا صحیح است که یک چهارم احادیث بُخاری از امام زهری است در حالیکه او اوّلاً: جزء منحرفان از علی بود[1].

ثانیا: جزء یاران و اعوان ظلمه بود ـ چنانچه آلوسی و امام ذهبی می‌گویند: **خالَطَ ونادَمَ خلفاء بنی امیهٔ مثل عبد الملک وولید وسلیمان وعمربن عبد العزیز ویزید بن عبد الملک. وکان معلّما لأولادهم ومرشدا لهم فی الحج.**[2]

وامام ذهبی از جعفربن محمد صادق رضی‌الله‌عنه نقل می‌کند: **إذا رأیتم الفقهاء قد رکنوا الی السلاطین فاتّهموهم**[3].

ثالثا: توجیه‌گر کارهای بنی امیه، و سرپوش گذار بر جنایات آنان بود: چنانچه عمروبن عبید می‌گوید: **مندیل الأُمراء**[4] یعنی دستمال کاغذی پادشاهان است و معایب و پلیدیهای خود را به وسیله او پاک می‌کنند.

مکحول در باره او گفته: **أفسد نفسه بصحبته الملوک**[5]. یعنی در اثر مصاحبت با پادشاهان خودش را تباه کرد.

محمدبن اشکاب گفته: **کان جندیّا لبنی امیهٔ**[6]. یعنی او یکی از سربازان بنی امیه بود.

---

[1] . شرح نهج البلاغه ۴: ۱۰۲.

[2] . سیر اعلام النبلاء ۵: ۳۳۷ ـ روح المعاني ۳: ۱۸۹.

[3] . سیر اعلام النبلاء ۶: ۲۶۲.

[4] . تاریخ مدینة دمشق ۵۵: ۳۷۰.

[5] . سیر اعلام النبلاء ۵: ۳۳۹.

[6] . تاریخ الاسلام سال ۱۲۱ ص ۱۴۰.

خارجهٔ بن مصعب گفته: **کان صاحب شرط بنی امیهٔ**[1]. یعنی او ژاندارم امویان بود.
و گفته‌اند: **کان یعمل لبنی امیهٔ**[2] یعنی او عامل و پادو بنی امیه بود .

سؤال ۱۲۳: آیا صحیح است که می گویند در عدد احادیث صحیح بخاری اختلاف است و ابن حجر آنرا ۹۰۸۲ حدیث و بعضی ۷۲۷۵ حدیث و بعضی چهار هزار حدیث و در همو مقدمه خود: ۲۷۶۱ عدد و بعضی ۲۶۰۲ عدد و بعضی دیگر ۲۵۱۳ و... و کتاب بخاری به نقل فربری و نقل نسفی و نقل حماد بن شاکر، هر کدام از صدتا دویست روایت کم و زیاد دارد. بالاخره کدام نقل، و با کدام عدد آن، کتاب صحیح بخاری است؟[3]
این سؤالی است که ذهن مرا به خود مشغول کرده و دوست دارم استادم پاسخ بگوید. چون همین مشکل در عدد روایات سایر صحاح بویژه[4] مسلم و ابو داود[5] و ابن ماجه[6] نیز وجود دارد.

---

[1] . میزان الاعتدال ۱: ۶۲۵.

[2] . معرفة علوم الحدیث نیسابوری: ۵۵ ـ تاریخ دمشق ۵۵: ۳۷۰.

[3] . مقدمه ابن الصلاح فی علوم الحدیث: ۲۳ ـ کشف الظنون: ۵۴۴ ـ فتح الباری: ۴۷۷.

[4] . به گفته ابن الصلاح و نووي مجموع احادیث آن با حذف مکررات چهار هزار عدد ا ست. ولی طبق شماره‌گذاری محمد فؤاد عبدالباقی سه هزار و سی و سه عدد ا ست و طبق شمارش أحمد محمد شاکر هفت هزار و پانصد و هشتاد و یك حدیث است. کتاب المدلسین، ص ۳۸ تألیف فؤاد حسینی.

[5] . ابو داود مجموع کتاب را با چهار هزار و هشتصد روایت ذکر کرده ولی مجموع روایات در سنن ابی داود پنج هزار و دویست و هفتاد و چهار عدد است.

[6] . ابن ماجه مجموع احادیث کتاب خود را چهار هزار روایت می‌داند. در حالیکه طبق شمارش فواد عبدالباقی چهار هزار و سیصد و چهل و یك حدیث است.

سؤال ۱۲۴: آیا صحیح است که می گویند: شیطان به هنگام وحی بر پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ در ایشان نفوذ می کرد. و مطالبی را القاء می کرد که پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ گمان می‌برد وحی است. ولی خداوند آنرا باطل و خنثی می کرد.

بخاری در تفسیر سوره حج از ابن عباس نقل می کند: «**فی أمنیته» اذا حدّث ألقی الشیطان فی حدیثه، فیبطل الله ما یلقی الشیطان ویحکم آیاته...**»[1].

و عسقلانی می گوید: «**جری علی لسانه حین أصابه سِنَةٌ وهو لا یشعر وقیل: انّ الشیطان ألجأه الی أن قال بغیر اختیاره...**»[2].

یعنی ـ تفسیر آیه چنین است:

۱ ـ شیطان پیامبر را مجبور کرد که مطلبی بدون اختیار بگوید!!

۲ ـ به هنگام چرت و یا خواب رفتن، چیزی ـ بدون اختیار ـ بر زبان پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ جاری می‌شود!!

---

[1] . صحیح بخاری ۳: ۱۶۰ ـ تفسیر سورة حج.

[2] . فتح الباري ۸: ۲۹۴ ـ کتاب التفسیر / الحج.

سؤال ۱۲۵: آیا درست است که می‌گویند: امام بخاری از بعضی صحابه کرام رسول خدا حدیث نقل نمی‌کند و علت آن فقط و فقط تشیع و گرایش آن صحابی به حضرت علی رضی‌الله‌عنه[1] است. همانند ابوالطفیل صحابی. چنانکه خطیب بغدادی به آن تصریح کرده.

عن الخطیب، عن أبی عبدالله بن الأحزم الحافظ، انه سئل: لم ترک البخاری الروایۀ عن الصحابی أبی الطفیل؟ قال: لانه کان متشیّعا لعلی بن أبی طالب[2].

سؤال ۱۲۶: آیا صحیح است که می‌گویند امام بخاری در علم رجال و سندشناسی ضعیف بوده و اشتباهات زیادی را مرتکب شده است به گونه‌ای که بزرگان ما اهل سنت کتابهایی در بیان اشتباهات او نوشته‌اند؟ همانند دار قطنی کتاب **الالزامات و التتبّع**. و رازی: کتاب **بیان خطا البخاری** و خطیب بغدادی، کتاب **موضح الاوهام**. و او را به نداشتن اطلاع و خبرویت و تخصّص در علم رجال توصیف کرده‌اند. و امام ذهبی در چند جا از کتابهای خود چنین تعبیر کرده: **هذا من أوهام البخاری**[3]، هذا وهم البخاری[4] یعنی این از اشتباهات و غلطهای بخاری است. راستی کسی که در فن رجال تخصصی نداشته باشد چگونه کتاب حدیث می‌نویسد؟ و با چه حجت شرعی آنرا صحیح

---

[1] . مقدمه ابن الطلاح فی علوم الحدیث: ۲۳ ـ کشف الظنول: ۵۴۴ ـ فتح الباری: ۴۷۷.

[2] . الکفایة: ۱۵۹.

[3] . تاریخ الاسلام سال ۱۰۰ ص ۱۱۲ در ترجمه خالدعا مري.

[4] . سیر اعلام النبلاء ٥: ۱۹٤ ـ در ترجمه قاسم بن عبدالرحمن دمشقی.

می گوئیم و به آن اعتماد کرده و به پیامبر اکرم نسبت می‌دهیم؟؟

ابن عقده با صراحت میگوید: «**یقع لمحمد ـ یعنی البخاری ـ الغلط فی اهل الشام**»[1].

یعنی بخاری در اسناد شامیها اشتباهات دارد.

سؤال ۱۲۷: آیا صحیح است که بعضی از اساتید بخاری ملعون و بعضی دیگر نصرانی مسلک بودند؟ مثلا یکی از آنان اسحاق بن سلیمان معروف به شمخصه بود و ابن معین از او به عنوان ملعون تعبیر می کرد.[2] و بعضی دیگر: معروف به ابن کلاّب بود که می گفتند: **هو نصرانی بهذا القول**[3].

سؤال ۱۲۸: آیا صحیح است که می گویند کتاب بخاری پر از اسرائیلیات و اکاذیب و جعلیات است چنانچه یکی از علماء ما اهل‌سنت به نام سید عبدالرحیم خطیب راجع به حدیث «دواة و قلم» که در بیش از

---

[1] . شروط الائمة الستة لأبی بکر المقدسی: ۵۰۷ ـ البته عده کثیری جزء منتقدان بر او هستند همانند: باجی متوفای ۴۷۴ ـ و جبائی متوفای ۴۹۸ ـ و ابن خلفون ۶۳۶ و دمیاطی، ت ۵۲۳ هـ و ابن رشید، ت ۷۲۱ و ابوزرعة، ت ۸۲۶ و عراقی، ت ۸۰۶ و دهها نفر دیگر رجوع شود به کتاب البخاری و صحیحه الجامع، ص ۵۲۵.

[2] . سیر اعلام النبلاء ۱۲: ۷۹.

[3] . فتح الباری ۱: ۴۲۳ ـ سیر اعلام النبلاء ۱۱: ۱۷۵.

پنج جا از بخاری آمده آنرا بی اساس و دروغ و ساختگی خوانده. که به دست بعضی از ساده‌لوحان بی فکر در کتب ما آمده او می‌گوید: «این داستان بی اساس دروغین که متضمن کسر شأن شریعت رسول اللّه و نیز اسائه أدب أصحاب بزرگ را در بردارد... و در بعضی از این روایات تا آنجا تهوّر شده که می‌گوید: بعضی از حاضرین گفتند: «**إنَّ الرجل ليهذى**»؟

گرچه این داستان خرافی و ساختگی دشمنان دین متأسفانه در کتب حدیث راه یافته است ولی هرگاه اندکی در آن تفکر شود واضح خواهد شد که عاری از حقیقت و فاقد واقعیت است و به نظر می‌رسد که بعدا در أیام بروز فتنه‌ها و منازعات نحله‌ها و فرقه‌های مذهبی که باطنا و در پس پرده استتار بر ضد اسلام قیام کرده بودند ساخته شده و به دست بعضی از مسلمین ساده لوح بی فکر در کتب حدیث راه یافته است...

چنین داستانی قطعا صحت ندارد.[1]

و در پاورقی می‌گوید: «غالب مردم ساده طبق سنت دیرین خود در مقابل هر نوشته یا گفتاری که به آن صبغه و صیغه اخبار و احادیث داده می‌شد زانو زده قبول می‌کردند. گو آن که خرافه و اسطوره بنی اسرائیلی باشد.[2]

راستی اگر اسطوره‌ها و اسرائیلیات در کتاب بخاری راه یافته و

---

[1] . شیخین: ۱۴۲.

[2] . شیخین: ۱۴۴

اکاذیب و دروغها در آن جای گرفته باشد و مؤلف نیز در اثر ساده‌لوحی و بی‌فکری آنرا در کتاب خود آورده چرا ما به آن صحیح بخاری می‌گوییم؟

سنت و بدعت

سؤال ۱۲۹: آیا صحیح است که می‌گویند: آنکه از حدیث ثقلین متواتر و صحیح است عبارت (**کتاب الله و عترتی اهل‌بیتی**) است. چنانچه مسلم[۱] و ترمذی[۲] آنرا آورده و ألبانی[۳] نیز آنرا تصحیح کرده است.

ولی عبارت «**کتاب الله و سنتی**» ضعیف است و مالک[۴] آنرا مرسلاً نقل کرده. و قبول مراسیل او مورد اتفاق و اجماع نیست. و هیچ یک از

---

[۱] . صحیح مسلم ۴: ۱۸۷۳.

[۲] . سنن ترمذی ۵: ٦۲۲.

[۳] . سلسلة الأحادیث الصحیحة ٤: ۳٥٦.

[٤] . الموطا ۲: ۸۹۹ ـ داراحیاء التراث العربی. اری حاکم نیشابوری در مستدرک ۱: ۱۷۲، نص دوم را آورده ولی در سند آن «صالح بن موسی طلحی» است و درباره گفته‌اند: لیس بشی لیس بثقه، ضعیف الحدیث علی حسنه، ضعیف الحدیث جدا، کثیر المناکیر عن الثقات، لا یکتب حدیثه، ضعیف... تهذیب التهذیب ۴: ۳۵۴ و حاکم آنرا به سند دیگری نقل کرده و در آن: إسماعیل بن عبدالله بن عبدالله أبی اویس است، که او هم همانند «طلحی» ضعیف و وضاع حدیث دروغگو است. تهذیب التهذیب ۱: ۲۷۱.

صحاح ستهٔ آنرا نقل نکرده‌اند.

با این حال چرا ما بر عبارت دوم اصرار داریم و عبارت اول را کمتر و یا اصلا سر زبانها و در خطبه‌ها ذکر نمی‌کنیم. با توجه به اینکه عمر بن الخطاب در حضور پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ و در مرض الموت پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ اصرار داشت که ما نیاز به سنت پیامبر نداریم. (**حسبنا کتاب الله**). آیا با روایتی که ما بر آن اصرار داریم: «کتاب الله و سنتی» قابل جمع است؟

سؤال ۱۳۰: آیا صحیح است که در کتابهای ما ـ اهل سنّت ـ خرافات و غلو و دروغ و مطالب خلاف عقل، به کثرت یافت می‌شود مثلاً امام ذهبی می‌گوید: بکر بن سهل (دمیاطی متوفای ۲۸۹ هـ) از صبح تا عصر هشت مرتبه قرآن را دوره می‌کرد. این ادعا با کدام عقل سازش دارد؟! امام ذهبی نقل می‌کند:

سمعت بکر بن سهل الدمیاطی یقول: هجرت ـ ای بکّرت ـ یوم الجمعهٔ، فقرأتُ الی العصر ثمان ختمات.[1]

حال آنکه یک ختم قرآن هم در کمتر از هشت ساعت ممکن نیست. پس این غلو و گزافه گوئی از امام ذهبی است و یا از امام دمیاطی که ما او را امام و محدث و مفسر بزرگ می‌خوانیم؟!

[1] . سیر اعلام النبلاء ۱۳: ۴۲۷ ـ تاریخ بغداد ۸: ۹۲ ـ المنتظم ۶: ۳۶ ـ البدایة و النهایة ۱۱: ۹۵ ـ طبقات الحفاظ: ۲۹۵ ـ شذرات الذهب ۲: ۲۰۱

سؤال ۱۳۱: آیا صحیح است که فقهای ما اهل سنت و جماعت متعه را حرام و زنا می‌دانند؟ در حالیکه بزرگان صحابه و تابعین و ائمه مذاهب ما اهل سنت آنرا جایز و بعضا به آن عمل می کردند چنانکه ابن حزم نام جمعی از صحابه و تابعین را آورده است.

نمونه‌ای از صحابه: عمران بن حصین، ابوسعید خدری، جابربن عبداللّه انصاری، زیدبن ثابت، عبداللّه بن مسعود، سلمة بن الأکوع، إمام علی رضی‌الله‌عنه، عمروبن حریث، معاویه بن أبی سفیان، سلمة بن اُمیه، ربیعة بن امیة، عمروبن حوشب، ابی بن کعب، اسماء دختر ابی بکر ـ فرزندش عبداللّه بن زبیر از متعه بود[1]. ام عبداللّه دختر أبی خیثمه، ابن عباس، سمرة بن جندب، أنس بن مالک، عبداللّه بن عمر.[2]

و اما از تابعین و محدّثان: مالک بن أنس، احمدبن حنبل، سعید بن جبیر، عطاء بن رباح، طاوس یمانی، عمرو بن دینار، مجاهد بن جبر، سدّی، حکم بن عتیبه، ابن ابی ملکیة، زفر بن اوس.[3]

---

[1] . المحلی ۹: ۵۱۹ ـ مسند الطیالسی: ۲۲۷ ح ۱۶۳۷ زادالمعاد ۱: ۲۱۹ ـ العقد الفرید ۴: ۱۳.

[2] . المحبّر: ۲۸۹، التفسیر الکبیر ۱۰: ۵۳، شرح الزرقانی ۳: ۱۵۳ ـ المحلی ۹: ۵۱۹ صحیح مسلم ۱: ۶۲۳ ـ مصنف عبدالرزاق ۷: ۴۹۹.

[3] . مبسوط سرخسی ۵: ۱۵۲ ـ شرح زرقانی ۳: ۱۵۵ ـ الهدایة فی شرح بدایة المبتدی ۱: ۱۹۰ ـ المغني ۶: ۶۴۴ ـ المحلی ۹: ۵۱۹ مصنف عبدالرزاق ۷: ۴۹۷ ـ جامع البیان ۴: ۱۸ ـ الدر المنثور ۲: ۱۴۰ ـ تفسیر ابن کثیر ۱: ۴۷۴ ـ جامع البیان ۴: ۱۸ الحاوي الکبیر ۱۱: ۴۴۹ ـ البحرالرائق ۳: ۱۱۵.

و از نکات جالب که شایسته تذکر است این است که عبدالملک بن جریج که درباره او می‌گویند: وثاقت او مورد اجماع است و تمامی صحاح از او حدیث نقل می‌کنند.

ذهبی می‌گوید: **تزوّج نحوا من سبعین إمرأة نكاح متعة.. و عن الشافعيإستمتع ابن جريج بتسعين إمرأة؛**[1] او هفتاد زن متعه داشت، و امام شافعی می‌گوید: نود زن متعه داشت.

سؤال ۱۳۲: آیا صحیح است آنچه می‌گویند: حتی یک روایت صحیح از پیامبر اکرم درباره دست روی دست گذاشتن در نماز (قبض) نداریم؟ و مهمترین مدرکی که آورده شده نقل کتاب بخاری و مسلم است. و هر دو روایت از نظر سند مرسل ـ و بلکه از نظر دلالت هم مخدوش ـ است چنانچه امام عینی[2]، و شوکانی[3]، و سیوطی[4] به این معنا تصریح کرده‌اند.

با این حال چرا ما اصرار داریم که در نماز دست روی دست بگذاریم؟ آیا این یک بدعت نیست؟

سؤال ۱۳۳: آیا صحیح است که می‌گویند پیامبر اکرم و صحابه بر سنگ و

---

[1] . سير اعلام النبلاء ۴: ۳۲۱ ـ تذكرة الحفاظ: ۹۰؛ ميزان الاعتدال ۲: ۶۵۹.

[2] . عمدة القاري ۵: ۲۷۸.

[3] . نيل الاوطار ۲: ۱۸۷.

[4] . التوشيح على الجامع الصحيح ۱: ٤٦٣.

کلوخ و خاک و یا یک قطعه از حصیر بافته به نام خمره سجده می‌کردند؟

انس می‌گوید: «**کان رسول اللّه یُصلّی علی الخمرهٔ و یَسجد علیها**»[1].

یعنی پیامبر قطعه حصیری داشت به نام خمره و بر آن سجده می‌کرد

جابر بن عبداللّه انصاری می‌گوید: «**کنت اُصلی مع رسول اللّه** ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ **الظهر فآخذ قبضهٔ من الحَصی فی کفّی حتی تبْردُ، و اَضعها بجبهتی اذا سجدت من شدهٔ الحر**».[2]

یعنی نماز ظهر را با پیامبر اکرم به جماعت می‌خواندم. پس مشتی از سنگ ریزه و شن از زمین برمی‌داشتم تا خنک شود و سپس بر آن سجده می‌کردم.

سؤال من این است که: ما چرا به شیعه اعتراض می‌کنیم. در حالیکه خود پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ و صحابه بر سنگ و ریگ و شن و قطعه حصیر سجده می‌کردند؟

سؤال دیگر اینکه: ما به چه دلیل بر فرش نماز می‌خوانیم در حالیکه پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ و صحابه بر آن نماز نمی‌خواندند، بلکه یا بر زمین و یا خمره، و یا قطعه سنگ و شن و خاک سجده کردند؟

سؤال ۱۳۴: آیا صحیح است که می‌گویند حنابله مدعی هستند که قرآن

---

[1] . مسلم ۱: ۱۰۱. مجمع الزوائد ۲: ۵۷.

[2] . السنن الکبری ۲: ۴۳۹ دارالفکر.

تحریف شده چون ـ بسم اللّه ـ را در نماز نمی‌خوانند و می گویند جزء قرآن نیست. و برای این موضوع در سال ۴۴۷ هـ در بغداد درگیری شدیدی بین اهل‌سنت رخ داد چنانچه امام ذهبی تفصیل جریان را آورده است. در حالیکه این آیه در اول تمامی سوره‌های قرآن ـ مگر سوره توبه ـ آمده. و این به معنای تحریف و زیاده در قرآن است.

ذهبی می گوید: در سال ۴۴۷ ه: «**ثارت الحنابلة ببغداد و مقدمهم ابویعلی و ابن التمیمی وانکروا الجهر بالبسملة و منعوا الجهر والترجیع فی الاذان والقنوت، ونهوا إمام مسجد باب الشعیر عن الجهر بالبسملة فأخرج مصحفا وقال: أزیلوها من المصحف حتی لا أتلوها**».[1]

سؤال ۱۳۵: آیا صحیح است که می گویند ذهبی و دیگر فقهای ما اهل‌سنت، جماع با همسر را در دُبُر حرام و جزء گناهان کبیره شمرده‌اند و حال آنکه عبداللّه بن عمر، و زید بن أسلم، و نافع و مالك و نسائی آنرا مباح و به آن عمل می کردند بالأخره مذهب فقهی ما اهل سنت کدام است؟

۱ ـ مالك می گوید: فقیهی را نیافتم که در حلال بودن آن شك داشته باشد[2].

«**ما أدركت احدا اقتدی به فی دینی یشك فی أنّه حلال**»[3].

۲ ـ از نسائی راجع به حکم این کار پرسیدند در پاسخ گفت: درباره حرمت آن حدیث و دلیل صحیحی نداریم «**و قال آخر: لیت شعری ما**

[1] . تاریخ الاسلام، حوادث سال ۴۴۷، ص ۲۳.

[2] . کتاب الکبائر: ۲۴.

[3] . المغنی ۷: ۲۲۵ ـ المجموع ۱۶: ۴۲۰.

یری فی إتیان النساء فی أدبارهن؟ قال: فسئل عن ذلک؟ فقال: النبیذ حرام، ولایصح فی الدُبُر شیء.»[1]

۳ ـ ابن قدامه می گوید: «**رویتْ ابا حتُهُ عن ابن عمر، وزید**[2] بن اسلم، و **نافع**[3] ومالک»[4]. یعنی از ابن عمر، و زید بن اسلم و نافع و مالک مباح بودن آن نقل شده است.

ما اهل سنت و جماعت آیا می‌توانیم فقیهی را همچو ابن عمر که شصت سال فتوی می‌داده نادیده بگیریم؟

و یا زیدبن اسلم که چهل فقیه در درس او شرکت می کردند. و یا نافع که از بزرگان تابعین است و اتفاقا هر سه از طائفه عدوی و عمری هستند. (زید، و نافع و عبداللّه بن عمر). چگونه اینها را دست کم بگیریم. و یا امام مالک ـ رئیس مذهب مالکیها ـ و امام نسائی، مؤلف یکی از صحاح ستهٔ، را تخطئه کنیم. و بگوییم تمامی اینان اشتباه می کنند؟

سؤال ۱۳۶: آیا صحیح است که می گویند: پس از تحریم و ممنوعیت

---

[1] . سیر اعلام النبلاء ۱۴: ۱۲۸.

[2] . درباره او گفته‌اند: الامام، الحجة، القدوة العدوي العمري، مالك و سفيان و اوزاعی.. از او حدیث نقل کرده‌اند در سال ۱۶۳ ه وفات یافت. سیر اعلام النبلاء ۵: ۳۱۶.

[3] . درباره گفته‌اند: الأمام المفتی، الثبت، عالم المدينة، العدوی، الضمري در سال ۱۱۷ درگذشت، سیر اعلام النبلاء ۵: ۱۰۱.

[4] . المغني ۷: ۲۲.

متعه توسط عمر رضی‌الله‌عنه، مردم به او اعتراض کرده و ضمن انتقاداتی که بر شیوه کار او داشتند این موضوع را نیز به او اعتراض کردند.

طبری می‌گوید: عمران بن سواده به عمر رضی‌الله‌عنه گفت: مردم می‌گویند: تو متعه‌النساء را تحریم کردی در حالیکه از جانب خداوند یک نوع رخصتی بود که با پرداخت مبلغ ناچیز و ثمن بخس (یک مشت گندم) متعه می‌کردیم و پس از سه روز جدا می‌شدیم[1].

ذکروا انک حرّمت متعة النساء وقد کانت رخصة من الله نستمتع بقبضة ونفارق عن ثلاث.

سؤال ۱۳۷: آیا صحیح است که نماز تراویح از بدعتهای حضرت عمربن الخطاب است و در زمان پیامبر اکرم نماز تراویح میان مسلمانان نبوده، چنانچه علماء ما به آن اشاره کرده‌اند. (عسقلانی، عینی، سرخسی).

۱ ـ ابن الهمام: **ظاهر المنقول أن مبدأها من زمن عمر.**[2]

۲ ـ عسقلانی: «**فتوفی رسول الله** ـ صلی الله علیه و سلّم ـ **والناس علی ذلک ـ ای علی ترک الجماعة فی التراویح.. والمحفوظ أن عمر هو الذی جمع الناس علی أبی بن کعب**[3].

یعنی پیامبر اکرم رحلت کرد در حالیکه مردم تراویح را به جماعت نمی‌خواندند. و آنچه که ثبت شده این است که عمربن الخطاب مردم

---

[1] . تاریخ طبری ۲: ۵۷۹.

[2] . فتح القدیر ۱: ۴۰۷.

[3] . فتح الباري ۴: ۲۹۶.

را بر تراویح و به امامت ابی بن کعب جمع کرد.

۳ ـ عینی: **الأمر علی ذلک ـ یعنی علی ترک الجماعة فی التراویح. وقوله انی اری هذا، من اجتهاد عمر و استنباطه...»**[۱].

یعنی پیامبر اکرم از دنیا رفت در حالیکه تراویح را به جماعت نمی‌خواندند.

۴ ـ امام بخاری از عبدالرحمن بن عبدالقاری نقل کرده که گفت: شبی از شبهای رمضان با عمر بن الخطاب رضی‌الله‌عنه به مسجد رفتیم مردم متفرق بودند و هر کسی برای خود نماز می‌خواند و بعضا مردی با جمعی به نماز مشغول بود عمر چون این بدید گفت: به عقیده من اگر اینها را با یک امام گرد آوریم بهتر است، و در پی این تصمیم، أبی بن کعب را به امامت جماعت گماشت. شب دیگر به اتفاق به مسجد رفتیم و مردم به جماعت، نماز می‌خواندند، عمر گفت: **نعم البدعة هذه؛** این بدعت خوبی است.[۲]

سؤال مگر پیامبر اکرم بدعت گذار را گمراه و از اهل دوزخ نخوانده؟: **کل بدعة ضلالة وکل ضلالة فی النار.**[۳]

حال که تراویح در زمان پیامبر اکرم و خلیفه اول نبوده و خود عمر رضی‌الله‌عنه آنرا بدعت می‌داند، ما چه اصراری بر انجام بدعت و گمراهی و خریدن دوزخ داریم؟.

---

[۱] . عمدة القاري ۱۱: ۱۲۵.

[۲] . صحیح بخاری ۱: ۳۴۲.

[۳] . سبل السلام ۲: ۱۰ ـ مسند احمد ۳: ۳۱۰.

سؤال ۱۳۸: آیا صحیح است که می گویند: آهسته خواندن «بسم اللّه الرحمن الرحیم» از بدعتهای امویان است و بر خلاف سنت است چنانچه زهری تصریح کرده و ابوهریره[۱] از صحابه و علی بن موسی الرضا از اهل‌بیت جهر به آن داشتند و در زمان پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ در نماز نام خداوند، به طور آهسته و باصطلاح به إخفات گفته نمی‌شد. و به گفته فخر رازی به تواتر و یقین، حضرت علی رضی‌الله‌عنه به طور جهر و علنی تسمیه را بجا می‌آورد[۲].

زهری می گوید: اوّل من قرأ «**بسم اللّه الرحمن الرحیم» سرّاً بالمدینهٔ عمروبن سعید بن العاص**[۳]

یعنی عمر و بن سعید اولین کسی بود که ـ در مدینه ـ بسم اللّه را در نماز آهسته خواند.

---

[۱] . ذهبی می‌گوید: کان ابوهریرة یجهر فی صلاته ببسم اللّه...» سیر اعلام النبلاء ۲: ۶۱۸ همو می‌گوید: قال احمدبن خالد الذهلی الأمیر: صلیت خلف علي الرضا بنیسابور، فجهر ببسم اللّه فی کل سورة» سیر اعلام النبلاء ۹: ۳۸۹. ـ وهمو در جهر ببسم اللّه کتابی نوشته. مقدمه سیر اعلام النبلاء: ۸۴.

[۲] . التفسیر الکبیر ۱: ۱۶۸ ـ دارالکتب العلمیة بیروت ۱۴۲۱ سورة الفاتحة.

[۳] . تاریخ الاسلام ۲۳۶ ـ سیر النبلاء ۵: ۳۴۳ عن ابن شهاب: من سنة الصلاة أن
تقرا: بسم اللّه الرحمن الرحیم ثم فاتحة الکتاب، ثم تقرأ بسم اللّه... ثم تقرا سورة، فکان ابن شهاب یقرا احیانا سورة مع الفاتحة یفتتح کل سورة منها ببسم اللّه...
وکان یقول: اول من قرأ بسم اللّه.. سرّا بالمدینة عمر وبن سعید.

سؤال ١٣٩: آیا صحیح است که حضرت علی رضی‌الله‌عنه به سنّت رسول اللّه عمل می‌کرد و معاویه برای دهن کجی به حضرت علی رضی‌الله‌عنه با سنت رسول اللّه مخالفت می‌کرد؟ و ما پیروان معاویه ـ یعنی همان سلف صالح ـ نیز پیرو معاویه و مخالف علی هستیم. چنانچه بیهقی و نسائی در بحث تلبیه می‌گویند: معاویه تلبیه را در روز عرفه ـ به خاطر ـ مخالفت با علی ممنوع کرد.

سعیدبن بن جبیر می‌گوید: روز عرفه ـ در عرفات ـ نزد ابن عباس بودم گفت: ای سعید، چرا صدای تلبیه مردم را نمی‌شنوم؟ گفتم از معاویه می‌ترسند، ابن عباس، فورا از خیمه خود بیرون آمده و با صدای بلند گفت: **لبیک اللهم لبیک، و إن رغم انف معاویة، اللهم العنهم فقد ترکوا السنة من بغض علی ـ رضی اللّه عنه ـ**[1].

بینی معاویه را به خاک می‌کشیم. خداوندا آنانرا لعن و نفرین کن. چون سنت رسول اللّه را به علت بغض با علی رضی‌الله‌عنه ترک کردند.

سِنْدی ـ شارح سنن نسائی ـ در توضیح این عبارت می‌گوید: «**ای لأجل بغضه ای هو کان یتقید بالسنن فهؤلاء ترکوها بغضا له**». یعنی برای کینه و بغض با علی رضی‌الله‌عنه چون حضرت علی به انجام سنتهای پیامبر پایبند بود، و آنان سنت را رها کرده برای کینه توزی با ایشان.

[1] . السنن الکبری ۷: ۲۴۵ دارالفکر و ج ۵: ۱۸۳ دارالکتب العلمية، سنن نسائی ۵: ۲۵۳.

سؤال ۱۴۰: آیا صحیح است که می‌گوییم باید با شیعه در کارها مخالفت کنیم، و شعار ما مخالفت با آنان است هر چند عمل آنان مطابق با سنت رسول اللّه باشد؟ همانند: مسطّح کردن قبر، صلوات بر غیر انبیاء، و انگشتر در دست راست قرار دادن...

۱ـ ابن تیمیهٔ می‌گوید: مصلحت تمییز شیعه از اهل سنت برای قطع رابطه و مخالفت با آنان از مصلحت انجام مستحب بالاتر است. پس به گفته بعضی از فقیهان خوب است بعضی از مستحبات را ترک کنیم اگر این عمل شعار آنان شود.[1]

۲ـ و درباره تسطیح قبر می‌گوئیم: افضل این است که مسطح نباشد ـ هر چند سنت تسطیح است ـ چون آن شعار شیعه شده. سزاوار است با ترک این سنت با آنان مخالفت کنیم[2].

۳ـ و همچنین نسبت به صلوات بر غیر پیامبر[3] و سلام بر غیر

---

[1] . منهاج السنة ۴: ۱۵۴. «و من هنا ذهب من ذهب من الفقهاء، الی ترك بعض المستحبات اذا صارت شعارا ـ لهم ـ فانه وان لم يكن الترك واجبا لذلك ولكن فى اظهار ذلك مشابهة لهم فلا يتميز السني من الرافضي ومصلحة التمييز عنهم لأجل هجرانهم ومخالفتهم أعظم من مصلحة هذا المستحب.

[2] . المجموع نووی ۵: ۲۲۹ ـ إرشاد الساری ۲: ۴۶۸ إنَّ الافضل الآن العدول من التسطيح إلى التسنيم لأن التسطيح صار شعارا للروافض فألاولى مخالفتهم.

[3] . تفسیر کشاف ۳: ۵۴۱.

انبیاء[1] و چگونگی بستن عمامه[2].
راستی اگر عمل شیعه مطابق با سنّت رسول اللّه است، چرا ما باید با آن مخالفت کنیم؟ آیا این یک نوع دهن کجی به اسلام و سنت رسول اللّه ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ نیست؟

سؤال ۱۴۱: آیا صحیح است که می‌گویند جمع کثیری از صحابه و تابعین پا را مسح می‌کشیده و بعضی آنرا واجب می‌دانستند. همانند حضرت علی و عبداللّه بن عباس و عکرمه و أنس بن مالك و شعبی و حسن بصری و محمد باقر ـ رضی اللّه عنهم ـ[3]. چنانکه ابن حزم و فخر رازی و ابن قدامه و دیگران به این موضوع اشاره کرده‌اند:
پس چرا اصرار بر شستن پا داریم؟ و اگر کسی این کار را انجام ندهد، وضوی او را باطل می‌دانیم؟
یعنی أنس بن مالك که بیش از ده سال خادم رسول اللّه ـ صلی اللّه علیه و سلم ـ بود هنگامیکه می‌گوید: مسح پا واجب است او اصرار بر اشتباه دارد؟ حضرت علی رضی‌الله‌عنه که سی سال همراه پیامبر اکرم بود (و مصاحبتش با پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلم ـ) از همه صحابه ـ رضی اللّه عنهم ـ بیشتر بود، اصرار بر اشتباه دارد؟
۱ ـ ابن حزم می‌گوید: **وقد قال بالمسح علی الرجلین جماعة من السلف**

[1] . فتح الباري ۱۱: ۱۴۲.
[2] . شرح المواهب اللدنية ۵: ۱۳.
[3] . المحلی ۲: ۵۶.

منهم على بن ابيطالب، وابن عباس، والحسن، وعكرمة، والشعبى، وجماعة غيرهم. وهو قول الطبرى.

۲ ـ الرازی: «**اختلف الناس فى مسح الرجلين وفى غسلهما، فنقل القفّال فى تفسيره عن ابن عباس وأنس بن مالك و عكرمة والشعبى وأبى جعفر الباقر: إنَّ الواجب فيهما المسح و هو مذهب الامامية من الشيعة**»[1].

۳ ـ ابن قدامة: **غسل الرجلين واجب فى قول اكثر أهل العلم... وروى عن على** رضی‌الله‌عنه: أنه مسَحَ على نعليه وقدميه، ثم دخل المسجد فخلع نعليه، ثم صلّى.

۴ ـ وحكى عن ابن عباس: أنه قال: ما أجد فى كتاب الله الا غسلتين ومسحتين.

۵ ـ وروى عن أنس بن مالك: أنه ذكر قول الحجاج: إغسلوا القدمين ظاهرهما و باطنهما... فقال أنس صدق الله وكذب الحجاج وحكى عن الشعبى أنه قال الوضوء مغسولان وممسوحان ولم يعلم من فقهاء المسلمين من يقول بالمسح على الرجلين غير من ذكرنا...»[2].

سؤال ۱۴۲: آیا صحیح است که «الصلاة خیر من النوم» از بدعتهای حضرت خلیفه ثانی رضی‌الله‌عنه بوده و در زمان پیامبر اکرم این جمله در اذان وجود نداشته؟ چنانچه ابن حزم ظاهری، و امام مالک و قرطبی تصریح دارند.

۱ ـ امام مالک می‌گوید: **اِن المؤذن جاء الى عمربن الخطاب يؤذنه لصلاة**

---

[1] . التفسير الكبير ۱۱: ۱۶۱.

[2] . المغني ۱: ۱۳۲.

الصبح فوجده نائما فقال: الصلاة خير من النوم فأمره أن يجعلها فی نداء الصبح[1].
هنگامیکه مؤذن نزد عمر آمد تا فرا رسیدن وقت نماز صبح را به او اعلام کند عمر را دید که به خواب فرو رفته فریاد برآورد: الصلاة خیر من النوم، پس عمر به او دستور داد تا از این پس این عبارت را در اذان صبح قرار دهند.
۲ ـ ابن حزم می‌گوید: **الصلاة خیر من النوم، ولا نقول بهذا ایضا لأنه لم یأت عن رسول الله** ـ صلی الله علیه و سلّم ـ[2].

سؤال ۱۴۳: آیا صحیح است که ما احناف به پیروی از امام ابو یوسف در فصول اذان و قبل از حی علی الصلاة جایز می‌دانیم جمله‌ای را اضافه کرده و خطاب به خلیفه وقت بگوئیم: **السلام علیک ایها الامیر** و رحمة الله و برکاته ـ و من این فتوی را در کتاب سیرة حلبیة دیده ولی باور نکردم در آنجا می گفت مؤذن عمر بن عبدالعزیز این کار را می‌کرد.
سپس به مبسوط سرخسی مراجعه کرده دیدم که همین مطلب را نیز به عنوان «لاباس» مطرح کرده است.
ما که بر شیعه اشکال می‌کنیم چرا می‌گویند اشهد ان علیا ولی الله، آیا این اشکال بر خود ما وارد نیست؟!
۱ ـ سرخسی می‌گوید: قدروی عن ابی یوسف رحمة الله انه قال:
لابأس بأن یخصّ الأمیر بالتثویب فیأتی بابه فیقول: السلام علیک ایها الامیر و

[1]. الموطّا ۱: ۷۲.

[2]. المحلی ۳: ۱۶۱.

رحمة الله و برکاته **حی علی الصلاة مرتین حی علی الفلاح مرتین الصلاة یرحمك الله**[1]

۲ ـ حلبی می گوید: «**عن أبی یوسف: لا أری بأسا أن یقول المؤذن السلام علیك أیها الامیر و رحمة الله و برکاته حی علی الصلاة، حی علی الفلاح، الصلاة یرحمك الله.» لاشتغال الأمراء بمصالح المسلمین، ای و لهذا کان مؤذن عمر بن عبدالعزیز ـ رضی‌الله عنه ـ یفعله.**[2]

سؤال ۱۴۴: آیا صحیح است که می گویند قصه حمار «یعفور» و سخن گفتن آن، با پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ در کتابهای[3] ما وجود دارد. بنابراین چرا ما به شیعه ایراد می گیریم و وجود این جریان را در کافی آنان، دلیل بر ضعف تمامی روایات کافی بدانیم ؟ در حالیکه خودشان نیز روایت را ضعیف می‌دانند.

سؤال ۱۴۵: آیا صحیح است که در احادیث ما چنین آمده که گزاردن قرآن روی زمین جایز نیست ولی سوزانیدن قرآن جایز است؟

---

[1] . المبسوط ۱: ۱۳۱، دارالمعرفة بیروت باب الأذان.

[2] . السیرة الحلبیة ۳: ۳۰۴ـ نگاه: الهدایة فی شرح البدایة ۱: ۴۲ الجامع الصغیر ۱: ۳۸ـ تاریخ مدینة دمشق، ج ۶۰: ۴۰ ـ شرح الزرقانی ۱: ۲۱۵ ـ تنویر الحوالك ج ۱، ص ۷۱ ـ الذخیره ۲: ۴۷ ـ مواهب الجلیل ۱: ۴۳۱، الطبقات الکبری ۵: ۳۳۴ و ۳۵۹.

[3] . حیاة الحیوان ۱: ۳۵۵ ـ تاریخ دمشق ۴: ۲۳۲ ـ البدایة والنهایة ۲: ۳۹.

چنانچه ـ در کتاب المصاحف ابن ابی داود، از طاوس یمانی نقل شده، و مولف نیز چنین عنوان می‌کند: **حرق المصحف اذا استغنی عنه.** یعنی سوزانیدن قرآن در صورتیکه از آن بی‌نیاز شدیم. سپس از طاوس نقل می‌کند که: او سوزانیدن کتابها را اشکال نمی‌کرد و می‌گفت: آب و آتش نیز از آفریده‌های خداوند است. آیا جعل این روایات برای سرپوش گذاشتن و توجیه کردن کار حضرت عثمان رضی‌الله‌عنه که قرآن‌ها را سوزانید ـ نیست؟

إنه لم يكن يرى بأسا أن يحرق الكتب و قال: **إنما الماء و النار خلقان من خلق الله تعالى**[1]

ولی از پیامبر اکرم نقل می‌کند که حضرت هنگامی که آیاتی از قرآن را روی زمین دید ناراحت شده، و آن شخص را لعن کرده و از گذاشتن قرآن روی زمین نهی فرمود.

عن عمر بن عبدالعزيز: ان رسول الله رأى كتابا من ذكر الله فى الارض فقال: من صنع هذا؟ فقيل له هشام. فقال: لعن الله من فعل هذا لا تضعوا ذكر الله فى غير موضعه.[2]

سؤال ۱۴۶: آیا صحیح است که بخشی از قرآن کریم توسط گوسفند و یا حیوان دیگری خورده شده و اثری از آن نیست چنانچه حضرت ام

[1] . كتاب المصاحف ۲: ۶۶۶ ـ لابن ابی داود دار البشائر الاسلامية ـ تاريخ الاسلام ۳: ۲۴۱ ـ تاريخ مدينه دمشق ۳۹: ۲۴۱ ـ تحفة الاحوذي ۸: ۲۴۱.

[2] . كتاب المصاحف ۲: ۶۵۰.

المؤمنین عائشه رضی‌الله‌عنه می‌فرماید: آیه رجم کردن زانی و آیه رضاع کبیر جزء قرآن بوده، و بر روی برگی نوشته شده بود ولی به هنگام رحلت پیامبر اکرم- صلی الله علیه و سلّم - مشغول عزاداری بودیم که ناگهان گوسفندی آمده و آنرا خورد.

عائشه: لقد نزلت آیة الرجم و رضاعة الکبیر عشراً، و لقد کان فی صحیفة تحت سریری فلما مات رسول الله و تشاغلنا بموته دخل داجن فاکلها.[1]

سؤال ۱۴۷: آیا صحیح است که حضرت عمر رضی‌الله‌عنه، قائل به تحریف قرآن و مفقود شدن پاره‌ای از آیات قرآن همانند آیه رجم بود؟

و حضرت عائشه - رضی الله عنها - قائل به ناپدید شدن دو سوم احزاب است و حضرت ابوموسی اشعری رضی‌الله‌عنه قائل به ناپدید شدن دو سوره از قرآن به نام حفد و خلع است.

آیا این ادعاها به معنای تحریف قرآن نیست؟ و آیا ما می‌توانیم به این قرآن استدلال کنیم و در برابر یهود و نصاری مدعی سلامت قرآن و عدم سلامت تورات و انجیل موجود شویم؟!

آیا اگر حضرت عمر و عائشه و اشعری قائل به تحریف قرآن هستند ما چرا شیعه را به تحریف قرآن متهم می‌کنیم؟

۱ - حضرت عمر بر فراز منبر فرمود:

ان الله بعث محمداً بالحق، و أنزل علیه الکتاب، فکان مما انزل الله آیة الرجم فقرأناها و عقلناها و وعیناها، فلذا رجم رسول الله ،و رجمنا بعده فأخشی إن طال

[1] . سنن ابن ماجة ۱: ۶۲۵، دارالفکر بیروت باب رضاع الکبیر.

بالناس زمان أن يقول قائل: و اللّه ما نجد آیة الرجم فی کتاب اللّه فیضلوا بترک فریضة أنزلها الله، و الرجم فی کتاب اللّه حقّ علی من زنی اذا أحصن من الرجال... ثم إنّا کنا نقرأ فیما نقرأ، من کتاب الله: أن لا ترغبوا عن آبائکم فانه کفر بکم أن ترغبوا عن آبائکم...[1]

سیوطی از حضرت عمر رضی‌الله‌عنه چنین نقل کرده: **إذا زنی الشیخ و الشیخة فارجموهما البته نکالاً من اللّه واللّه عزیز حکیم.**[2]

۲ ـ حضرت عائشه فرموده: **کانت سورة نقرأ فی زمن النبی مأتی آیة، فلما کتب عثمان المصاحف لم نقدر منها الاّ ما هو الان.**[3]

۳ ـ حضرت ابوموسی أشعری به اهل بصره گفته در زمان پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ سوره‌ای را می‌خواندیم که به اندازه سوره برائت بوده ولی الان آنرا از یاد برده‌ام و فقط یک آیه از آنرا یاد دارم:

لوکان لابن ادم وادیان من مال: لابتغی و ادیاً ثالثاً و لا یملا جوف ابن آدم الاالتراب.

همو می‌گوید سوره دیگری نیز همانند سوره «سبّح» بود که آنرا از یاد برده‌ام و فقط یک آیه از آن را یاد دارم:

یا أیّها الذین آمنوا لِمَ تقولون مالا تفعلون، فتکتب شهادة فی أعناقکم فتسألون عنها یوم القیامة.[4]

---

[1] . صحیح بخاری ۸: ۲۶ ـ صحیح مسلم ۵: ۱۱۶ ـ مسند احمد ۱: ۴۷

[2] . الاتقان ۲: ۶۶، دارالفکر بیروت ۱۴۱۶.

[3] . الاتقان ۲: ۴۰.

[4] . صحیح مسلم ۳: ۱۰۰، کتاب الزکاة باب لو أن لابن آدم و ادیین.

۴ ـ و حضرت عائشه ـ رضی اللّه عنها ـ می گوید: **کان فیما انزل من القرآن: عشر رضعات معلومات یحرّمن ثم نسخن بخمس معلومات، فتوفی رسول الله** ـ صلی اللّه علیه و سلّم ـ **و هنّ فیما یقرأ من القرآن.**[1]

۵ ـ مسلمۀ بن مخلد أنصاری می گوید: **أخبرونی بآیتین فی القرآن لم یکتبا فی المصحف فلم یخبروه، و عندهم سعد بن مالک. فقال ابن مسلمۀ: إنّ الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل اللّه بأموالهم و انفسهم آلا أبشروا انتم المفلحون و الذین آووهم و نصروهم و جادلوا عنهم القوم الذین غضب اللّه علیهم اولئک لا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرۀ أعین جزاء بما کانوا یعملون.**[2]

۶ ـ حضرت عبد اللّه بن عمر رضی‌الله‌عنه می گوید: بسیاری آیات قرآن از میان رفت و ناپدید شد:

لیقولنّ احدکم قد اخذت القرآن کلّه و ما یدریه ما کلّه؟ قد ذهب منه قرآن کثیر، و لیقل قد اخذت منه ما ظهر.[3]

۷ ـ و در مصحف حضرت عائشه ـ رضی اللّه عنها ـ چنین آمده:

إنّ اللّهَ و ملائکته یصلون علی النبی یا ایّها الذین آمنوا صلّوا علیه و سلموا تسلیماً و علی الذین یصلّون الصفوف الاول.[4]

سؤال ۱۴۸: آیا صحیح است اولین کسی که در عزاداری، مراسم

---

[1] . صحیح مسلم ۴: ۱۶۷، کتاب الرضاع: باب التحریم بخمس رضعات.

[2] . الاتقان ۲: ۴۲ ـ۴۱ ـ۴۰.

[3] . همان.

[4] . همان.

سینه‌زنی به راه انداخت عایشه ـ رضی الله عنها ـ بود. آنجا که ایشان می‌گوید: که چون احساس کردم پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ رحلت کرد: زنان را جمع کرده و بر سینه و صورت می‌زدم.

عن عبّاد: سمعت عائشهٔ تقول: مات رسول الله ـ صلی الله علیه و سلّم ـ **ثم وضعتُ رأسه علی و سادهٔ و قمت ألتدم ـ ای أضرب صدری ـ مع النساء و أضرب وجهی.**[1]

و همچنین زنان بنی سفیان در شام در عزای حضرت حسین رضی‌الله‌عنه سینه می‌زدند ابن عبد ربه اندلسی می‌گوید: **قالت فاطمهٔ: فدخلت الیهن فما وجدت فیهن سفیانیهٔ إلاّ ملتدمهٔ تبکی.**[2]

سؤال ۱۴۹: آیا صحیح است که شامیان برای حضرت عثمان رضی‌الله‌عنه یکسال عزاداری کرده و برای رحلت او گریستند...اگر ما می‌گوئیم گریه و نوحه برای میت مشروع نیست. چرا در حضور معاویه در این مدت عزاداری کرده ولی او نه تنها اینکه مانع نشد بلکه آنان را حمایت و پشتیبانی می‌کرد.

ذهبی می‌گوید: **نصب معاویهٔ القمیص علی منبر دمشق و الأصابع معلقهٔ فیه و آلی رجال من اهل الشام لا یأتون النساء، و لا یمسّون الغُسل الامن حلُم، و لا ینامون علی فراش، حتی یقتلوا قتلهٔ عثمان او تفنی ارواحهم، و بکوه سنهٔ.**[3]

---

[1] . السیرة النبویة ۴: ۳۰۵.

[2] . العقد الفرید ۴: ۳۸۳.

[3] . تاریخ الاسلام الخلفاء، ۴۵۲.

معاویه پیراهن عثمان و بعضی از انگشتان قطع شده او را بر فراز منبر آویزان کرد، و عده‌ای از شامیان سوگند یاد کردند که به بستر استراحت و خواب نروند، و با همسران خود مقاربت نکنند. تا اینکه قاتلان عثمان را به قتل برسانند یا اینکه کشته شوند، و یکسال برای او گریستند.

سؤال ۱۵۰: آیا ارزش و کرامت زن نزد ما در این حد است که او را در کنار و ردیف سگ و خوک و خر و شتر قرار دهیم. چنانچه در کتابهای ما آمده: به هنگام نماز حائلی را قرار دهد تا اگر زن یا خر و یا شتر رد شود به صحت نماز ضرری نزند.

قال: و الظُعن یمرُّون بین یدیه: المرأة و الحمار و البعیر.[۱]

یعنی نمازگذار با گذاشتن مانع در مقابل خود، زن، خر و شتر از برابر او را می‌گذرند و ضرری به نماز نمی‌زند.

ابوهریره می‌گوید: **یقطع الصلاة المرأة و الحمار و الکلب.**[۲]

عبور زن و الاغ و سگ از مقابل نمازگذار نماز را باطل می‌کند و

احمد بن حنبل فرمود: **یقطع الصلاة الکلب الأسود و الحمار و المرأة**، یعنی عبور سگ سیاه و الاغ و زن نماز را باطل می‌کند.[۳]

البته این گونه تعبیرها بقدری سنگین و با کرامت زن تنافی دارد که

---

[۱] . السنن الکبری ۳: ۱۶۶ و ۳۵۵۴ ـ مصنف ابن ابي شیبه ۱: ۳۱۵.

[۲] . صحیح مسلم ۱: ۱۴۵ کتاب الصلاة باب سترة المصلی ـ المحلی ۴: ۸.

[۳] . المحلی ۴: ۱۱ دارالآفاق الجدیدة بیروت مسألة و یقطع صلاة المصلی.

مورد اعتراض شدید آنان قرار گرفته.

جناب عائشه رضی‌الله‌عنه می‌گوید: **جعلتمونا بمنزلة الکلب و الحمار...**[1]

یعنی ما زنان را ردیف سگ و الاغ قرار دادید!!

**

در خاتمه از محضر استادم انتظار دارم این شبهات را هر چند ـ شاید ناچیز باشد ـ پاسخ فرماید، تا خدمتی به نسل جوان پرسشگر شده و آنان از هر گونه تزلزل و انحراف فکری و عقیدتی مصون بمانند.

انشاء اللّه‌والسلام علیکم

[1] . همان. عن عکرمة یقطع الصلاة الکلب و المرأة و الخنزیر و الحمار و الیهودی و النصرانی و المجوسی. مصنف ابن ابی شیبه ۱: ۳۱۵.

ص سفيد

مقدمه تنظیم کننده... ۵

مقدمه شاگرد... ۹

خلیفه اوّل رضی‌الله‌عنه

۱ـ اسلام ابوبکر پس از پنجاه نفر... ۱۱

۲ـ اسلام خالدبن سعید قبل از ابوبکر... **۱۱**

۳ـ نقش ابوبکر در جنگها... **۱۲**

۴ـ یار غار پیامبر ابوبکر است یا عبدالله بن بکر... **۱۳**

۵ـ اجماع، بدون علی، ملعون است... **۱۵**

۶ـ خلافت ابوبکر به، اجماع و شوری... **۱۵**

۷ـ مخالفت مهاجر و انصار با بیعت... **۱۷**

۸ـ خودداری علی از بیعت با ابوبکر... **۱۸**

۹ـ ارزیابی حضرت علی حکومت ابوبکر وعمر... **۱۸**

۱۰ـ مهارت امام بخاری در حذف و سانسور... **۱۹**

۱۱ـ توطئه ترور حضرت علی توسط ابوبکر ـ رضی‌اللّه عنهما ـ... **۲۰**

۱۲ـ آیا امامت از اصول دین است... **۲۰**

۱۳ـ کدامین افضل است پیامبر یا ابوبکر... **۲۱**

۱۴ـ آتش زدن احادیث پیامبر ـ صلی اللّه علیه و سلم ـ... **۲۲**

۱۵ـ حسن روابط ابوبکر و عمر... ۲۲
خلیفه دوم رضی‌الله‌عنه
۱۶ـ آیا خلیفه دوم، در اسلام خود شک داشت... ۲۳
۱۷ـ آیا پیامبر قصد خودکشی داشت... **۲۴**
۱۸ـ آیا عمربن الخطاب کند ذهن بود... **۲۵**
۱۹ـ نارضایتی مردم از خلافت عمر رضی‌الله‌عنه... **۲۶**
۲۰ـ خلیفه حکم تیمم را نمی‌دانست... **۲۶**
۲۱ـ آیا این دو فقیه ایستاده بول می‌کردند... **۲۷**
۲۲ـ سرگذشت ازدواج عمر با ام‌کلثوم... **۲۸**
۲۳ـ عمر از فاصله‌ی چهار هزار کیلومتری می‌دید... **۲۹**
۲۴ـ تنفر حضرت علی از همنشینی با عمر رضی‌الله‌عنه... **۳۰**
۲۵ـ گرایش حضرت عمر، و حفصه به تورات... **۳۱**
۲۶ـ جرم توهین به پیامبر اکرم... **۳۲**
۲۷ـ مخالفت عمر با وصیت پیامبر ـ صلی الله علیه و سلم ـ... **۳۳**
۲۸ـ کعب الأخبار یهودی، مورد اعتماد خلیفه... **۳۴**
۲۹ـ اهداف فرماندهان فاتح... **۳۵**
۳۰ـ عمر، مردم را علیه علی تحریک می‌کند... **۳۵**
۳۱ـ فرهنگ و أدب خلیفه رضی‌الله‌عنه... **۳۶**
۳۲ـ سیاست منع تدوین حدیث... **۳۷**
۳۳ـ ممنوعیت نامگذاری به نام محمد ـ صلی الله علیه و سلم ـ... **۳۹**
علی بن ابیطالب و اهل‌بیت ـ رضی الله عنهم ـ
۳۴ـ ولادت علی رضی‌الله‌عنه در کعبه... **۴۰**

۳۵ـ حدیث منزلت از صحیح‌ترین روایات... ۴۱
۳۶ـ انکار ولایت علی... ۴۱
۳۷ـ آیا خلیفه اول و دوم جاه‌طلب بودند... ۴۱
۳۸ـ آیا لقب صدیق ویژه علی است... ۴۲
۳۹ـ آیا نوزادی که همنام علی باشد اعدام می‌شود... ۴۲
۴۰ـ آیا خلفاء فرزندان همنام علی داشتند... ۴۳
۴۱ـ آیا ذکر فضائل علی جرم، و اعدام دارد... ۴۳
۴۲ـ آیا رواج لعن علی توسط حکومت بنی‌امیه بود... ۴۴
۴۳ـ آیا امام مالك و زهری، هوادار امویان بودند... ۴۵
۴۴ـ آیا ذهبی تحمل فضائل علی را نداشت... ۴۷
۴۵ـ بخاری و ترویج نظریه تثلیت... ۴۷
۴۶ـ طراح نظریه تثلیت امویان بودند... ۴۹
۴۷ـ ابن تیمیه رواج دهنده نظریه تثلیت... ۴۹
۴۸ـ آیا احمد بن حنبل طراحان تثلیت را از حمار گمراه‌تر می‌داند... ۵۰
۴۹ـ آیا فضائل علی از همه صحابه بیشتر است... ۵۱
۵۰ـ آیا کتمان کننده حدیث غدیر، دچار بیماری شد... ۵۲
۵۱ـ آیا فرزندان علی، فرزندان پیامبرند... ۵۳
۵۲ـ آیا علی وصی و جانشین بود... ۵۳
۵۳ـ آیا امام بخاری حدیث غدیر را کتمان کرده... ۵۴
۵۴ـ آیا انحراف از معاویه جرم است... ۵۷
۵۵ـ کینه سفیان ثوری، نسبت به فضائل علی... ۵۷
۵۶ـ بی‌مهری ما سلفیها به فاطمه ـ رضی اللّه عنها ـ... ۵۸

عائشه و امهات المؤمنین

۵۷ـ زنان پیامبر دو حزب بودند... ۵۹

۵۸ـ ازدواج عائشه قبل از پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ... **۶۰**

۵۹ـ مخالفت عائشه با آوردن جنازه حسن رضی‌الله‌عنه به مسجد... **۶۱**

۶۰ـ عائشه گرفتار فریب ابن‌الزبیر... **۶۱**

۶۱ـ عائشه و توهین به پیامبر... **۶۲**

۶۲ـ عائشه و جواز رضاع کبیر... **۶۴**

۶۳ـ آیا حضرت عائشه مصحف خاصی داشته... **۶۵**

۶۴ـ صحابه و اتهام عائشه به فحشاء... **۶۶**

۶۵ـ ام‌المؤمنین و کشتن بیست هزار مؤمن... **۶۷**

۶۶ـ ارتداد بعضی از امهات المؤمنین... **۶۷**

۶۷ـ عمر و حذف از مقام ام‌المؤمنین... **۶۸**

صحابه پیامبر اکرم ـ صلی الله علیه و سلّم ـ

۶۸ـ پیامبر فقط به عبدالله سلام بشارت بهشت را داد... ۶۹

۶۹ـ آیا بعضی از صحابه منافق بودند... **۷۰**

۷۰ـ آیا قاتلان عثمان صحابه بودند... **۷۰**

۷۱ـ آیا ما سلفیها سب صحابه می‌کنیم... **۷۲**

۷۲ـ ترور نافرجام پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ **توسط صحابه... ۷۳**

۷۳ـ آیا بعضی از صحابه جزء خوارج بودند... **۷۴**

۷۴ـ آیا فضائل ابوبکر و عمر دروغ است... **۷۵**

۷۵ـ آیا حضرت ابوهریره دزد بود... **۷۶**

۷۶ـ آیا از نظر صحابه روایات ابوهریره مردود است... **۷۷**

۷۷ـ ابوهریره و نقل احادیث توهین‌آمیز... ۷۹

۷۸ـ آیا حدیث عشره مبشره از اکاذیب است... **۷۹**

۷۹ـ حدیث عشره مبشره و تناقضات... **۸۰**

۸۰ـ حذف نام پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ **از خطبه جمعه... ۸۱**

۸۱ـ تهدید به آتش کشیدن زندانیان... **۸۲**

۸۲ـ آیا پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ **بدون دلیل مؤمن را لعن می‌کرد... ۸۲**

۸۳ـ پیامبر دو نفر را لعن می‌کرد... **۸۴**

۸۴ـ صحابه و درخواست پناهندگی از یهود... **۸۴**

۸۵ـ آیا حضرت عمر در اسلام خود شک داشت... **۸۵**

۸۶ـ آیا صحابه همدیگر را سب و لعن می‌کردند... **۸۶**

۸۷ـ آیا عده کمی از صحابه اهل فتوی بودند... **۸۶**

۸۸ـ استانداری، زیادبن ابیه، و توسل مردم به قبر پیامبر ـ صلی الله علیه و سلّم ـ... **۸۷**

معاویه رضی‌الله‌عنه و امویان

۸۹ـ اقرار معاویه به حقانیت علی رضی‌الله‌عنه... **۸۸**

۹۰ـ آیا معاویه چهار پدر داشت... **۸۸**

۹۱ـ آیا حضرت معاویه مشروب می‌خورد... **۸۹**

۹۲ـ آیا معاویه حق تعیین جانشین داشت... **۹۰**

۹۳ـ آیا معاویه غیر مسلمان از دنیا رفت... **۹۰**

۹۴ـ ادب معاویه هنگام سخنرانی... **۹۲**

۹۵ـ آیا تمامی فضائل معاویه دروغ است... **۹۳**

۹۶ـ دستور مأمون عباسی به لعن معاویه... **۹۴**

۹۷ـ اتهام به قتل عثمان یک بازی سیاسی... ۹۵
۹۸ـ تحریم زیارت قبر پیامبر و فتوای امویان... **۹۵**
۹۹ـ ریشه امویان مسیحی و غیر عرب بود... **۹۸**
۱۰۰ـ قتل عام مدینه، و طراحی معاویه... **۹۹**
۱۰۱ـ دستور یزید و قتل عام مدینه... **۱۰۱**
۱۰۲ـ فرمانده اعزامی یزید و تجاوزات ناموسی او در مدینه... **۱۰۱**
شیعه
۱۰۳ـ علت اتهام عامر شعبی به شیعه... ۱۰۲
۱۰۴ـ آیا پیدایش تشیع در زمان پیامبر بود... **۱۰۳**
۱۰۵ـ آیا در میان صحابه روافض بودند... **۱۰۴**
۱۰۶ـ اعتراف ما سلفیان به علم غیب برای مردم... **۱۰۵**
۱۰۷ـ رجعت مردگان به دنیا... **۱۰۶**
۱۰۸ـ آیا علماء ما سلف تقیه می‌کردند... **۱۰۷**
۱۰۹ـ احداث بنا بر قبر زهری... **۱۰۸**
فقهاء و محدثین سلف
۱۱۰ـ حصر مذاهب در قرن چهار و پنج بود... ۱۰۹
۱۱۱ـ آیا یحیی بن معین متعرض نامحرمان می‌شد... **۱۱۰**
۱۱۲ـ ترجیح با کدام امام جماعت... **۱۱۰**
۱۱۳ـ آیا بعضی از علماء ما فرزند نامشروع هستند... **۱۱۱**
۱۱۴ـ ارزش ما احناف در حد حیوان است... **۱۱۳**
الف: امام ابوحنیفه رضی‌الله‌عنه
۱۱۵ـ آیا ابوحنیفه مولودی پست و بی‌مایه بود... ۱۱۳

۱۱۶ـ آیا امام ابوحنیفه مسیحی به دنیا آمد... ۱۱۴
۱۱۷ـ آیا علماء سلف نظرات ابوحنیفه را مردود می‌دارند... **۱۱۴**
۱۱۸ـ آیا امام اعظم حدیث نمی‌دانست... **۱۱۵**
ب: امام بخاری
۱۱۹ـ تخصص امام بخاری در حذف و سانسور... ۱۱۶
۱۲۰ـ آیا امام بخاری ناصبی بود... **۱۱۶**
۱۲۱ـ خواهر و برادر رضاعی از خوردن شیر گاو... **۱۱۸**
۱۲۲ـ امام بخاری و احادیث امام زهری... **۱۱۹**
۱۲۳ـ اختلاف در عدد احادیث بخاری... **۱۲۰**
۱۲۴ـ آیا شیطان در وحی نفوذ می‌کند... **۱۲۱**
۱۲۵ـ چرا امام بخاری از بعضی صحابه حدیث نمی‌آورد... **۱۲۲**
۱۲۶ـ آیا بخاری در علم رجال تخصص نداشت... **۱۲۲**
۱۲۷ـ آیا اساتید بخاری بعضی ملعون و بعضی نصرانی بودند... **۱۲۳**
۱۲۸ـ صحیح بخاری و اسرائیلیات... **۱۲۳**
سنت و بدعت
۱۲۹ـ متن حدیث ثقلین کدام است... ۱۲۵
۱۳۰ـ آیا خرافات کتابهای ما را فرا گرفته... **۱۲۶**
۱۳۱ـ آیا صحابه و تابعین متعه می‌کردند... **۱۲۷**
۱۳۲ـ قبض و ارسال و نبودن روایت صحیح... **۱۲۸**
۱۳۳ـ آیا سجده پیامبر و صحابه بر سنگ و کلوخ بود... **۱۲۸**
۱۳۴ـ آیا حنابله قرآن را تحریف شده می‌دانند... **۱۲۹**
۱۳۵ـ جماع در دبر، از نظر عبدالله بن عمر... **۱۳۰**

۱۳۶ـ اعتراض مردم به عمر درباره تحریم متعه… ۱۳۱
۱۳۷ـ آیا نماز تروایح بدعت عمر رضی‌الله‌عنه بود… **۱۳۲**
۱۳۸ـ آهسته خواندن بسم الله و بدعت امویان… **۱۳۴**
۱۳۹ـ مخالفت امویان با سنت پیامبر… **۱۳۵**
۱۴۰ـ سلف و مستحبات… **۱۳۶**
۱۴۱ـ صحابه و تابعین و مسح پا… **۱۳۷**
۱۴۲ـ الصلاة خیر من النوم و بدعت عمر… **۱۳۸**
۱۴۳ـ زیاد کردن السلام علیك ایها الامیر در اذان… **۱۳۹**
۱۴۴ـ حمار یعفور و سخن گفتن او… **۱۴۰**
۱۴۵ـ فتوی به جواز سوزانیدن قرآن… **۱۴۰**
۱۴۶ـ آیا بخشی از قرآن طعمه گوسفند شد… **۱۴۱**
۱۴۷ـ فتوای عمر به تحریف قرآن… **۱۴۲**
۱۴۸ـ عائشه طراح سینه‌زنی و عزاداری… **۱۴۴**
۱۴۹ـ یکسال عزاداری معاویه و شامیان برای عثمان… **۱۴۵**
۱۵۰ـ کرامت و ارزش زن نزد ما سلفیان… **۱۴۶**

* * *